



فعالیت های جاسوسی و اسموس پالارنس آلمانی در ایران

لوضة :

کریستوفر سایکس

ترجمه :

حسین سعادت نوری

امدادات و حمایه

فَوَالِيْت هَايِ جا سُوسِي وَاسْمُوس يَالارْش آلمانِ دَرَيْرَان

نوشته :

کریستوفر سایکس

ترجمه :

حسین سعادت نوری

حق طبع محفوظ است

شماره ثبت در دفتر کتابخانه ملی ۴۸/۳/۲۷-۲۳۸

اُسْتَراَت وَحِيد

یادداشت

مجله وحید به وازات انتشار منظا
وه رب خود ، سعی دارد کتب سودمند
و آهوزنده ای را که وسیله ای نویسنده گان
نخبه و مترجمان زبردست تألیف و
ترجمه شده است چاپ کند و بطالبان
آن تقدیم دارد .

در اجرای ابن نیت خیر ، از سال
گذشته بصورت جدی تربکار پرداختیم
و کتبی مفید بیزار دانش عرضه داشتیم .
اکنون نیز کتاب و اسموس یا لارنس
آلمانی را که توسط ترجمان دانشمند
آقای حسین سعادت نوری از انگلیسی
به پارسی روان و دور از تکلف و تعقید
لفظی برگردانده شده است هدایه
دوستان علاقمند می کنیم و امید است
مطلوب افتاد و بحساب خدمت کوچکی
منظور گردد .

وحید نیا



گفتار اول

اوپا ایران و ایرانیان قبل از جنگ بین امپریالی

در اوایل قرن حاضر انگلستان منفور ترین کشورهای اروپا بود و عموم مردم از اقدامات اسفناک آن دولت در جنوب افریقا و رویه‌ایکه مأمورین انگلیسی در جنگهای آنجا پیش گرفته بودند انتقاد میکردند ولی خوشبختانه در عین حال که دولت انگلیس در یک ناحیه متعددی و بیدادگر بقلم میرفت در منطقه دیگری چون در مقابل حریف طماع و زورمندی مثل روسیه تزاری قرار گرفته بود یک دولت آزادیخواه و آزادی بخش نامیده میشد. مردم ایران وقتی تقاضا های بیمورد و تعدیات روز افزون مأمورین تزاری را با طرز رفتار فرستادگان دربار سن ژام مقایسه میکردند خواه و ناخواه بجانب انگلیس گرویده از خرسهای شمالی پرهیز مینمودند.

ناصرالدین شاه اولین پادشاه ایران که از انگلستان دیدن کرد آخرین سلطان مقنن سلسله قاجاریه بود که در عصر ملکه ویکتوریا بسر میبرد و شرح عملیات او و دربار یانش هنوز ورد زبان مردم ایران مینیاشد. موکب شاهانه همه ساله با عده زیادی از دربار یان که در التزام رکاب او بودند از ایالات و ولایات دور دست دیدن

میکرد و گاهی نیز با حاشیه مفصل برای زیارت بنجف و کربلا و قم
مشرف میگردید.

در دوره ناصرالدین شاه رژیم مطلق العنان فردی در مملکت برقرار
بود و اوامر و نواهی شاه حکم قانون را داشت که بدون چون و چرا
با ایستی بموقع اجرا گذاشته شود

شاه در اوآخر سلطنت بدون در نظر گرفتن مصالح ملک و ملت
باعطای امتیازات گوناگون مبادرت ورزید و اتباع خارجی را بجان و
مال هموطنان خود مسلط ساخت، پادشاه قاجاریه و درباریان سودپرست
او بمنظور تأمین منافع شخصی بانجام هرگونه معامله‌ای تن در میدادند
و از هیچگونه ظلم و تعدی دریغ نمیکردند چنانکه در غائله باب و فتنه
بهائیان جمع کثیری بیگناه را بعنوان اینکه دست از آئین اسلام برداشته‌اند
بخاک و خون کشیدند در حالیکه شاید اکثر آنها با سران بایی و بهائی
کوچکترین ارتباطی نداشتند.

مظالم و تعدیات شاه و درباریان او همه را بستوه آورده بود و
سرانجام یک روز که ناصرالدین شاه برای زیارت بحرم حضرت-
عبدالعظیم رفت بدست میرزا رضای کرمانی کشته شد. پس از این
واقعه مردم میگفتند دوره ظلم و ستم بسر رسید و بعضی مردد بودند که
قاتل را مجرم و جنایتکار یا شهید راه آزادی بنامند صدراعظم برای
جلوگیری از وقوع شورش و انقلاب تا چند روز خبر مرگ شاه را
افشا نکرد و گفت: تیر کارگر نگردیده و شاه در آتیه نزدیکی بیهود
خواهد یافت!

هنگامیکه مظفرالدین میرزا با حول و حوش مفصل بتهران رسید
معلوم شد شاه در همان موقع که هدف گلوه واقع شده جان بجان آفرین
تسلیم کرده است.

شاه جدید و درباریان تازه بدوران رسیده او که از تبریز آمده بودند بخيال آنکه برسر سفره گسترده‌ای مينشينند و ازوجوه دولتی استفاده‌های سرشار خواهند کرد کيسه‌ها دوخته بودند و هنگامیکه معلوم شد خزانه مهلکت تهی گردیده و ضعف بنیة مالی کشور بحد اعلا رسیده اميد آنها مبدل بیأس شد خاصه اينکه در آن تاریخ شخصیتی مثل مورگان شوستر مستشار امریکائی را هم سراغ نداشتند که باوضاع آشفته مالی دولت سر و صورتی داده و برای تعديل بودجه مملکت قدمهای مؤثری بردارد .

در اینموقع اشخاص مغرض و منفعت طلب دربار بجلد شاه رفتند و گفتند : چاره منحصر بفرد اينستکه دولت دست توسل بروسيه تزاری دراز کند و از همسایه شمالی وام بگیرد .

اين وسوسه‌های نتیجه نبود و مبلغ کلانی از دولت روسیه قرض گرفته شد و بدبحثانه کلیه مبلغ دریافتی در مسافرت شاه و درباریان در بلاد اروپا بمصرف عیاشی و لهو و لعب رسید . در مراجعت از اروپا باز شاه دچار مضيقه مالی شد و مجدداً دولت قرضه دیگری از روسیه تزاری گرفت .

شاه ضعیف‌النفس قاجاریه چون به همسایه شمالی مفروض بود در مقابل تعدیات و زورگوئیهای مأمورین آن دولت قدرت لاو نعم نداشت و کلیه در خواستهای روسیه تزاری را بیدرنگ انجام میداد . شاه فرمانروای مطلق مملکت بود و با این ترتیب سرتاسر کشور در معرض تاخت و تاز و تطاول مأمورین روسیه قرار گرفت . انگلیسها که وضع را چنین دیدند ناگزیر برای جلوگیری از نفوذ خرسهای شمالی بخاک هندوستان ، در مقام چاره جوئی برآمدند .

مقارن همین ایام جنبش آزادیخواهی و نهضت مشروطه طلبی و

افتتاح مجلس شورای ملی در ایران آغاز گردید و انگلیس‌ها صلاح در این دیدند که از آزادی‌خواهان و مشروطه طلبان تقویت و پشتیبانی کنند. از قدیم‌الایام رسم براین جاری بوده است که ایرانیها برای دادخواهی در موقع لزوم در اصطبل سلطنتی یا سفارتخانه‌های خارجی یا پای‌توب مروارید یا فلان درخت کهن سال یا در ادارات تلگرافخانه یا دریکی از امامزاده‌ها متحصّن شوند و در آغاز قیام مشروطیت نیز جمعی از احرار و معاریف تهران برای استقرار رژیم مشروطه در سفارتخانه انگلیس بست نشستند.

جمعیت متحصّنین متدرجاً رو با فرایش نهاد و از چهل پنجاه نفر بدوازده هزار نفر رسید. دیگهای آش و پلو برآه افتاد و بازار تعطیل شد. کسبه و تجار دست از کار کشیدند و نسبت بتحصیل مشروطه و افتتاح «عدالتخانه» یک دل و یک زبان گردیدند.

طبقه متنوره و سران قوم میگفتند: شاه حق نخواهد داشت منابع زر خیز مملکت را در مقابل ثمن بخس بخارجیها بفروشد و ملت بیش از این اجازه نخواهد داد که امپریالیستهای روسیه تزاری با جان و مال مردم بازی کنند.

شعارهای «آزادی، مساوات، اخوت» همه جا بگوش میرسید و لی ناگفته نماند که وضع زندگی ایرانیها در دوره استبداد هم با کشورهای اروپا تفاوت داشت و مردم ایران آنطور که اروپائیها تحت سلطه و اقتدار حکومتهای فردی بزحمت بودند در رنج و عذاب بسر نمیبرند و بطور کلی اغناها و متنفذین از ضعفا دستگیری میکردند.

روسای ای‌لات و عشاير ایران را، حتی با تروتمندان و ارباب املاک انگلستان هم نباید مقایسه کرد زیرا بزرگان هر قبیله کمتر با فراد ایل و عشیره خود ظلم و تعدی میکنند و هرگاه یکی از افراد هم مورد

تعرض و تجاوز مأمورین دولتی واقع شود روساء و خوانین ایل بکمک او شناخته و از دولتیها باز خواست مینمایند.

اصول خان خانی و ملوک الطوایفی و مقاومت روسای ایلات در مقابل مأمورین حکومت مرکزی البته مربوط بادوار قبل از جنگ بین المللی میباشد و از هنگامیکه رضا شاه زمام امور را دردست گرفته بکلی اوضاع تغییر پیدا کرده و تمام سرجنبانان عشاير بطهران انتقال یافته و یا در زندان و یا در خانه‌های شخصی تحت نظر بسر میبرند تا دیگر مجال مداخله در امور را نداشته و مأمورین دولت بتوانند بلاعارض در اجرای قانون و بسط عدالت کوشانند.

مسئله برادری که در کشورهای اروپا خونها بر سر آن ریخته شده در میان ایرانیان و سایر مسلمانان جهان تحصیل حاصل است و پیروان اسلام بضمون آیه شریفه «انما المؤمنون اخوة» همه با هم برادرند. ابرانیها شاه را مظہر استقلال مملکت دانسته و برای مقام سلطنت احترام زیادی قائل میباشند و شاه پرستی یکی از شعایر و سنن ملی ایرانیهاست و از همین نقطه نظر متحصینین با غ سفارت کمتر در اطراف شخص شاه سخن بمبیان میآورند و بیشتر از مظالم درباریان فاسد گله و شکایت میکرند.

شاه بمنظور جلب رضایت متحصینین چند نفر از وزیران را که بیشتر مورد شکوه و تنفس بودند از کاربر کنار ساخت ولی این انفالها تأثیر نبخشید و آزادی خواهان را قانع نکرد و مشروطه طلبان و احرار جداً برای صدور فرمان مشروطیت پافشاری و اصرار میورزیدند.

هنوز سه هفته از مدت تحصن کسبه و اصناف در با غ سفارت بیشتر نگذشته بود که یک روز کاردار سفارت انگلیس با درشکه از راه رسید و بمردم مژده داد که شاه سرانجام با صدور فرمان مشروطیت

موافقت بعمل آورده و فرمان صادره بصصحه ملوکانه رسیده است جمعیت متحصنهن از شنیدن این خبر ابراز مسرت نمودند و فریادهای زنده باد مشروطه از همه جا بگوش میرسید . میگویند هنگامیکه دستجات و طبقات مختلف چادرها را کنده و عازم تخلیه باع سفارت بودند یک نفر از عوام اصناف با یکی از انگلیسها تماس گرفت و تقاضا کرد معنی و مفهوم مشروطیت را برای او توضیح دهد .

از این پس کاردار سفارت انگلیس برای اینکه از مشروطه طلبان پشتیبانی نموده بود وجهه و محبویت زیادی پیدا کرد و هر جا میرفت مردم مقدم او را گرامی و معزز میداشتند و چند روز بعد مظفرالدین شاه رسماً مجلس ملی را افتتاح و بقرآن مجید سوگندیاد کرد که نسبت باصول مشروطیت وفادار بماند .

مظفرالدین شاه در موقع توшибخ فرمان مشروطیت بیمار و بستری بود و مدت کوتاهی بعد از استقرار رژیم جدید بدرود زندگی گفت و محمد علی میرزا ولیعهد به جای او بسلطنت رسید . از همان ابتدای جلوس محمد علیشاه بتخت پادشاهی معلوم بود که ایران آبستن حوادثی است و دیری نخواهد کشید که کشته های خونینی بوقوع پیوسته و طرفداران شاه و مشروطه بجان یکدیگر خواهند افتاد .

در حدود یک سال بعد از استقرار رژیم مشروطیت قرارداد کنائی ۱۹۰۷ میان روس و انگلیس منعقد و مبادله گردید و دولتین متعاهدین بمحض این قرارداد ایران را بدو منطقه نفوذ تقسیم نموده و متعدد شدند که در منطقه نفوذ دیگری مداخله نکرده و منطقه بیطرف را بحال خود گذارند . دولتین روس و انگلیس در موقع عقد این قرارداد دولت ایران را دخالت نداده و راجع بمواد پیمان با آن دولت مذاکره ای بعمل نیاوردند . باستثنای منابع نفت که در منطقه بیطرف قرار داشت و

امتیاز استخراج آن قبلاً بوسیله دارسی گرفته شده بود سایر منابع ذیقیمت در منطقه روسها قرارداشت و با این ترتیب دیگر مأمورین تزار مانعی برای پیشرفت مقاصد و بسط جاه طلبی خود نداشتند و تنها مسئله ایکه ممکن بود . از زیاده رویهای روسیه تزاری در ایران جلوگیری بعمل آورد همان برقراری رژیم مشروطه و مراقبت نمایندگان مجلس بود . بدیهی است پس از اینکه رئوس قرارداد ۱۹۰۷ افشاء گردید طبقات مختلف ایران نسبت بدولت انگلیس که با دشمن دیرین آنها سازش کرده بود بدبین شدن و انگلیس‌ها مردمی محیل و مزور نامیدند . از تاریخ عقد قرارداد مورد بحث تا آغاز جنگ بین‌المللی، ایران شاهد زورگوئی‌ها و تعدیات روزافزون همسایگان خود بود که فعلاً بحث در اطراف آن زائد بنظر میرسد و شرح تحولات گوناگون این دوره مستلزم تألیف و تدوین کتاب مفصل دیگری خواهد بود تا جزئیات قضایا بتفصیل تجزیه و تحلیل شود .

محمد علیشاه وقتی بسلطنت رسید از زیاده روی آزادی‌خواهان بستوه آمد و چون اختیارات مقام سلطنت نیز مطابق اصول مشروطیت محدود و دولت مبالغ زیادی بروسیه تزاری مفروض بود لذا خود را با اختیار مأمورین متعددی آن دولت گذاشت .

نمایندگان مجلس از طرز رفتار شاه مکدر گردیده و اعمال اورا نکوهش و انتقاد کردند .

او نیز متقابلاً در صدد برآمد تا مشروطیت را برآنداخته و با کودتای نظامی رژیم سابق و حکومت استبدادی را برقرار نماید و چون در انجام این منظور موفق نگردید قرانی مهر کرده و به مجلس فرستاد که از این پس پیمان خود را نقض ننموده و در اجرای اصول مشروطیت کوشای باشد ولی بعد از چندی باز پرخاشجوئی نمایندگان را نسبت

با فراد قزاق دستاویز قرار داد و مجلس را بباران کرد و قدرت مطلقه را در دست گرفت.

مرگان شوستر در کتاب معروف خود بنام «اختناق ایران» بتفصیل در اطراف اقدامات محمد علیشاه قلمفرسائی نموده و جریان امر را بطور مشروح توضیح داده است.

روسیهای تزاری چون شاه را در دست داشتند با اعاده رژیم استبداد و قدری موافق و همراه بودند و درگیر و دار مخالفت شاه و مجلس چند واحد از سربازان روس عنوان کمک به شاه و دربار در سواحل جنوبی بحر خزر از کشته پیاده شدند.

تضییقاتی که عمال دست نشانده روسیه باتکای سالدانها و قزاقهای تزاری در نواحی شمالی برای مردم بیچاره ایران فراهم کردند از حوصله این مقال خارج است و همینقدر باید گفت: روسیهای که در موقع انقلاب خاک همسایه ضعیف خود را اشغال کردند پس از برقراری صلح و آرامش و خلع محمد علیمیرزا از مقام سلطنت نیز از کشور گل و بلبل دل نمیکنندند.

روسیهای تزاری از آغاز مشروطیت تا هنگام جنگ بین المللی هر روز بیک عنوان پوج و بی اساس دولت ایران را تحت فشار میگذاشتند.

نمونه بارز این زورگوئی‌ها او لیتماتوم روسیه تزاری با ایران در سال ۱۹۱۱ و بر کناری شوستر از راس خزانه داریکل میباشد.

شوستر آمریکائی که عنوان مستشار خزانه از طرف دولت ایران استخدام شده بود به پشتیبانی آزادیخواهان و اصلاح طلبان ایران نسبت بتعدیل بودجه آشفته کشور زحمات فراوانی کشید و گو اینکه بعضی از مفسرین سیاسی معتقدند که او در انجام وظایف محوله اند کی

بی سلیقگی بخراج میداد و باندازه لزوم حسن تدبیر نداشت ولی بهر حال همینکه نزدیک بود اقدامات او به نتیجه برسد و وضع پریشان مالی مملکت سروصورتی بگیرد دولت روسیه که این اقدامات مترقی و اساسی را بضرر خود میدانست یادداشت شدید اللحنی بدولت ایران فرستاد و عزل شوستر را خواستار شد.

شوروهیاهوی نمایندگان مجلس و ابراز احساسات آزادیخواهان و تظاهرات اصلاح طلبان بجایی نرسید و دولت وقت اضطرار آباتقااضای روسیه موافقت بعمل آورد زیرا در غیر اینصورت بیم تجزیه ایران میرفت و ممکن بود روسیه تزاری نواحی شمالی را بخاک خود ضمیمه کند.

شرح و قایع ایران در آستانه جنگ بین المللی آنهم باین اختصار برای این است که لااقل دورنمائی از عملیات گذشته در مقابل خوانندگان مجسم گردیده و بخوبی واقف شوند که چرا ایرانیها از آن تاریخ بعد از دولت انگلیس گله و شکایت میکردند. آزادیخواهان ایران معتقدند که روسیه تزاری در اتخاذ روش خصمانه نسبت بآن کشور قبل موافقت دولت انگلیس را جلب نموده و باتکای زد و بندها و توطئه‌های دولتین بود که روسها آنهمه جور و تعدی با ایران میکردند والا دلیل نداشت مقامات انگلیسی در مقابل اینهمه اعمال غیر انسانی سکوت پیشه کنند و از مجرای دیپلوماسی عملیات ظالمانه همسایه‌زورمند و متعذر ایران را که بخاک هندوستان هم چشم طمع داشت متوقف نسازند.

یکی از شخصیت‌های بزرگ انگلیس که همکاری دولت متبع خود را با دولتهای تزاری و سکوت مقامات لندن را در مقابل بیداد گریهای روسیه مورد انتقاد قرارداده و از انعقاد پیمان ۱۹۰۷ و تقسیم ایران بمناطق نفوذ

بزشته باد کرده پروفسور برونخاورشناس معروف میباشد.

این مستشرق نامدار در زبان ترکی و عربی و فارسی تسلط کامل داشت و کتابهای نفیس و ممتازی تالیف کرده که از همه معروف‌تر «تاریخ ادبیات ایران» و «یک سال در میان ایرانیان» و «انقلاب ایران» میباشد. نویسنده فقید در کتاب اخیر شرحی مستدل در پیرامون مضار قرارداد ۱۹۰۷ نوشته و با دله کافی عواقب وخیم این قرارداد را بمقامات سیاسی لندن خاطر نشان ساخته است.

یک قسمت عمده پیروزی و موقیت و اسموس قهرمان داستان مانیز مربوط به مین قرارداد ۱۹۰۷ میباشد و نامبرده با استناد انعقاد همین پیمان که بمنزله همکاری صمیمانه دولتین انگلیس و روس در بحبوحه جنگ بود احساسات وطن پرستان ایرانیان را بر علیه بریتانیا بر انگیخته و باجرای نقشه‌های خود که بنفع دولت متبع او یعنی آلمان بود پیروز میگردید.

از همان روزهای اول اوت ۱۹۱۴ مأمورین و عمال متفقین و متحدین باین خیال افتادند که از خاک ایران برای پیشرفت مقاصد جنگی خود استفاده کنند.

ایران از لحاظ موقعیت سوق الجیشی اهمیت فراوان دارد و در هنگام جنگ مقامات نظامی و سیاسی انگلیس بیم آن داشتند که دولت ترکیه یعنی یکی از دولت‌های متحده آلمان از راه ایران بهندوستان مسلط گردیده و همکیشان مسلمان خود را در آن کشور علیه حکومت بریتانیا تشویق و تحریض نماید.

دولت انگلیس برای جلوگیری از همین منظور مایل به حفظ بیطرفى ایران بود تمام مأمورین سیاسی ترکیه از راه این کشور بهندوستان دست نیافته و نظم و آرامش آنجا را مختل و پریشان ننمایند.

آلمانها بر عکس معتقد بودند به رحیله و تدبیری که هست از خصوصت دیرین ایرانیان نسبت به اعمال گذشته روس و انگلیس استفاده کرده و اهالی این کشور را برعلیه این دو دولت جابر برانگیزند تا انگلیس و روس اجباراً یک قسمت از نیروی نظامی خود را در این کشور متوقف ساخته و بمیدانهای جنک اروپا نفرستند.

ترکها در عین اتحاد و ائتلاف با دولت آلمان نقشه معینی نداشتند و گاهی در مورد ایران با ستاد ارشاد برلن موافق بودند و بعضی اوقات نیز همان اشغال نواحی غربی ایران را کافی میدانستند.

بامطالعه این کتاب خوانندگان گرامی بجزئیات این قضیه پی برد و از کلیه جریانات استحضار حاصل خواهند نمود.

واسموس شبکه جاسوسی آلمانها را در ایران و افغانستان اداره میکرد و گاهی چنان ابتکار عملیات را در دست میگرفت که اجرای نقشه انگلیس‌ها را خنثی می‌ساخت و یک‌تنه با امپراطوری بریتانیا بمبازه ادامه میداد.

مأمورین سیاسی و جهانگردان و سیاحانی که با ایران رفته‌اند هر یک بنا بر استنباط خود بطرق مختلف نسبت باخلاق و رفتار مردم این کشور اظهار عقیده کرده‌اند.

جیمز موریر نویسنده کتاب جاجی‌بابا ایرانیان را مردمی بزدل و ترسو نامیده در حالیکه پروفسور برون و سر ارنلد ولیسن درست عکس این مطلب را در نوشتگات و تألیفات خود منعکس ساخته‌اند.

بامطالعه تاریخ ایران کذب اظهارات موریر مدلل خواهد گردید و قشو نکشی نادرشاه بهندوستان و آنهمه فتوحات پی درپی حاکی از اینستکه ایرانیها اگر سرکرده و پیشوای لایق و مدبری داشته باشند پیروزیهای درخشانی نایل خواهند شد.

ما از گذشته ایران و عظمت دوره هخامنشی و قشونکشیها و پیشرفت‌های کوروش و خشایارشا یا نبوغ نظامی و سیاسی سلاطین ساسانی سخن بمیان نمی‌آوریم و بدکر همین واقعات اعصار اخیر اکتفا می‌کنیم.

تاریخ معاصر ایران و سلطنت رضاشاه مؤید ادعای ما خواهد بود و جای تردید نیست که ایرانیها در هر عصر و در هر زمانی که پیشوای باهوش و توائی داشته باشند شاهد موقوفیت را در آغوش گرفته‌اند. منظور از توضیح این مختصر این بود که واسموس با چنین مردم و چنین ملتی که دارای این اوصاف و خصایل است سروکار داشت.

ایران در روی جلگه مرتفعی قرار گرفته که سرتاسر آنرا بیشتر بیابانهای بایر و لمیزرع تشکیل میدهد ولی گویا تمام صحاری قفر و خشک‌کنویی، سابق براین آباد و معمور بوده زیرا کلیه جهانگردان و سیاحانی که در ادور گذشته بایران رفته‌اند و مخصوصاً برادران مارکوپولو که از طریق این کشور بپایتخت چین عزیمت نموده بجنگلها و باغات وسیع بین یزد و کرمان اشاره و از سرسبزی و خضار این نقاط توصیف و تمجید کرده‌اند.

این مسئله حاکی از این است که آبادیهای ایران بمرور و دهور ایام روبویرانی نهاده و نسبت بترمیم خرابیها مراقبت بعمل نیامده است.

یکی از مناطق عجیب و بی‌نظیر این کشور ناحیه واقع در نزدیکی کوه ملک سیاه است که ایران و افغانستان و بلوچستان را بیکدیگر متصل می‌کند.

هوای این ناحیه روزها فوق العاده گرم و طاقت فرسا و شبها سرد است.

بلوچستان ایران در جنوب این ناحیه واقع شده و از آن نقاطی است که جز آدمیزاد که قادر بتحمل شداید میباشد ذیحیات دیگری در آنجا قدرت زندگی نخواهد داشت و از قدیم گفته‌اند: خداوند تعالی هنگام آفرینش عالم زباله‌های خلقت را نصیب مردم بلوچستان کرده است.

در نزدیکی‌های پرسپلیس این روزها آبادی نسبتاً قابل توجهی وجود ندارد ولی مسلماً این منطقه در ایام سابق یکی از معمورترین مناطق فارس بوده والا هرگز داریوش بزرک چنین بنای باعظام و محیرالعقولی را در وسط یک بیابان قفر و لمبزرع برپا نمیکرد.



گفتار دوم

اولین مأموریت و اسموس در ایران و فعالیتهای سیاسی او

سی و یکم اوت ۱۹۰۷ که قرارداد معروف روس و انگلیس با مضا رسید گروهی از امپریالیستها و سرمایه داران انگلستان و هندوستان اقدام دولت وقت را مورد انتقاد قرار دادند و از اینکه مقامات لندن در مقابل سیاستمداران مسکوسر تسلیم فرود آورده و بسهم ناچیزی قناعت کرده‌اند اظهار نارضایتی مینمودند.

جمعی از مقامات معروف سیاسی انگلستان منجمله لارد کرزن می‌گفتهند:

دولت انگلیس با عقد این قرار داد نه فقط در مقابل روسیه تزاری تسلیم گردیده و ضمناً احساسات وطن پرستان ایران را علیه خود بر انگیخته است بلکه پایگاههای نظامی و دریائی خود را نیز در آبهای خلیج بخطر انداخته است.

اظهارات مفسرین سیاسی نامبرده متکی بدلالیل و بر اهین متعدد بود و از سال ۱۹۰۱ کشتنی کرنیلف متعلق بشرکت کشتیرانی روسیه مرتباً از ادسا بخلیج و سواحل بمبئی ایاب و ذهاب می‌گرد و دولت روسیه از کالاهایی که بوسیله این کشتنی در بنادر خلیج تخلیه می‌گردید

نه فقط منفعت نمیکرده بلکه ضرر روز بیان فاحشی هم متحمل میشد یکی از نکات عمده ای که معتبرضیین قرارداد با آن استناد میجستند همین مسئله بود و سیاستمداران واقع بین انگلستان و مخالفین قرارداد ۱۹۰۷ میگفتند ادامه رفت و آمد کشتی کرنیلف و حمل کالاهای بازار گانی با تحمل خسارات هنگفت برای توسعه نفوذ و مطامع سیاسی و دست اندازی و استیلای روسیه تزاری پایگاههای دریائی خلیج فارس میباشد و دولت وقت با عقد قرارداد مورد گفتگو موجبات پیشرفت نقشه‌های خطرناک روسیه را فراهم آورده و در تسهیل اجرای آن بادشمنان و مخالفین سیاسی خود کمک کرده است.

در اوآخر قرن نوزدهم یک کشتی آلمانی برای اولین بار در آبهای خلیج لنگرانداخت و مقارن همین ایام شعب تجارتی کمپانی و انکهاوس آلمانی در بغداد و آبادان و بوشهر دایر گردید و در سال ۱۹۰۳ که پیمان آلمان و عثمانی راجع باحداث خط آهن برلن و بغداد با مضار سید بازار گانان و مأمورین سیاسی انگلستان در سواحل خلیج متوجه شدند که امپریالیستهای آلمان چشم طمع با آبهای خلیج دوخته و برای نیل باین منظور دست بفعالیت شدیدی زده‌اند.

ایاب و ذهاب کشتیهای روسیه و آلمان در آبهای خلیج آنهم در فو اصل نسبتاً کوتاه البته مسئله‌ای نبود که موجبات آشفتگی خیال مقامات لندن را فراهم کند خاصه اینکه انگلیسها از مدت‌ها قبل در خلیج فارس مراقبت کامل بعمل آورده و از ورود کشتیهای جنگی و مسلح سایر دول جزر زم ناوهای انگلیسی جلوگیری میکردند ولی مقامات روشن بین اقدامات و فعالیتهای روسیه و آلمان را برای امنیت آتیه این منطقه خطرناک میدانستند و مسلمان اهمه و نگرانی آنها هم بیمورد بنظر نمیآمد.

ایالت فارس در این ایام دستخوش هرج و مرج و اغتشاش بیسابقه‌ای بود و سرانجام دولت انگلیس ناچار شد که در جولای ۱۹۰۹ چهل نفر سر باز هندی و یک عزاده توب ماگزیم از گارد کنسولگری بوشهر بعنوان حفاظت

جان و مال اتباع بریتانیا بشیراز بفرستد و قبلانیز در نتیجه قیام تنگستانیها یکصد نفر سر باز برای تقویت گارد نمایندگی بوشهر در بندر نامبرده از کشتی پیاده شده بودند.

مخالفین دولت انگلیس این دو موضوع را دستاویز قراردادند و آنرا بعنوان مداخله مسلحانه در امور داخلی ایران قلمداد کردند درحالیکه هیچیک از این دو موضوع بامداخلات گوناگون و متواتی روسیه تزاری که در آن موقع تنها رقیب سیاسی انگلستان در ایران بشمار میرفت قابل مقایسه نبود ولی با این وصف همین اقدامات جزئی و غیرقابل اهمیت بعداً ثمرات نامطلوبی بیار آورد و رقبای سیاسی انگلستان آنرا مستمسک ساخته و احساسات وطنپرستان جنوب ایران را بر انگیخته و در اجرای مقاصد خود پیشرفت‌های شایانی نایل گردیدند.

در سال ۱۹۰۹ واسموس نامی بعنوان کنسول آلمان وارد بوشهر شد و چون از همان تاریخ شایع بود که آلمانها در صدد تسلط بر مشرق زمین افتاده‌اند و علاوه طرز رفتار کنسول جدید با همکاران سیاسی تا اندازه‌ای خشونت‌آمیز بنظر میرسید انتظار همگی متوجه این مأمور جدید - الورود بود تا بینند سرانجام، او چه نقشی بازی می‌کند و برای اجرای سیاست دولت متبع خود دست به چه اقدامی می‌زند. یکی از کارهایی که واسموس برای انجام آن تلاش زیاد بکار می‌برد تأمین آزادی دریا نوردی برای کشتیهای آلمانی بود و نامبرده می‌خواست ترتیبی فراهم نماید تا کشتیهای آلمانی نیز مثل کشتیهای انگلیسی از کلیه مزایای موجود استفاده کنند.

در این هنگام نماینده دولت انگلیس در بوشهر سرپرشهی کاکس معروف بود که با خونسردی کامل و در عین حال با کمال زبردستی عملیات و اقدامات واسموس را ختی می‌کرد.

مقامات محلی خلیج باشاره کاکس بتقاضاهای واسموس جواب منفی میدادند و نامبرده که بخوبی میدانست این مخالفتها از کجا سرچشمه میگیرد بخشم درمیامد و همواره منتظر فرصت بود تا ازانگلیسها انتقام بگیرد.

واسموس در هر محفل و مجلسی که می‌نشست از اقدامات مأمورین دولت انگلیس انتقاد میکرد و عملیات آنها را منافی شئون و استقلال ایران میدانست.

مأمورین انگلیسی نیز متقابلاً مگفتند دولت متبع آنها از شخصت سال پیش باینطرف در آبهای خلیج نظارت داشته و سواحل آنجارا از لوث وجود دزدان دریائی پاک و منزه ساخته است و اینک نیز با استناد سوابق امر باید عملیات خود را ادامه دهد و این مسئله با استقلال و حاکمیت ایران منافاتی نخواهد داشت.

ایرانیان مقیم سواحل خلیج نیز تحت تأثیر اظهارات فریبندۀ واسموس قرار گرفته و این مأمور تازه کار را بدوسたن سابق و قدیمی ترجیح میدادند.

دامنه تبلیغات عمال دولتین انگلیس و آلمان بطور روز افزون رو به توسعه بود تا سرانجام در سال ۱۹۱۰ واسموس بوشهر را ترک گفت و چون نامبرده سلسله جنبان و عامل اصلی اختلافات بود همه اظهار امیدواری میکردند که او تغییر مأموریت یافته و بمحل دیگری منتقل شود.

واسموس بعد از سه سال باز بوشهر مراجعت کرد اما این دفعه بزبان فارسی و آداب و رسوم کشور آشنائی کامل داشت و معلوم بود که در مدت سه سال اوقات خود را بیطلالت نگذرانیده و تعلیمات لازمه را فرا گرفته است.

واسموس در دو مین مأموریت خود خشونت و زمختی را کنار

گذارده و باهمه کس برفق و مدار ارفتار می‌کرد و کار بجایی رسید که دشمنان سابق نیز حلقه‌های ارادت او را گرفتند.

پیشانی بزرگ و چشم انداز نگاههای عمیق و لحن ملایم او همه را تحت تأثیر قرارداد و بفکر احدي نمیرسید که در زیراين زبان چرب و نرم چه اسرار مخوف و خطرناکی نهفته است.

واسموس در سال ۱۸۸۰ در ایالت هانور بدنس آمد و مسقط الراس او شهر اهلندورف واقع در دره کزلاریکی از توابع هارز میباشد. اهالی این ناحیه در سر سختی و لجاجت و یکدندگی در سرتاسر اروپا ضرب المثل میباشند و کلیه این اوصاف بحداکمل در واسموس موجود بود.

نامبرده در سال ۱۹۰۶ در وزارت امور خارجه آلمان مشغول کار گردید و بعد از چندی بمادا گاسکار رفت.

بقرار یکه میگویند اهالی این جزیره دور افتاده از زمان استیلای داریوش بفرهنگ و تمدن آشنا گردیده و هنوز هم خون ایرانی در عروق و شرائین مردم آنجا جاری میباشد.

بعضی معقدند که واسموس طی همین ماموریت، دوراً دور نسبت با ایران علاقمند گردید و تصمیم گرفت هر چه زودتر موجبات انتقال خود را بسرزمین سلاطین هخامنشی فراهم نماید.

بدیهی است مردم انگلیس هیچگاه تحت تأثیر این قبیل مسائل واقع نخواهند شد در صورتی که آلمانها همواره تابع احساسات بوده و شاید واسموس هم به پیروی از همین سیره کلی از همان هنگام اقامت در مادا گاسکار شیفتۀ سرزمین ایران گردیده و سرانجام سرنوشت و مقدرات روزگار او را با آنجا کشانده است.

دورۀ ماموریت واسموس در مادا گاسکار مدت مدیدی بطول

نیانجامید و پس از چندی بیرون احضار و بعنوان کنسول عازم بوشهر شد.
یک سال که گذشت بیرون مراجعت نمود و مجدداً بماداگاسکار رفت
و سه سال متولی بدون اینکه با اروپائیان رفت و آمد کند و یا اوقات خود را
در باشگاهها بگذراند بتحصیل زبان فارسی پرداخت و در سال ۱۹۱۳
باز ببوشهر عزیمت کرد.

در دفعه دوم مستقیم به محل ماموریت نرفت و اول عازم تهران شد تا
با وزیر مختار آلمان ملاقات و ازاو کسب دستور کند.

واسموس در موقع توقف تهران بخوبی متوجه شد که مردم نواحی
شمالی با ایلات و عشایر جنوب تفاوت فراوان دارند و افراد ساده تنگستان
فارس برای اجرای مقاصد او بیشتر مناسب خواهند بود زیرا مردم نقاطی که
کمتر تحت نفوذ استعماری انگلیس قرار گرفته آن اندازه ها از آن دولت
متفرق نیستند و حتی بعضی اوقات قهرمانان انگلیسی را که با حیله و تدبیر
کشور بزرگی مثل هندوستان را بحیطه تصرف در آورده بدیده تحسین
مینگرنند.

واسموس برای العین ملاحظه کرد که مردم شمال چون بیشتر مورد
ظلم و تعدی روسیه تزاری واقع شده و روسها در تبریز فجایع و جنایات
بیشماری مرتکب گردیده و در مشهد مقدس گنبد و بارگاه طلا و مرقد مطهر
حضرت رضیارا بمباران کرده اند کینه عمال تزار را بدل گرفته و تبلیغات
ضدانگلیسی در آنها کار گر نخواهد شد و همان بهتر که بجنوب رفته و اجرای
نقشه خود را در آنجا آغاز نماید.

واسموس هنگام مسافرت از تهران ببوشهر کاملاً با سر ار بدبختی
اهمی ایران پی برده و دریافت چکونه فلان شاهزاده ایکه با خانواده

قاجاریه انتساب دارد خود را مالک الرقاب و صاحب اختیار مطلق جان و مال مردم حوزهٔ ماموریتش میداند.

مردم ایران در این اوقات از فرهنگ و بهداشت محروم بودند و در زیر چکمهٔ مامورین ستمگر محلی و عمال جا بر دولتهای غربی دست و پا میزدند و اسموس البته بخوبی میدانست که امپراتور آلمان و دولت متبع او نیز در مظالم دولتهای استعمار طلب غرب شرکت داشته و مکرر با روسیه و یا با انگلیس برای تجزیه و تقسیم کشورهای آسیا ائتلاف کرده‌اند.

ولی با این وصف توسعهٔ طلبی و دست اندازیهای آلمان را بهیج میگرفت و همهٔ جازبیدادگریهای روسیهٔ تزاری و سکوت بیمورد انگلیسها سخن بمیان میاورد.

بعقیده‌ای نیجانب آلمانها بطور کلی از ملت انگلیس تنفردارند و از دیرزمانی کینهٔ مردم جزایر بریتانیا را بدل‌گرفته‌اند و اگر خواسته باشیم جانب بیطری را رعایت کنیم باید اعتراف نمائیم که انگلیسها نیز نسبت به نژاد آلمان دارای همین احساسات میباشند و متقابلاً بعض و عناد آنها را بدل‌گرفته‌اند طرز رفتار و اسموس با اتباع انگلیس و فعالیتهای شدید او بمنظور برهم زدن نقشهٔ انگلستان در ایران حاکی از این است که احساسات ضد انگلیسی نامبرده بمنتهی درجه شدت بوده و بسايقهٔ همین افکار و معتقدات قلبی علیه سیاست انگلیس تلاش میکرده است.

واسموس پس از مراجعت ببوشهر دقیقاً پیرامون اوضاع و احوال مردم جنوب ایران و خصوصیات اخلاقی ایلات و عشایر این منطقه مطالعات لازم بعمل آورد تا عند الاقتضای از اطلاعات خود استفاده کامل نماید.

بو شهر یکی از شهرهای محقر و ناسالم ایرانست که هوای آن نهایت گرم و طاقتفرسا میباشد و مردم آنجارا بیشتر ضعفا و فقر او اشخاص مفلوک و بینوا تشکیل میدهند و نواحی شمالی محل مزبور را سرزمین عجایب و غرایب باید نامید بهبهان و کهگیلویه در شمال غربی بوشهر و در یک منطقه کوهستانی واقع شده و کوههای آن حدود به سلسله جبال غربی ایران متصل میشود.

در سمت شرق بهبهان و جنوب جلگه معروف آنجا سرزمین وسیع نسبتاً کم جمعیتی است بنام دشتستان که سکنه آن در نقاط مختلف محل متفرق و پراکنده‌اند ناحیه نامبرده در شمال بوشهر به تنگستان متصل میشود و محل اخیر الذکر چنانکه از اسم آن پیداست یکی از مناطق کوهستانی جنوب ایران و دارای کتل و گردنه‌های متعدد میباشد ایالات و عشاير تنگستان در سرزمین‌های مسطح و جلگه‌های هموار یکه در میان کوههای مرتفع و تنگه‌های محل واقع شده بسر میبرند و شهر عمده آن قصبه است بنام اهرم که مرکز فعالیت و اسموس بود و باصطلاح ستاد فرماندهی و محل طرح نقشه‌های تخریب آمیز او در آنجا قرار داشت.

و اسموس از قبل از جنک با خوانین تنگستان طرح آشنائی ریخت و مکرر با اسب را هواری که بهمین منظور خریداری کرده بود با هرم میرفت.

بو شهر در یک محل نسبتاً مرتفع واقع شده و در فصل زمستان آب اطراف آنرا احاطه کرده و آنجا را بصورت جزیره در میآورد.

از بو شهر بسمت شمال ناحیه ایست که آنجارا «مشیله» مینامند و این محل که در فصل زمستان آب در سرتاسر آن جاری میشود بو شهر را از تنگستان و دشتستان جدا میسازد و در حدود سه فرسخ و نیم طول آنست که بچاه کوتاه متصل میشود.

تنگستانیها لباس و لهجه مخصوصی دارند ولی چون اهالی سایر نقاط و حتی نژادهای دیگر با آنها اختلاط و امتزاج کرده‌انداز حیث شکل و قیافه یکسان نیستند.

اجداد تنگستانیها از سال‌ها پیش و حتی شاید قبل از اینکه ایالت فارس شهرت جهانی پیدا کند در این منطقه اقامت داشته‌اند ولی متدرجاً ملوانان عرب و سیاحان افریقائی که در خلیخ فارس آمد و رفت می‌کرده‌اند و غلامان فراری بآنجا پناهنده شده و بمرور با سکنه محل ازدواج نموده‌اند.

لباس مردم تنگستان کم و بیش نظیر لباس قشقائی‌هاست و تنگستانیها نیز قبای بلندی دربر کرده و گاهی شال روی آن می‌بندند و کلاه دیگری شکل بر سر گذارده و متعینین آنها عبا بدوش می‌گیرند.

ناحیه تنگستان محل دلپذیر و باصفایی نیست و جز درخت خرما اشجار دیگری در آنجا دیده نمی‌شود و معلوم نیست چرا او اسموس تا این اندازه بآنجا دلستگی پیدا کرده و بسکنه محل تاسرحد پرستش علاقمند بوده است؟

در چشم‌سارهای تنگستان آب شیرین و گوارا یافت نمی‌شود و تمام آبهای که در آنجا جاری است گرم و مخلوط با مواد گوگردی می‌باشد و بوی آن از مسافت بعیدی انسان را متاذی می‌کند.

تنها امتیازی که تنگستان بسیار نواحی محل دارد همان انواع و اقسام گلهای صحرائی است که در فصل بهار در ودشت را بشکل یک صفحه نقاشی در می‌آورد ولی متناسبانه عمر این گلهای کوتاه است و بفاصله چند روز این منظره فرح انگیز از میان می‌رود.

و اسموس همواره با سبچابک و چالاک‌خود تمام دهات تنگستان

را زیر پا میگذاشت و از این ده بان ده میرفت و با کلیه طبقات مردم تماس میگرفت.

نامبرده قیافه جذابی داشت و چون موی سر خود را نمیتراشید مویهای دراز و پیشانی بلند جلوه مخصوصی باو میبخشد.

واسموس چشمان درشت و ناقدی داشت و همواره ببالا مینگریست و گوئی با فرشتگان آسمان در راز و نیاز بود و با اینکه قدی نسبتاً کوتاه و تنومند داشت اسب سوار چالاکی بود و همین مسئله او را در نظر ایلات و عشاير فارس مخصوصاً اهالی تنگستان محترم و معزز میساخت.

سابق براین بطور کلی همه اروپائیانی که بنقاط مختلف ایران میرفتد با خود مقداری دواوداروی بیضرد از قبیل آسپرین و گنه گنه و مسهل و ملین برده و بین بیماران مستمند توزیع میکردند.

واسموس نیز از اجرای این امر که باعث جلب توجه عامه بود کوتاهی نمیورزید ولی تنگستانیها نه از این نقطه نظر بلکه بواسطه اینکه او را آدم امین و چشم پاک و بیغرضی میدانستند نسبت باو کمال مهر و محبت را معمول میداشتند.

واسموس نه تنها بزبان فارسی معمولی بلکه بلهجه تنگستانی نیز تسلط کامل داشت و همین مسئله اجرای نظریات اورا تسهیل میکرد. چند نفر از کسانی که در اطراف اوضاع و احوال و اسموس مطالعه و تحقیق کرده اند میگویند کار نامبرده و مردم تنگستان بمرور و دهور ایام از آشنائی معمولی گذشته و بمریضی و مرادی کشیده بود و تنگستانیها او را مرشد و پیشوای خود دانسته و صمیمانه نسبت باو عشق میورزیدند.

یکی از دوستان قدیمی و اسموس شیخ حسین خان چاه کوتاهی از زعمای معروف تنگستان بود که شرح خیره سریهای او تا با مرور نیز ورد

زبانها میباشد و از هنگامیکه باواسموس طرح آشنائی ریخت هیچگاه از اوامر او سرپیچی نکرد.

یکی دیگر از بزرگان قبابل تنگستان زایر خضرخان شیخ اهرم بود که شجاعت و سرسختی و بیباکی را از اجداد خود بارث میبرد و در مقابل دشمن با کمال تهورو رشادت ایستادگی میکرد.
نامبرده بسلاوهای مختلف علاقمند بود و همواره هیکل خود را با دشنه و خنجر آرایش میداد.

مردم تنگستان برای سواری از الاغ استفاده میکنند و طبقه سوم و اشخاص فقیر پای پیاده میروند و اسب سواری را یکنوع تفریح و تفنن میدانند.

زایر خضرخان برخلاف معمول محل چندین راس اسب داشت و در موقعی که باصطلاح بیلوک گردشی میرفت چند نفر سوار با خود برده و با این کبکبه و دبدبه رعب و هراسی ریشه دارد دلها ایجاد میکرد.
او نیز در دوستی ثابت قدم بود و از روزیکه باواسموس عقد مودت بست تا پایان در عهد خود وفادار ماند.

یکی دیگر از شخصیتهای جنوب که البته بپای آن دونفر نمیرسید غضنفر السلطنه ضابط و شیخ بر از جان بود.

واسموس در فاصله کوتاهی محبت او را نیز جلب کرد و در موقع لزوم از او کمک میطلبید.

واسموس برخلاف مامورین انگلیسی که فقط با بزرگان و معاریف محل تماس میگیرند با کلیه طبقات مردم بلا استثناء آمیزش میکرد و طرز رفتار و سلوک او بقدری جالب و شورانگیر بود که هر کس با او یک جلسه ملاقات میکرد حلقه ارادت اور اگردن میگرفت.

همین امروز هم شما اگر با هر کشاورز و مقنى و چار و ادار سالخورد هد
بو شهر و بر از جان و تنكستان رو برو شوید وقتی اسم اورا ب ميان آورید
آنها ب فکر عميقی فرومیر وند و ب ياد ايمكه با و اسموس معاشر بوده اند حسرت
واندوه ميخورند.

واسموس پس از مدتی لباس فرنگی را در آورد و جامه تنكستانیها
را دربر کرد و برای بار اول هم با همین لباس بکازرون رفت و با ناصر دیوان
ضابط محل که بعدها خیلی بدرد او خورد دوست و آشنا شد.

ناصر دیوان یا ناصر لشکر سابق، نامش خواجه عبدالله فرزند خواجه
حسنعلی پدر بر پدر همیشه کلانتر شهر کازرون بوده و خانواده آنها در
رشادت و دلاوری اشتهر داشته اند.

ناصر دیوان متوسط القامه و چهار شانه و شجاع و در وطن پرستی
ثابت قدم و استوار بود.

پس از انعقاد قرارداد ۱۹۰۷ فیما بين دولتين روسیه و بریتانیا
انگلیسها يك عده نظامی در بو شهر پیاده کرده و عازم شیراز بودند.
عده ای از اهالی بو شهر که محرك و پیشوای آنها میرزا علی
کازرونی بود چند تلگراف به ناصر دیوان مخابر و از او تقاضا کردند که
از عبور قشون اجنبي جلوگیری نماید.

ناصر دیوان در سه فرسخی کازرون با عده ای تفنگچی با اردوی
انگلیس مصاف داد و آنها را تار و مار کرد.

هنگام قیام تنكستانیها نیز بكمک آنها و چندین بار با سپاهیان
اجنبی جنک و ستیز کرد.

(برای اطلاع از چگونگی احوال دلاوران بالا رجوع کنید بكتابهای
«دلیران تنكستانی» و مجلدات دوگانه «فارس و جنک بین المللی» تألیف
آقای آدمیت. مترجم)

روزی از روزها واسموس به پیروی از آداب و رسوم مردم ایران در حالی که کفشهای خود را کنده و کلاه از سر برداشته بود دوزانو در اطاق یکی از تنگستانیها نشست و با جمعی گرم مذاکره شد. یکی از حاضرین گفت واسموس جان دستم بدامت چاره‌ای بیندیش که این انگلیسها مدتی است با ما در افتد و کینه ما را بدل گرفته‌اند بحق حق قسم که اگر از حالا مابفکر چاره‌نباشیم یکی بعد از دیگری بهلاکت خواهیم رسید و زن و فرزند ما بدست سربازان هندی اسیر خواهند شد.

ساختمانیها که در آنجا حضور داشتند همگی اظهارات اورا تصدیق کردند و یکی گفت:

اینها تصمیم گرفته‌اند شیره ما را مکیده و املاک ما را تصاحب کنند دیگری گفت بتوجه به ثابت شده که رحم و مروت در قاموس انگلیسها مفهوم نداشته و هر وقت فرصت پیدا کنند مخالفین خود را بشدت سرکوب خواهند کرد.

اینها برای ماضی ارزش قائل نیستند و اگر بر ما مسلط شوند مثل خراز گرده ماکار خواهند گرفت.

سابق براین نسبت بما ابراز محبت میکردند و ماهم متقابلاً با آنها مهربانی میکردیم ولی مدتی است تغییر وضع داده و گاه و بیگاه با تفنک و سرنیزه و دشنه و خنجر بجان ما میافتدند و مسلماً اگر اوضاع بهمین منوال پیش برود بعیال و اطفال ما ابقاء نخواهند کرد کما این که این او اخر چند نفر از سردارهای ما را بغل و زنجیر کشیده و بزندان انداخته‌اند.

در این ضمن یک نفر از گوشۀ اطاق گفت: ماهر گز بمدلات تن در

نخواهیم داد و اگر جنگی در گیر شود شکم آنها را پاره خواهیم کرد.
و اسموس از شنیدن این کلمات بحیرت افتاد و در عین حال
بوجد در آمد واوضاع را برای پیشرفت مقاصد خود آماده و مهیا دید.
علت العلل اضطراب و نگرانی تنگستانیها را باید در حوادثی
که قبل اتفاق افتاده بود جستجو کرد.

هنگام بروز اغتشاشات بوشهر دولت انگلیس بمنظور حفظ جان
و مال اتباع خارجی یک صد نفر سرباز ببوشهر فرستاد و با آنها مأموریت
داد که از تعرض آشوب طلبان نسبت به بیگانگان جلوگیری بعمل آورند.
در همین اوقات حکمران بوشهر که از شرارت چند نفر از متمردین
تنگستان بستوه آمده بود موقع را مغتشم شمرد و با مقامات انگلیسی تماس
گرفت و تقاضا کرد چند نفر از سربازان هندی بکمک مأمورین حکومتی
به تنگستان رفته و محرکین و ماجراجویان آنجا را دستگیر نمایند
مقامات انگلیسی با این تقاضا موافقت بعمل آوردند و پس از زد و خورد
خونینی چند نفر از آشوب طلبان را بازداشت کردند.

چندی بعد روئای تنگستانی بالاجماع بحکمران بوشهر مراجعه
و برای استخلاص زندانیان پافشاری کردند و ضمناً متذکر شدند که حبس
و شکنجه زندانیان بیش از این صلاح و مقتضی نخواهد بود زیرا در
این صورت بیم آن می‌رود که عشاير تنگستان راههای تجاری را بسته و
اموال بازرگانان را چیاول و تاراج نمایند.

این تهدیدات بی تاثیر نبود ولی در عین حال حکمران بوشهر
تصمیم داشت که سرکوبی تنگستانیها را بحساب خود گذاشته و توجه
و رضایت حکومت مرکزی را جلب نماید و چون موافقت با سران
قبابل تنگستان و آزادی زندانیان همه خیالات اورا نقش برآب می‌کرد

با خود فکری اندیشیده و تدبیری بکار برد تا با خیال راحت باجرای نقشهٔ خود بپردازد.

حکمران بوشهر قیافهٔ حق بجانب بخود گرفته و بتنگستانیها گفت:
«آقایان شما خیال می‌کنید من خودم از این اوضاع راضی هستم
یا در این گوشة دارالحاکومه که نشسته‌ام آزادی عمل دارم؟».

«شما البته دیده و یا شنیده‌اید که مأمورین اعزامی تنگستان ایرانی
نبودند و کسانی که اکنون در زندان بسرمیبرند بوسیله سربازان هندی
دستگیر گردیده و بدستور دولت بریتانیا توقيف شده‌اند.

«من اگر یک قدم علیه مصالح دولت انگلیس که فعلایکی از مقتصدر
توین دولت‌های جهان است بردارم کشته‌های جنگی آن دولت بوشهر را
رابتو پمی‌بندند.»

«پس خواهشمندم من و سایر هموطنان بوشهری را بمحضه
نیاندازید و در صورتی که با آزادی زندانیان علاقمندید با خود انگلیس‌ها
تماس بگیرید.»

نیرنگ حکمران بوشهر مؤثر واقع گردید و تنگستانیها بنا
بمقتضیات سکوت پیشه کردند ولی در عین حال کینهٔ انگلیس‌هارا بدل
گرفتند و منتظر فرصت بودند که از متجاوزین اجنبي انتقام بگیرند.
واسموس ضمن تحقیقات بحقیقت قضایا پی‌برده بود ولی افشاری آنرا
چون اجرای نقشه‌های او را بمخاطره می‌انداخت مصلحت نمیدانست و
بعداً از همین احساسات ضدانگلیسی کمال استفاده را نمود و مأمورین
انگلستان چون در آن ایام از موقع استحضار حاصل نکردند خسارات
و زیان‌های فراوان دیدند و در بحبوحه جنک جهانگیر با مشکلات
زیادی رو برو شدند.

قبل از ایام جنگ بین المللی بمختیله هیچیک از مأمورین روس و انگلیس نمیرسید که در آتیه نزدیکی نظم و آرامش مملکت بهم خورده و آزادیخواهان ایران و یا جمعی که بواسیله تحریکات خارجی تحت تأثیر واقع میشوند علیه آنها قیام خواهند کرد.

روشهای تزاری مطمئن بودند که در فاصله کوتاهی تمام خطه شمال را رسما تحت تسلط خود در آورده و با آرزوی دیرین خود نایل خواهند شد.

انگلیسها نیز بنظم و آرامش ظاهری نواحی جنوبی و امانت سواحل خلیج سرمست گردیده و از اخگر سوزانی که در زیرخاکستر قرار داشت غافل نشسته و باین دلخوش بودند که با استقرار اسکورت مسلح در کریاس منازل مسکونی اتباع انگلیس بحیثیت و اعتبار خود افزوده‌اند.

واسموس نیز در این گیرودار باجرای مقدمات نقشه‌های خطرناک خود اشتغال داشت و مرتب مجالس مهمانی تشکیل میدادو از بزرگان و خوانین وزعماء قوم پذیرائی میکرد و گاهی هم برای خالی نبودن عریضه از اروپائی‌های مقیم بوشهر دعوت به عمل میاورد و نوشابه‌های گوناگون مخصوصا آبجو بناف آنها می‌بست.

شیخ حسین خان چاه کوتاهی سالار اسلام و سالار شیخ و مرحوم شیخ احمد خان پدر بر پدر مالک ملک چاه کوتاه و مطاع مردم آنجا بوده‌اند مرحوم شیخ بلند قامت و رشید و بیباک بود و فرزندان شجاع و دلاوری داشت که اسامی آنها بترتیب سن از اینقرار است - ۱- شیخ محمد خان (سالار جنگ) - ۲- شیخ ناصر خان (سالار مفخم) - ۳- شیخ عبدالحسین

خان ۴- شیخ عبدالرسول خان (سالار معظم) ۵- شیخ خرزعل خان ۶-
شیخ مزعل خان ۷- شیخ صالح خان.

شیخ حسین خان بالانگلیسیها داد و ستد و تجارت میکرد و با
بازرگانان انگلیسی دوست بود و سالیانه مبالغ هنگفتی از تجارت
سود میبرد.

جنک بین‌المللی اول که آغاز گردید و انگلیسها بوشهر را قبضه
کردند سالار اسلام خشنمانک شد و بمخالفت با آنها برخاست و در میدان
جنک نخست عبدالحسین و بعد خرزعل و عاقبت خود او برخاک
هلاک افتادند.

زایر خضرخان تنگستانی امیر اسلام یکی از روسای قوی‌الاراده
تنگستان و فوق العاده سائنس‌ووطن پرست بود و با بادی و عمران و غرس
اشجار عشقی مفرط داشت.
آنمرحوم نیز در راه مدافعه وطن آنقدر کوشید تا بفیض شهادت
نایل گشت.

میرزا محمد خان بر از جانی غضنفر السلطنه ضابط بر از جان مردی
درشت اندام و متدين و وطن پرست بود و بقراری که میگویند در تعهدات
خود پایداری و ثبات قدم نداشت.

هنگام زدن خور دشیخ حسین خان وزایر خضرخان بادشمنان ایران،
باسیصد نفر تفنگچی بکمک آزادیخواهان رفت.

در سال ۱۳۳۵ قمری که انگلیسها بر از جان مسلط شدند وی در
مقابل آنها تاب مقاومت نیاورد و بکوههای اطراف متواری گردید.
پس از تغییر اوضاع مجدداً ضابط بر از جان شد و بخانه و کاشانه
خود مراجعت کرد و مدتی با سودگی زندگی نمود ولی متأسفانه در
سال ۱۳۰۸ شمسی بیختی بدوروی آورد و معلوم نیست چرا علم طغیان
بر افراد است و هر چه مأمورین دولت و حکمران بنادر اورانصیحت کردند

سودی نبخشید.

دولت نیز ناچار شیخ عبدالرسول خان فرزند شیخ حسین خان را
مامور قلع و قمع او کرد و در همان گیرو دارکشته شد.

مقارن جنگ بین المللی و اسموس کنسولگری آلمان را بیکی از
هم میهنان خود بنام دکتر لیستر من تحویل داد و عازم برلن شد تا او طلبانه
وارد ارتش گردیده و برای نبرد بمیدان جنگ برود.



گفتار سیزدهم

صدر حکم جهاد از طرف خلیفه مسلمانان

و عکس العمل آن در جهان اسلام

بقراری که همه اطلاع دارند هر وقت در محافل سیاسی اسم روسيه تزاری و يا افغانستان بردۀ میشود رنک صورت مأمورین بریطانيا که در هندوستان با نجام وظیفه اشتغال دارند تغییر پیدا میکند.

البته کسانی که باحوال سیاستمداران روسيه سابقه دارند و آنهاي که از روح سلحشوری مردم افغانستان باخبر هستند از اين مسئله تعجب ننموده و حق بجانب هموطنان این جانب خواهند داد.

بدیهی است از بعد از جنک جهانگیر نظر سیاستمداران انگلیسی در مورد افغانستان تغییر پیدا کرده و برای مقامات وزارت خارجه بتجر به ثابت شده است که نقشه «پان اسلامیزم» هیچگاه آنطور که انتظار میرفت تحقق پیدا ننموده و اضطراب و نگرانی آنها راجع باین مسئله موردی نخواهد داشت.

سلطان عبدالحمید امپراتور عثمانی در عین حال که خلیفه عالم اسلام بود ولی سیاستمداران بابعالی برای مسئله «پان تورانیزم» بیشتر از «پان اسلامیزم» اهمیت قائل بودند.

نفوذ امپراتور ترکیه و خلیفه عثمانی در کشورهای اسلامی کم و بیش باندازه نفوذ پاپ در ممالک مسیحی بود و مقام و موقعیت هر یک در عالم اسلام و مسیحیت شباخت تامی بیکدیگر داشت.

خلیفه عثمانی از پیروان تسنن بود و همانطور که پرستانها از کلیه اوامر و نواهی پاپ تبعیت نمیکنند طرفداران تشیع نیز اوامر خلیفه اسلام را لازم الاجرا نمیدانند.

در حال حاضر اگر پاپ فتوا دهد که مسیحیان عالم‌علیه فلان فرقه ضاله مجهزو آماده جنک شوند حکم او نه فقط در میان پرستانها تأثیری نخواهد داشت بلکه اجرای آن از طرف کلیه کاتولیکها هم قابل تأمل بنظر خواهد رسید.

حکم خلیفه‌ای هم که خود او سنی است در میان فرق مختلف اسلام و پیروان تشیع و تسنن نیز همن حالت را خواهد داشت و مسلمان‌آگر بدینده تحقیق ملاحظه شود اهمیت مقام او در میان مسلمانان نسبت بموقعیت و نفوذ پاپ در میان عیسویان ناچیز تر بنظر خواهد رسید.

از هنگامیکه تجلیات فرهنگ و تمدن جدید در کشورهای آسیا پرتو افکن گردیده مردم ییشتر تحت تأثیر شئون و مظاهر مدنیت غرب قرار گرفته و تدریجاً بقیو دو مبادی مذهب پشت پازده‌اند.

مستشرقین و خاورشناسان اروپائی ضمن یادداشت‌هایی که قبل از وقوع جنک بین‌الملل تنظیم کرده‌اند پیرامون مقام و موقعیت خلیفه عثمانی بحث زیادی بعمل آورده و نسبت بوجهه نفوذ مرکز خلافت راه غلط و مبالغه پیموده‌اند.

نویسنده در مقام آن نیست که نوشتجات و عقاید آنها را تخطیه

نموده و یا چگونگی تشخیص خاور شناسان اروپائی را مورد انتقاد قرار دهد زیرا مسلمان نوشت جات آنها پس از مدتی مطالعه و بررسی نسبت باوضاع آسیا تدوین کردیده و متکی بافکار عمومی مردم این منطقه بوده است و بعبارة اخیری باید گفت سکنه کشورهای آسیا راجع به مقام و منزلت خلیفه اغراق گوئی کرده‌اند.

سیاستمدارن آلمان هم بواسطه توجه بهمین مسئله بی‌اساس بود که هنگام جنگ جهانی‌گیر اول هیئت‌های مختلف به کشورهای اسلامی گسیل داشته و بعنوان و جوب اجرای احکام خلافت بتحریک واغوای مسلمانان پرداختند. مامورین دولت آلمان که بیشتر آنها را افراد شاخص و برجسته تشکیل میدادند بتوه姆 اینکه احکام خلیفه اسلام با تمام معنی در میان مسلمانان ساری و نافذ خواهد بود تلاش فراوان کردند و سرانجام از خدمات خود نتیجه نگرفتند.

تاکنون معلوم نیست که واسموس در فاصله عزیمت از ایران و مراجعت او مجدداً باین کشور کجا متوقف و چه وظایفی را بعده داشته است. تا آنجاکه نویسنده حدس می‌زند گویا نامبرده از طریق استانبول به برلن رفته و برای ورود بارتشر نام نویسی کرده است. واسموس و ندرمایر و شونمان که مامور ایران و افغانستان شدند هر سه نفر از جاسوسهای زبردست بودند و مطالعه شرح عملیات آنها از هر جهت غالب توجه عیباشد.

اسکارفن ندرمایر از زمین شناسان متبحر و کارآزموده‌ای بود که سابقاً در ایران بسر می‌برد و باوضاع و احوال اکثر نقاط این کشور سابقه داشت. ندرمایر از اهالی باواریا و فوق العاده لجوج و سرسرخ

و دارای چشمانی نافذ و میشی رنگ بود . بقراری که همه اروپائیها معتقدند کلیه اهالی پروس انعطاف ناپذیر و کینه توز و سنگین دل و جنگجو میباشند در حالیکه سکنه جنوب آلمان را مردمی نسبتاً ملایم و مهربان و خوشگذران و عیاش تشکیل میدهند . ندرمایر از آنکسانی بود که با نضباط و دیسیپلین اهمیت زیاد میداد و بطور کلی وجود همین سجیه اخلاقی است که ارتش آلمان را شکست ناپذیر بدنیا معرفی کرده است .

ندرمایر در آغاز جنگ بین المللی در آلمان بود و بلا فاصله پس از اینکه آتش رزم شعلهور گردید بصفوف ارتش پیوست و چند هفته بعد بسر کردگی چند افسر نظامی به خدمت اشتغال جست . یکی از شبهای پس از مراجعت بقرارگاه ارتش فرمانده قسمت او را احضار و تلگرافی را که بعنوان وی رسیده بود باو تسلیم کرد . از طرف مقامات بالا به ندرمایر ابلاغ کرده بودند که هرگاه برای عزیمت بیک کشور دور دستی آماده و مهیا میباشد چگونگی را اعلام دارد تابعداً محل مأموریت باو اطلاع داده شود . ندرمایر چگونگی را با فرمانده قسمت فی مجلس در میان گذاشت و نظریه او را در اینمورد استعلام کرد . افسر نامبرده که با کمک حس ششم وضع و محل مأموریت را استنباط نموده بود باو توصیه کرد که فوراً موافقت خود را برای رفتن به محل مأموریت جدید اعلام نماید . ندرمایر با نفعاً گماشته و فادر خود که نویسنده معتبری او را در کابل دیده است عازم مونیخ شد .

چند روز پیش از این قضیه یعنی شاید در حوالی ماه اوت ۱۹۱۳ شونمان نامی را همنه به مونیخ ولی بیرون احضار کرده بودند . شونمان

از هر جهت باندر مایر تفاوت داشت و مردی بود تنومند و نسبتاً کوتاه اندام که با پیشانی بلند و چشمان شاعرانه و نگاههای عمیق خود همه کس را مسحور و مجدوب می‌ساخت. وی در دوستی و آشنائی ثابت قدم واستوار بود و نسبت بحسن تشخیص و نظریات صائب خود راجع به مسائل بین‌المللی عقیده‌کامل داشت. سوابق زندگانی شونمان تا اندازه‌ای افسانه آمیز بنظر میرسد و می‌گویند برای اولین بار که عازم ایران شد بعنوان مهاجرت به تبریز رفت و در آنجا بنام یکنفر درودگر و مبل فروش بکار استغال ورزیده و رفته سرمایه و تعینی بهمراه است. در آن ایام تیره و تاری که تبریز روزهای بحرانی و خطرناکی را طی می‌کرد و ناله مظلومانه مردم آنجا از جور و بیداد مأمورین روسیه‌تزاری به آسمان میرسید، شونمان از نزدیک شاهد جنایات فجیع سال‌دادهای ستمگر و قزاقهای زمخت و قلدر روسی بود که بهیچ چیز اهالی آذربایجان ابقاء نمی‌کردند و مشاهده همین فجایع چنان احساسات ضد روسی در او بوجود آورد که جداً کینه خرسهای شمالی را بدل گرفته و منتظر فرصت بود تا از آنها انتقام بگیرد و گوشهای از جنایات آن ستم پیشگان زورگو را تلافی کند. شونمان از مشکلات سیاسی ایران اطلاع کامل داشت و بزبان فارسی مسلط بود

انور پاشا رهبر نهضت « جوانان ترک » بوسیله وزیر مختار آلمان مقیم اسلامبول با مقامات وزارت خارجه در برلن وارد مذاکره شد و پیشنهاد کرد که اگر ترتیبی داده شود و حکم جهاد از طرف خلیفه عثمانی صادر گردد و فتوای خلیفه از طرف علمای شیعه هم که مرکز آنها در اماکن مقدسه نجف و کربلا می‌باشد مورد تائید قرار

بگیرد در فاصله کوتاهی مصریها و اعراب و مسلمانان ایران و ترکیه بهیجان آمده همه جا علیه متفقین قیام خواهند کرد . در این گیر و دار اگر هیئتی مرکب از جوانان پرشور و آزموده ترکیه و آلمان از بغداد عازم ایران گردیده و از آنچا بکابل بروند و با امیر افغانستان ملاقات نمایند و هدایائی همراه با نامه‌های تحریک آمیز از طرف خلیفة عثمانی و قیصر آلمان بامیر افغانستان تقدیم نمایند مسلماً مسلمانان متعصب آن کشور نیز بجوش و خوش در آمده و احساسات ضد انگلیسی بدروازه‌های هندوستان سرایت خواهد کرد .

وزارت خارجه آلمان بلاتأمل این پیشنهاد را پسندید و هزارها نشريه بزبان‌های محلی هندوستان تهیه گردید تا از کابل بشهرهای مختلف آن کشور ارسال و میان هندیها توزیع شود . مقامات وزارت خارجه ترکیه و آلمان اظهار امیدواری میکردند که با این ترتیب شورش عظیمی در هندوستان برپا خواهد شد و انگلستان ناگریز قسمت مهمی از قوای جنگی خود را از میدان‌های جنگ فرانسه با بهای اقیانوس هند خواهد فرستاد تا این گنجینه ذیقیمت امپراطوری بریتانیا محفوظ بماند و پس از انتقال نیروی جنگی انگلیس از فرانسه متحده‌ین با کمال سهو لغت قوای فرانسه و انگلیس را در هم شکسته شاهد پیروزی رادر آغوش خواهند گرفت .

مأمورین آلمان که قرار شد با عضویت هیئت مورد سخن با افغانستان بروند از بولن عازم قسطنطینیه شدند . وزارت خارجه آلمان بواسموس که ریاست مأمورین نامبرده را داشت دستور داد در اسلامبول با انور پاشا تماس بگیرد و سپس با تفاق همکاران ترک بطرف مقصد بستا بد . ریاست مأمورین ترک را قرار بود رئوف بیک نامی بهده

بگیرد و نامبرده همان کسی است که در جنگهای دریائی، یونانیها را شکست داده بود و در این تاریخ شهرت و معروفیت زیادی داشت.

ندرمایر و شونمان در این تاریخ در مونیخ و برلن اقامت داشتند و هنگامیکه با آنها دستور داده شد عازم ایران شوند و از آنجا به کابل بروند چون هر دو می‌دانستند که این خوابهای طلایی هرگز تعبیر نخواهد شد چکوننگی را بوزارت خارجه اعلام داشتند ولی معلم لک با آنها خاطر نشان گردید که بدون چون و چرا عازم مأموریت شوند. ندرمایر بقراریکه در یادداشت‌های خود مینویسد فقط و فقط چون عنصر ماجراجوئی بود باجرای این مأموریت تن در داد و الا کاملاً از عدم تحقق نقشه کار و عواقب وخیم آن اطمینان داشت. ندرمایر ضمن یادداشت‌های خود مدعی است که اول قرار بود ریاست هیئت بعده او محول شود ولی چون او منحصراً در کارهای نظامی تخصص داشت تقاضا کرد ریاست هیئت را بواسموس واگذار نمایند تا با کمک زوگمایر نامی که او معرفی می‌کنند نسبت باجرای نقشه‌های سیاسی سعی و کوشش بعمل بیاورد زوگمایر نیز قبل از مطالعه در پیرامون گلهای صحرائی و انواع مختلف پروانه به ترکستان و بلوچستان مسافرت کرده بود و از اوضاع این نقاط اطلاعات کامل داشت. شونمان نیز اوایل سپتامبر از برلن بسمت اسلامبول حرکت کرد.

از میان مأمورینی که قبل از عجله با تفاق و اسموس حرکت کرده بودند خود او تنها کسی بود که از اوضاع مشرق زمین و به بعضی از زبانهای شرقی آشنایی داشت و بقیه جزاینکه مدتی رادر مستعمرات آلمان در افریقا بسر برده بودند معلومات و تخصص دیگری نداشتند.

شونمان پس از اینکه وارد اسلامبول شد بی اختیار راه سفارت آلمان را در پیش گرفت و وقتی بدم در سفارت رسید همانجا توقف کرد تا یک نفر از مأمورین سفارت را ملاقات کند . پس از لمحه‌ای چند یک نفر از مأمورین آلمانی که تصادفاً با او آشنا بود از سفارت خارج شد و چون شونمان اطلاع پیدا کرد که اعضای هیئت اعزامی در سفارت منزل نگرفته و در مهمانخانه اروپا واقع در ناحیه غربی اسلامبول سکونت دارند بطرف مهمانخانه مزبور رفت تا محترمانه با اعضای هیئت تماس بگیرد . دم در سالون مهمانخانه که رسید معلوم شد مجلس ضیافتی بافتحار اعضای هیئت منعقد گردیده است . شونمان از پشت شیشه اوضاع سالون را از زیر نظر گذراند و دید انور پاشا با او نیفورم نظامی آلمان در صدر میز جای گرفته و فینه را یک ورنهاده و سبیلها را با کمال تبخرتاب میدهد و واسموس در طرف دست راست او نشسته و سرها را در وسط دو دست قرار داده و بفکر فرورفته است و سایر اعضای هیئت نیز ازباده ناب سرگرم گردیده و هنگامهای برپا کرده‌اند . در این هنگام یکی از اعضای خام و بی - تجربه هیئت ناگهان چشمش به شونمان افتاد و عنان اختیار از کف داد و با صدای بلند گفت من جام خود را بسلامتی آقای شونمان فاتح افغانستان مینوشم که تازه از راه رسیده است . شونمان که این کلمات را شنید بخشم درآمد و هیچ نمانده بود که بزمین بیفتند .

در پایان مراسم مهمانی شونمان و واسموس تنها بایکریگر بعد اکره پرداختند و واسموس از عجله‌ای که مقامات وزارت خارجه آلمان بخرج داده‌اند و مشکلاتی که ترکها پیش آورده‌اند گله و شکایت کرد و ضمناً متذکر شد که این جوانان بی تحریبه آلمانی که از افريقا باین مأموریت آمده‌اند ابدآ با آداب و رسوم کشورهای مشرق زمین

آشنا نیستند و بیمطالعه دست بکارهای میزند که مشکلات فراوانی ایجاد خواهند کرد و وقتی هم که معايب کار با آنها تذکر داده میشود بجای اینکه با آن ترتیب اثر بدنه لجاجت بخرج داده و عملیات سابق را تکرار میکنند. شونمان اضافه کرد: حتی انور پاشا هم که مبنظر این نقشه بوده فعل انجام امر را با این جوانهای بی تجربه غیر مقدور میداند و از این گذشته نحوه عملیات مأمورین هیئت در ترکیه هم که مردم آنجامتمایل بسیاست آلمان بودند نتیجه معکوس بخشدیده و احساسات ترکها را علیه دولت آلمان برانگیخته است.

وقتی شونمان بواسموس گفت که قریباً ندرمایر و زوگمایر و چند نفر دیگر نیز بهیئت ملحق خواهند شد او از این خبر مسرت انگیر بوجود در آمد و با این خیال افتاد که اصولاً اعزیمت بافغانستان منصرف شود و باز برای تعقیب عملیات سابق بنواحی جنوبی ایران برود و چند روز بعد واسموس، شونمان را بنمایندگی خود با نور پاشا معرفی کرده و خود با همراهان بسمت حلب رفت.

ندرمایر و ویلهلم و پاچن و زوگمایر یکی دو هفته بعد وارد اسلامبول شدند و برای طرح نقشه هیئت اعزامی افغانستان با انور پاشا بمذاکره پرداختند.

انور پاشا بنا پارهای ملاحظات بمامورین آلمان که از راه ایران عازم افغانستان بودند پیشنهاد کرد لباس اینفورم ترکها را بپوشند و ندرمایر هم با اینکه بعضی از اعضای هیئت اعزامی آلمان با این امر مخالفت بودند اضطراراً بانتظار انور پاشا موافقت کرد. ترکها اصرار داشتند که کارهای مشرق زمین اصولاً زیر نظر آنها انجام یابد و بطور کلی آمانها از نظر مأمورین عثمانی پیروی کنند.

هیئت اعزامی آلمان در مرحله اول مأموریت، بایک مشکل بزرگ موافقه گردید و مأمورین گمرک رومانی مقداری از اثاثیه و بار و بنه آلمانها را توقیف کردند و هنگامیکه محتویات بارهارا مورد رسیدگی قراردادند معلوم شد محمولات هیئت بیشتر مسلسل و صندوقهای فشنگ است که آلمانها مصمم بودند بطور فاچاق از گمرک رومانی مرخص کنند. ندرما بر پس از این جریان استحضار حاصل کرد چگونگی را بوسیله تلگراف رمز بوزارت خارجه آلمان اطلاع داد و تقاضا نمود مقداری تفنگ و مسلسل از نو برای هیئت بفرستند و ضمناً برادر خود را از اسلامبول بیخارست فرستاد تا با پرداخت مبلغی رشوه محمولة دومی را از خطوط توقيف مصون بدارد. انجام این امر مدتی بطول انجامید و خواه ناخواه پیشرفت کار هیئت را بتاخیر انداخت و بالاخره در شانزدهم اکتبر زوگماير و پاچن و شونمان اسلامبول را ترک گفتند تا هرچه زودتر بواسموس و همراهان او ملحق شوند.

ندرماير و کاپیتن کریسینگر بانتظار وصول مهماتی که قرار بود از رومانی بر سر در اسلامبول توقف کردند و سپس در نتیجه بعضی پیش آمدها نقشه دیگری برای انجام مأموریت طرح کردند.

شهر آبادان که رایحه بدبوی مواد نفتی سرتاسر فضای آنرا فراگرفته و دردهانه رودخانه کارون واقع شده و مرکز پالایشگاه بزرگ نفت است در آن تاریخ یکی از مراکز تجاری آلمانها بود و بازار گانان و کشتیهای تجاری آلمان از سابق در آنجا رفت و آمد میکردند. در همین اوقات نیز یک کشتی تجاری آلمان بنام «اکباتانا» و یک ناو کوچک تر که در حوالی آبادان لنگر انداخته بودند. ندرماير تصمیم

گرفت که بدون فوت وقت با کمک سکنه آبادان و نقاط اطراف که همگی با انگلیسها مخالف بودند لولهای نفت را آتش بزنند و با ایجاد حریق عمل بهره‌برداری چاههای نفت را متوقف سازد و محققًا هرگاه این نقشه عملی گردیده بود اشکالات عظیمی برای متفقین پیش می‌آمد: ندرمایر تصمیم گرفته بود که کشتی اکباتانا را در دهانه کارون غرق کند تاراًه عبور و مرور سایر کشتیها مسدود شود و هنگام آتش سوزی کشتی‌های انگلیسی بسهولت نتوانند بکمل مأمورین اطفائیه بروند، ندرمایر جزئیات نقشه کار را بوزارت خارجه آلمان اطلاع داد و انتظار داشت هرچه زودتر پیشنهاد او مورد تایید قرار خواهد گرفت ولی تامدتی هرچه انتظار کشید خبری نرسید و پس از چندی باو دستور داده شد که از اجرای این امر خودداری نماید زیرا قرار است هیئت دیگری بخوزستان برود و مراکز نفت خیز را از حیطه تصرف انگلیسها خارج کند تا در موقع مقتضی مورد استفاده دولت آلمان واقع شود.

می‌گویند وقتی این خبر بندرمایر رسید از فرط غضب بالگد همه میز و صندلیهای اطاق خود را خرد کرد و بی اختیار بهمه کائنات بد و ناسزا می‌گفت. چند روز بعد ندرمایر بعنوان اعتراض استعفا داد ولی استعفای او مورد قبول واقع نگردید و بعدها هم آلمان یا سایر دولتهای متحد او هیچیک نتوانستند منابع نفت خیز را تصرف و یا حریق مهمی در این منطقه ایجاد نمایند و تنها نتیجه‌ای که ندرمایر از نقشه خود گرفت این بود که کشتی اکباتانا را که در دهانه کارون غرق شده بود انگلیسها در آورده و مورد استفاده قرار دادند.

در همین گیرودار در شهر حلب نیز اعضای هیئت اعزامی آلمان با هم دیگر

اختلاف پیدا کردند و مأمورین جوان هیئت که قبل در افریقا انجام وظیفه کرده بودند واژ اوپر و احوال مشرق زمین اطلاع نداشتند نسبت باجرای تعليمات و اسموس وزو کمایر و شونمان که دارای تجارب کافی بودند تردید نمیکردند.

واسموس و آن دونفر دیگر بمحض وصول دستور، لباس او نیفورم تر کها را در بر کرده و کلاه فینه بر سر گذاشتند و هر وقت بامأمورین تر کیه و شخصیت‌های سیاسی تماس میگرفتند ظاهراً چنان اظهار انقیاد و عبودیت میکردند که اعضای جوان هیئت بحیرت افتاده و با خود میگفتند حتمناً این سه هموطن ما که قبل در شرق بسر برده‌اند با آئین اسلام گرویده‌اند که تا این اندازه از ترکهای مسلمان تعیت میکنند.

در اینجا باید متنذکر شد که بعضی عقیده مندند که این موضوع واقعیت داشته و واسموس قبل از ترکستان با آئین اسلام گرویده بوده ولی طبق تحقیقاتی که این جانب شخصاً بعمل آورده‌ام این موضوع مقرن بحقیقت نمیباشد.

یکی از اهالی تنگستان باین جانب میگفت هنگامیکه واسموس با بزرگان قبایل جنوب ایران بسرمیرد وقتی دوستان تنگستانی او بنماز میاستادند او همانطور در گوشه‌ای بی‌حرکت می‌نشست و زیر لب دعا میکرد ولی هیچگاه دیانت اسلام را نپذیرفت و از اصول و مبادی آن پیروی نمینمود.

بقراریکه استباط میشود واسموس دارای سجا و صفاتی بود که مشرق زمینی‌ها را بیشتر مسحور میکرد و اگر نفس گرم او بامیر افغانستان رسیده بود انقلاب و آشوبی در پشت دروازه‌های هندوستان بوجود میآمد که رفع آن باین آسانیها میسر نمیگردید ولی برخلاف، آن قدرت

و جذبه را نداشت که هموطنان اروپائی خود را مطیع و منقاد سازد و بعین مناسبت هم اعضای هیئت آلمانی از او تمکین نمیکردند.

کار اختلاف اعضای هیئت بجای رسید که بالاخره کاسه صبر شونمان لبریز گردید و روزی ضمن مذاکره با واسموس اهمیت امر را متذکر شد و جداً ازاو تقاضا کرد که فوراً چگونگی را به برلن اطلاع دهد تا این جوانهای خام و بی تجربه را که مانع اجرای مأموریتهای محوله میباشند بالمان احضار کنند.

واسموس نیز به پیروی از نظریه شونمان مراتب را بالمان تلگراف کرد و چند روز بعد همکاران ناسازگار به برلن احضار گردیدند و چند نفر دیگر که از هر جهت شایستگی تصدی این قبیل مأموریتها را داشتند از طریق اسلامبول عازم حلب شدند. مأمورین جدید آقایان و اختو واگنر وزایلر بودند که هر یک بنوبه خودکارهای مهمی در این مأموریت انجام دادند. اگر سر پرستی هیئت اعزامی با شخصی سرسخت و مبارز ویک دنده و لجوچی مثل ندرمایر نبود شاید اعضای هیئت با مشکلاتی که در پیش داشتند قدم از حلب فراتر نمینهادند.

ندرمایر در همه جا شایع کرد که خلیفه عثمانی حکم جهاد داده است و علاوه قیصر آلمان هم با این اسلام گرویده و بزیارت خانه کعبه رفته است ولی طولی نکشید که ندرمایر طبق پیش بینیهای قبلی خود متوجه شد انتشار این خبر هیچ ، تأثیری در جهان اسلام نخواهد داشت و علاوه خودتر کهابمسئله «پان تورانیزم» بیشتر اهمیت میدهد تا «پان اسلامیزم» و تنها هدف جوانان ترک اینستکه نواحی ترک زبان ایران را بکشور خود ضمیمه نمایند و این مسئله را که یکی از آرزوهای دیرین آنهاست ، بمرحله عمل در آورند .

یکی دیگر از اختلافات ترکیه و آلمان این بود که آلمانها بیشتر با انگلیسها مخالف بودند و برای شکست سیاست دولت بریتانیا میکوشیدند در حالیکه ترکها از روسیه تزاری متفرق بودند و در ایام بحرانی جنگ میخواستند از روسها انتقام بگیرند و نسبت بدولت انگلیس آن اندازه‌ها عناد و خصوصیت نداشتند.

مقامات وزارت خارجه آلمان از مسئله «پان اسلامبیزم» پشتیبانی میکردند و میخواستند بواسیله ترکهای مسلمان مردم ایران و افغانستان و سرانجام هندوستان را علیه انگلیس بشورانند ولی ترکها چنانکه در بالاگفته شد هدف دیگری داشتند و کمال مطلوب آنها این بود که مناطق ترک زبان را استملاک نمایند و برای انجام این منظور هم عجله و شتاب فراوان داشتند.

روز پنجم دسامبر ۱۹۱۵ ندرمایر و برادرش با تفاوت چند نفر دیگر اسلامبول را ترک گفتند تا هرچه زودتر خود را با افغانستان برسانند. در این هنگام عده‌ای از قوای ترک بسر کردگی خلیل بیک عازم ایران بودند تا بانیروی روسیه تزاری که بعضی از نواحی ایران را اشغال کرده بود مصاف دهند.

دولت ترکیه به ندرمایر خاطر نشان ساخت که او و سایر اعضای هیئت اعزامی با خلیل بیک که در آن تاریخ در موصل اقامت داشت تماس بگیرند و با نظر و صوابدید او شروع بکار نمایند ولی ندرمایر بعنوان اینکه میسیون آلمانی باید بمحض دستور صادره هرچه زودتر با افغانستان عزیمت کند و او ناچار است برای اجرای امر فوراً بواسموس و سایر اعضای هیئت ملحق شود با اجرای نظریه دولت عثمانی مخالفت بعمل آورد ولی مقامات صلاحیتدار ترک در پاسخ گفتند که عده‌ای قبل از طرف بابعالی بریاست عبیدالله افندي نماینده از میر با افغانستان (Ubiedullah)

و همراهان را متفقین هنگام عبور از ایران دستگیر و زندانی کردند) عزیمت نموده‌اند و با این ترتیب رفتن آلمانها فوریت نخواهد داشت.

ندرمایر و همراهان او بهر ترتیبی بود با چهار چرخهای که گاویش آنها را حرکت میداد بسمت حلب رهسپار و روز سیزدهم وارد آنجا شدند.

وضع هیئت اعزامی آلمان در حلب آنطوری که مأمورین بر کنار شده گزارش کرده بودند اسف انگیز بنظر نمیرسید و ندرمایر پس از ورود با آنجا متوجه شد که اعضای هیئت با مقامات ترک دارای مناسبات رضایت بخشی میباشند و احتمال وقوع حوادث ناگواری که تصور میرفت مستبعد و غیرقابل امکان خواهد بود ولی لجاجت و توقعات بیمورد جوانهای احساساتی و تندخوئی که اینک بالمان احضار شده بودند اثر خود را بخشیده بود و اسموس با این ترتیب دیگر نمیتوانست ریاست هیئت را بعهده بگیرد و اصولاً تصمیم گرفته بود که حساب خود را از هیئت‌تفکیک کند و برای رفتن با افغانستان راه دور و دراز دیگری را در پیش بگیرد.

برای اجرای این منظور و اسموس مصمم شد که از طریق بغداد به بهبهان و از آنجابه تنگستان برود و پس از اینکه با دوستان و آشنايان عشاير جنوب فارس تجدید دیدار کرد عازم افغانستان شود. و اسموس گویا در نتیجه خود پسندی واستبداد رأی و یا علل دیگر متوجه نبود که با این ترتیب ملاقات امیر افغانستان دیرتر دست خواهد داد و عامل زمان در این مدت اثر خود را خواهد کرد و بدیهی است این نکته را باید متوجه بود که هنگام جنگ هیچ فرصتی را نباید از دست داد و برای این که حزیف ذر مقابل یک امر انجام یافته واقع شود مأموریتهای محوله باید

طبق برنامه معین و در موعد مقرر انجام پذیرد .

دولتین ترکیه و آلمان هردو در هنگام جنگ جهانگیر از این مسئله مهم غافل بودند چنانکه آلمانها در مسئله ایران با این نکته توجه نداشتند که خشی کردن نقشه انگلیسی‌ها در آن‌کشور، اول مستلزم جلب محبت مردم ایران نسبت با آلمان میباشدتا ایرانیها از دل و جان با آلمانها همکاری و در راه پیشرفت مقاصد سیاسی انگلیس موانع مهمی ایجاد کنند و بدیهی است اجرای این امر مدتی وقت لازم داشت تا آلمانها به‌منظور واقعی خود نایل شوند .

بهر حال چون ندرمایر نتوانست واسموس را متلاعده کند ناچار ریاست هیئت را شخصاً بعهده گرفت و قرار شد واسموس با دونفر دیگر از راه جنوب ایران و از میان ایلات و عشایر فارس عازم افغانستان شوند. این نکته را هم باید متذکر شد که واسموس و ندرمایر بر سر این مسئله از یکدیگر نرجیدند و بعد ها همواره بنیکی از هم یاد میکردند و عجب این است که مسافت دور و در از پر خطر ندرمایر نتیجه آنی نبخشد و نتایج زحمات او بعد از پایان جنگ مشهود گردید در حالیکه عزیمت واسموس بفارس و فعالیت‌های او در آن منطقه که سرانجام بترك سفر افغانستان منتهی شد نتایج وخیمی برای دولت انگلستان بیار آورد و مأمورین آن دولت را در ایران با مشکلات بیشماری مواجه ساخت .

ندرمایر و سایر اعضای هیئت هنگام اقامه در شهر حلب موجه شدند که ترکها جداً تصمیم گرفته‌اند ابتکار عملیات خود را در ایران و افغانستان خودشان بددست بگیرند و باطنًا راضی نیستند که آلمان یعنی دولت متحد آنها مستقل‌داراین نقاط دست بعملیاتی بزند. حرکت اعضای هیئت از همین نقطه نظر مدتی بتأخیر افتاد و سرانجام ندرمایر و همکاران او بیست و یکم زانویه ۱۹۱۵ حلب را بزم بغداد ترك گفتند .

خلیل بیک افسرارتش ترکیه که قرار بود بسر کردگی بیک عده نظامی با این هیئت حرکت کند در آن تاریخ در موصل بود و او نیز از آنجا ببغداد رفت تا با هیئت تماس بگیرد و ندرمایر پس از مذاکره با او متوجه شد که وی نقشه دیگری دارد و مأموریت جدیدی باو محول شده است.

ندرمایر و اعضای هیئت همراه افالة سنگینی که ببغداد میرفت حرکت کردند و کاپیتن کلین آلمانی هم که قبل ابرای انجام عملیات تخریبی با آبادان رفته و با شکست رو برو شده بود با تفاق آنها عزیمت نمود. آلمانها چند نفر هندی هم که کینه انگلیسها را بدلا داشتند با عده ای ایرانی و عرب استخدام کرده بودند تا در صورت اقتضا از وجود آنها استفاده کنند.

در بین راه ملوانان و ناخداei کشته اکباتانا را هم که از خلیج مراجعت میکردند ملاقات نمودند و خلاصه وقتی ببغداد رسیدند بیک بار دیگر با مقامات ترک تماس گرفتند تا شاید بتوانند موافقت آنها را جلب نمایند و عده ای سر بازبا خود با افغانستان ببرند.



گفتار چهارم

مبازه های طولانی و اسموس با مأمورین انگلیس در نقاط مختلف فارس

از مسائل مهمی که در ضمن سطور این کتاب بیشتر بچشم میخورد عقاید مختلف مردم مشرق زمین نسبت بارو پائیها میباشد .
اهمی تر کیه بپیروی از مردم انگلستان آلمانها را بطور کلی مردمی ناراحت و ماجراجو میدانند و معتقدند که پیشرفت سیاست آن دولت مثل توسعه نفوذ روسیه برای حفظ مصالح ترکیه خطرناک خواهد بود .
مردم بغداد و کربلا و نجف گواینکه سکنه دو شهر اخیر الذکر را بیشتر ایرانیها تشکیل میدهند مقدم آلمانها را گرامی و معزز می داشتند و بتصور اینکه آلمان شهرهای عرب نشین را از قید اسارت واستیلای ترک نجات خواهند داد با آنها گرم میگرفتند .

ایرانیها چون سابق با آلمان سرو کار نداشتند و بروحیه مردم آن کشور آشنا نبودند تا اندازه ای نسبت با آلمانها اظهار تمایل میکردند .
وطن پرستان ایران از ظلم و تعدی روسیه تزاری و سکوت دولت انگلیس بستوه آمده و همواره منتظر فرصت بودند که از عمال این دولت انتقام بگیرند و از هنگامیکه روس و انگلیس بمحض قرارداد ۱۹۰۷ ایران را

بدو منطقه نفوذ تقسیم کردند بیشتر کینه آن دودولت را به دلگرفتند و نسبت بالمان برای این که دشمن آن دو همسایه زورمند بود مهر و محبت میورزیدند.

مردم ایران از ترکها هم نفرت و انجار داشتند و اگرچه ترکها با اندازه روسیه تزاری منفور نبودند ولی با این وصف هرگاه آلمانها با ترکیه همکاری و اشتراک مساعی نمیکردند شاید در ایران بموافقتها بیشتری نائل میگردیدند.

ندر ما بر از همان جلسه اول ملاقات بارئوف بیک، بخوبی متوجه شد که تنها هدف ستاد ارتضی ترکیه همان الحاق نواحی ترکیزبان بخاک عثمانی میباشد و ترکها جزو این در ناحیه ایران مطامع دیگری ندارند. رئوف بیک مرد بلند اندام خوش سیمای مستفر نگی بود که بزبان انگلیسی هم آشنائی داشت و انگلیسی را بلند و مقطع صحبت میکرد. اگرچه رئوف بیک به پیشنهادات ندر ما بر تن در نداد و تنها کسی بود که عامل اصلی شکست هیئت اعزامی آلمان با افغانستان میباشد با این وصف بعضی از مقامات آلمان که در حال حاضر در قید حیاتند هنوز هم ازاو به نیکی یاد میکنند و از ذکر خیر او غافل نیستند.

بعضی از مفسرین سیاسی معتقدند که هرگاه یکده نظامی مسلح ترک باندر ما بر با افغانستان رفته بودند مأموریت او به نتیجه میرسید و امیر حبیب الله خان از سیاست عاقلانه ایکه پیشگرفته بود منصرف میگردید. بعضی هم، اقدامات افغانها را در سوابع بعد از جنگ بین الملل و سومین کارزار خونین افغانستان را معلول تحریکات و تبلیغات ندر ما بر میدانند و شکی نیست که هرگاه این زدو خودها در بحبوحه جنگ جهانگیر بوقوع

میپیوست نتایج و خیمی ببار میآورد.

رئوف بیک وقتی اصرار و پافشاری ندرمایر را برای دفن بافغانستان مشاهده کرد کنایه و پرده پوشی را کنار گذاشت و صریحاً گفت که:

دولت ترکیه با اقدامات هیئت در خارج از خاک این کشور موافق نخواهد کرد و اعضای هیئت باید تحت نظر سلیمان عسکری بیک با انگلیسها در حوالی خلیج مبارزه کنند و ضمناً متذکر شد که هیئت باید کلیه تجهیزات و ساز و برق و مهمات خود را با اختیار افسر نامبرده بگذارد رئوف بیک از ذکر پاره‌ای از تصمیمات ستاد ارتش ترکیه خودداری کرد ولی صراحتاً گفت خود او قرار است بسر کردگی عده‌ای نظامی برای عملیات جنگی بایران برود.

ندرمایر با ظهارات رئوف بیک ترتیب اثر نداد و جداً تصمیم گرفت عازم افغانستان گردد و گویا او ایل فوریه ۱۹۱۵ بود که واسموس و دکتر لندرس و بورنسدورف با قایق از روی رودخانه دجله عازم ایران شدند.

چند نفر ایرانی و هندی هم با تفاوت واسموس بامقدار زیادی کتاب و رساله که بالسنہ شرقی نوشته شده بود حرکت کردند.

یکی دو روز قبل از حرکت واسموس خبر رسید که مقامات انگلیسی یک نفر از کارمندان شرکت و انکهاوس رادرسو احل خلیج بازداشت کرده اند.

انتشار این خبر و واسموس و ندرمایر را بهیجان آورد و واسموس

سوگند یاد کرد که از انگلیسها انتقام بگیرد.

لزوماً باید متذکر شد که در ضمن بازرسی اثاثیه کارمندان نامبرده اسناد و مدارکی بدست آمد که مأموریت او را برای تخریب و قطع سیمهای تلگراف هند و اروپا مسلم و محقق میکرد و انگلیسها بادر دست داشتن این مجوز قانونی نامبرده را توقيف کردند و بلاشبه اگر آلمانها هم در آن تاریخ در ایران قدرت داشتند و یکی از انگلیسها میخواست علیه منافع آنها قیام کند باوهمین معامله را میکردند.

بقراریکه میگویند ندر ماير و واسموس همواره این خاطره تلخ را بیاد میآوردهند و از این اقدام مأمورین انگلیسی تقبیح مینمودند. مأمورین انگلیسی بعدهادرمیان اشیاع و اثاثیه واسموس نشريه‌های تحریک آمیزی کشف کردند و بهمین مناسبت حق داشتند او را در خاک یک کشور بیطرف مورد تعقیب قراردهند.

نویسنده‌گان انگلیسی هم که واسموس و ندر ماير را عناصری دیوانه و ماجراجون نمیدهند راه خطای پیموده و گویا متوجه نیستند که مبارزین سیاسی در موقع کشمکش بانواع تشیبات متول میشوند تا حریف را بزانود راورند.

شونمان هم که باومأموریت جداگانه‌ای داده شده بود یکروز زودتر ازو واسموس و همراهان قدم بخاک ایران گذاشت و بادکتر پوزن نامی که میگویند اصلاً از اهالی شیلی و از طرفداران جدی آلمان بود بنظر اصفهان رفت تا فعالیتهای سیاسی خود را در آنجا آغاز کند و برای پیشرفت سیاست دولت آلمان باطری فداران روسیه و انگلیس وارد مبارزه شود.

نویسنده در مقام آن نیست که ضمن این باد داشتها بكلیه عملیات متفقین هنگام جنک در ایران اشاره کند ولی برای اینکه رشته مطلب بدست بیاید و خواننده عزیزم از رئوس مسائل آگاهی داشته باشد ناگزیر بشرح بعضی مطالب مبادرت میشود.

سلطان احمد شاه در موقع جنک بین الملل بسن بلوغ رسیده بود و تازه میخواست بجریان و رموز و ظایف سلطنت آگاه شود که جنک جهانگیر در گیرگردید. او ضایع کشور در این هنگام بحرانی و تاریک بود و کابینه‌ها بیشتر از سه ماه بروی کار نمیمانندند و در باریان وزرای عهیچیک با آتیه خود امیدوار نبودند و هر لحظه بیم آنرا داشتند که استقلال کشور بخطیر بیفتند.

مردم مملکت از اوضاع و مسایل بین المللی و قوف و آگاهی نداشتند و هر دسته و هر طبقه از یک سیاست بخصوص پیروی میکردند. مردم مملکت در تنها موضوعی که باهم متفق العقیده و همفکر بودند مقابله و مقاومت با روسیه تزاری بود که هر روز بعنایین کوناگون تضییقاتی برای ملت ایران فراهم میساخت.

پس از اینکه دولت عثمانی بجر که متحده‌ین پیوست و با متفقین وارد جنک شد احساسات عمومی بهیجان آمد و مردم نسبت با آتیه خود بینناک شدند.

دولتهای متخاصم، بیطری ایران را انقض کردند و روشهای احی شمالی را بحیطه تصرف در آوردند. ارتش عثمانی هم بسر کردگی خلیل بیک پایگاههای نظامی واقع در ناحیه غربی دریاچه ارومیه (رضائیه) را اشغال و در مقابل روسها صفت آرائی کردند. مردم ایران از ترکها هم متنفر

بودند ولی البته از روسها که در این او اخر مرتبا ایران را مورد تعریض قرار میدادند بیشتر نفرت و انزعاج داشتند و همینکه عسکرهای ترک سال‌الاتهای روس را در جنوب تبریز شکست دادند سور و غوغای عظیمی همه جابر پا گردید و مسلمانان متعصب ایرانی بفکر جهاد افتادند تا به کمک همکیشان خود از روسهای کافر وزندیق انتقام بگیرند.

این اولین باری بود که روسها در خاک ایران با چنین شکست بزرگی رو برو می‌شدند و رسوائی ننگینی به بار می‌آوردند. این پیش آمد باعث وجود سور عمومی شد و قاطبه مردم را چنان تحت تاثیر قرارداد که انتظار میرفت ایران در فاصله کوتاهی بترکیه تأسی کند و در صفحه متحده‌ین در آید دولتها متفق که از این مسئله اندیشناک بودند بدلت رو سیه پیشنهاد کردند خاک ایران را تخلیه کند تادولت عثمانی نیز بیطرفی ایران را رعایت نماید و ارتش خود را از آن کشور فرابخواند.

روسیه تزاری با این پیشنهاد عاقلانه که با موافقین و مقررات بین‌المللی نیز منطبق بود روی موافق نشان نداد و زمامداران رو سیه تصمیم گرفتند بجبران این اهانت نه فقط با ترکیه مجدد امصارف بدنهنده لکه شهر تبریز را نیز متصرف شوند.

اگر فرماندهی ترکیه در ایران از اقدامات ناروای سربازان عثمانی جلو گیری بعمل آورده بود ایران مسلمان متحده‌ین می‌پیوست و مشکلات بزرگی برای متفقین پیش می‌امد ولی سربازان ترک که از باده پیروزی سرمدست گردیده بودند بهمان سیره معمولی سابق دست عملیاتی زدند که با جنایات و فجایع روسهای تزاری هم قابل قیاس نبود.

حالا بر گردیدم به اسموس و سرگذشت قهرمان خود که غرض اصلی

از تأليف اين كتاب شرح عمليات او ميپاشد.

واسموس و همراهان در چهل ميلی پائين دست کوت العماره از قايق
پياده شدند و از ساحل دجله بسمت نواحی جنوبی لرستان عزيمت نمودند
واز آنجا روانه دزفول شدند.

دزفول بواسطه پل بزرگی که بدست معماران رومی ساخته شده
شهرت جهانی دارد.

شوشترو دزفول از بلاد معتبر خوزستان میپاشند که در آن تاريخ
عربستان نامیده ميشد.

در بازارهای شوشترو دزفول بازار گانان و پیشهوران پشتکوه و پیشکوه
هم که برای معامله به آن جامیر و ندیله میشوند اما بیشتر سکنه عربستان را قابيل
مختلف عرب تشکیل میدهند.

اعراب ايراني مقيم خوزستان پس از انتشار خبر صدور حکم جهاد
از طرف خليفة عثمانی از آن طبقه مردمی بودند که احساساتشان بهيجان
در آمد و تصميم گرفتند عليه دولت انگلستان قیام نمایند.

روحیه طایفه بختياری با عربهای خوزستان متفاوت بود و از سالها
پيش به اين طرف خوانين اين طایفه و قابيل مختلف پشتکوه بامأمورين
انگلیسي رابطه و مناسبات دوستانه داشتند.

چون لولهای نفت مسجد سليمان در بعضی نقاط از میان املاک
خوانين بختياری ميگذشت خوانين حفظ و حراست آنرا بهده گرفتند
و شرکت نفت نيز متقابلاً متعدد شد ساليانه مبلغی بعنوان حق الزحمه
با آنها بپردازد. بختياريه با وصول اين در آمد داراي موقعيتی بي نظير
شدند و بهمين مناسبت سايرو ايلات و عشاير با آنها رشك و حسد

میورزیدند.

چند تن از خوانین بختیاری با وجود چنین موقعیتی باز هم تحت تأثیر تبلیغات و اسموس قرار گرفتند و با اینکه اطمینان داشتند مخالفت آنها با انگلیس و عمال شرکت نفت منافع خود آنها را بخطر خواه داده اند و پرداخت حق الزحمه آنها دچار اشکال خواهد شد، بنابراین که اقدامات و اسموس سرانجام بمنفعت ایران خواهد بود بادولت انگلیس به مخالفت برخاستند و برای مأمورین آن دولت اشکالاتی ایجاد نمودند. اینجاست که باید بهوش و دهای و اسموس آفرین گفت و نبوغ و تسلط اورا مورد تقدیر قرارداد.

هنوز چند روزی از توقف و اسموس در ذوق نگذشته بود که مناسبات خوانین بختیاری و مأمورین انگلیسی اندکی رو بخامت گرائید. چند روز بعد و اسموس و همراهان بطور ناشناس عازم شو شترشدند و چون عده‌ای از معاریف محل از چگونگی امر اطلاع یافتند بخانه‌ای که در آنجاسکونت داشت هجوم کردند تا اورادستگیر و به مقامات انگلیسی تسليم نمایند اما اوین موضوع را پیش بینی کرده بود و قبل از آنجاجان بسلامت بدربرد.

هنگامیکه و اسموس متجاوز از سی فرسخ از شو شتر دور شده بود انگلیسها اطلاع حاصل کردند که او و همراهان بطرف بهبهان رفته‌اند. در شهر بهبهان حادثه‌ای برای «واسموس» اتفاق افتاد که او را متوجه خطر ساخت و بعدها مراقبت می‌کرد بی‌مطالعه فریب کسانی را که لاف دوستی می‌زنند خورد.

یکی از خوانین بهبهان که از رقابت شدید انگلیس و آلمان

بخوبی استحضار داشت در نتیجه شم سیاسی و حس تیزبینی خود چنین پیش بینی کرد که سرانجام آلمان ها در این جنک شکست خواهند خورد و پیروزی نهائی با دولت انگلیس خواهد بود.

نامبرده بمنظور تامین آتیه و دریافت حق الزحمه و انعام گرانبهائی بفکر دستگیری و اسموس و تسلیم او بمقامات انگلیسی افتاد.

برای اجرای این منظور بیدرنک با واسموس ملاقات کرد و فوق العاده بالو گرم گرفت.

واسموس و همراهان غافل از اینکه او چه نقشه خطرناکی برای آنها کشیده است راه خانه ویرا در پیش گرفتند تا همانجا را مرکز عملیات خود قرار دهند اما هنگامی که بکریاس در رسیدند چندتن مسلح بدستور «خان» آنها را احاطه کردند و تنها کسی که از این معز که گریخت بورنسدورف بود که در نهایت یاس و نامیدی عازم مراجعت بغداد شد. ایرانیها و هندیها هم چون کسی اهمیتی برای آنها قائل نبوده ریک بگوشهای متواری گردیدند.

واسموس ولندرس بدام افتادند و در همان خانه خان زندانی شدند و کلیه باروبنه و اسباب و اثاثیه آنها بدست خان افتاد و طرفداران دولت انگلیس با خود گفتند که:

بادستگیری واسموس بفعالیتها و تحریکات او خاتمه داده خواهد شد.

خان خبر این پیروزی را با اطلاع مقامات انگلیسی مقیم بوشهر رسانید و هنگامی که تصمیم گرفتند واسموس ولندرس را تحت الحفظ از بهبهان حرکت دهند معلوم نیست واسموس به چه نیرنگی از معز که

گریخت و کجا سرزیر آب کرد.

به حال لندرس راتها ببوشهر واژ آنجا بهندوستان فرستادند و فرار و اسموس آنهم با آن طرز اعجاب آور همه را بحیرت و شکفتی انداخت.

(نویسنده در اینجا راه خطا پیموده و گویا عمدامغلطه گوئی کرده است تا نام کسانی که بامقامات انگلیسی بوشهر در تماس بوده‌اند منتشر نشود.

پس از اینکه واسموس وارد بهبهان شد «شیخ محمدعلی مجتبه» از او ملاقات و او را به مهمانی دعوت نمود.

واسموس تصمیم داشت از راه بندر ریک به‌شبانکاره و بر از جان برو و بوسایلی اوراق تبلیغیه خود را در حدود هندوستان منتشر سازد و نظر به اطمینانی که از مساعدت ایلات و عشایر جنوب ایران پیدا کرده بود تصور نمینمود که در میان ایرانیان یک نفر هم با افکار و آعمال او مخالف باشد.

هر چند شیخ محمدعلی مجتبه او را نصیحت کرده بود که از راه بندر ریک و از میان طایفه حیات داوی که انگلیسها آنها را «دوستان ساحلی» نامیده‌اند نرود و واسموس نپذیرفته بود.

در این ضمن یکی از بازرگانان بهبهان که تازه طرف رجوع تجار انگلیسی واقع شده بود خبر عزیمت واسموس را بسر پرسی کاکس ژنرال فنسول انگلیس در بوشهر نوشت و او هم مستر چیک کنسولیار خود را به بندر ریک فرستاد و همینکه واسموس و همراهان وارد بندر ریک شدند حیدرخان حیات داوی ضابط بندر ریک باشاره انگلیسها او را محاصره کرد.

اولین علت شهرت و اسموس همان فرار متهورانه او از میان یک عده صد نفری تفنگچی حیدرخان حیات داده بود که خود را از میان آنهانجات داد و به برآز جان رفت رجوع کنید بصفحات ۳۲ و ۳۳ کتاب فارس و جنک بین الملل تالیف آقای رکن زاده آدمیت. (مترجم) و اسموس از بندر ریک به برآز جان رفت و نویل از طرف سرپرسي کاکس مأمور دستگیری او شد.

نویل به بعضی از زبانهای شرقی آشنا بود و ایلات و طوابیف سرحد شمال غربی هندوستان خاطرات شیرینی از دوران خدمت او در آن منطقه پیدا کرده و هنوز هم شرح عملیات خارق العاده وی ورد زبان مردم آن سرزمین میباشد. قبایل سرحد شمال غربی هندوستان بالاتفاق معتقدند که احدی در جان سختی و خونسردی و تحمل شداید جز نوئل بپای آنها نمیرسد و بدیهی است برای دستگیری حریف زبردست و بی باکی مثل واسموس مردی متهور چون کاپیتن نوئل لازم بود تا با حیله و تدبیر و یا به ر طریقی که ممکن باشد اورا دستگیر و مردم ایران و هند و افغانستان را از شر تحریکات وی آسوده کند.

نوئل با اسب از بوشهر، یکه و تنها عازم برآز جان شد تا هر چه زودتر مأموریت خود را انجام دهد.

نامبرده بهر آبادی و دمکدهای که میرسید مردم را با ملایمت و شیرین زبانی از عملیات تخریب آمیز و مأموریت های خطرناک و اسموس آگاه میساخت و ضمناً با منطق و بر هان عواقب و خیم تبعیت افراد ایرانی را از گفته های او توضیح میداد و طولی نکشید عناصر زود باور و ساده - لوحی که تحت تأثیر اظهارات واسموس واقع شده بودند از کرده پشیمان گردیدند و با واقع بینی به کاپیتن نوئل گرویدند.

واسموس نیز متقابلاً بارؤسای ایلات و عشاير تنگستان تماس می‌گرفت و آنها را از مداخلات بیرویه انگلیسها بر حذر می‌ساخت و ضمن تحیب و استمالت اظهار امیدواری مینمود که مردم غیرتمند و رشید فارس بسخنان کسی که فرسنگها راه پیموده و دست دوستی بطرف آنها دراز کرده ترتیب اثربدهند و برای رفع تعدیات و مداخلات بیرویه انگلیسها با او همکاری کنند.

واسموس مدعی بود که از طرف قصر آلمان انواع و اقسام هدایا برای ایلات غیور تنگستان همراه داشته که انگلیسها توقيف کرده‌اند و مردم زود باور جنوب هم این اظهارات دروغ را باور و از ضبط ارمنیان نفیس و ممتاز امپراطور آلمان اظهار دلتگی می‌کردند. واسموس هر کجا که میرفت نوئل مثل سایه اورا تعقیب مینمود تا بالاخره محل اختفای اورا پیدا کرد و چند تن از دوستان خود را به سراغ او فرستاد و هنگ‌امیکه خبر دستگیری واسموس را برای نوئل آوردند بیدرنگ برای ملاقات او حرکت کرد و چون بمحل دستگیری واسموس رسید بی اختیار از جریان قضیه بحیرت افتاد. واسموس با - کمال بی‌اعتنائی و بانهایت خونسردی در فهودخانه محل در میان جمعی از دهقانان نشسته و با آنها گرم گرفته بود. نوئل به کدخدا آن قریه دستور میدهد واسموس را تحت الحفظ به بوشهر بفرستد ولی باز معلوم نیست واسموس چه حقه‌ای بکار بسته و از چنگ، مأمورین کدخدای می‌گریزد. چنانکه می‌گویند در میان راه شبانگاه در محلی توقف می‌کنند و واسموس بعنوان اینکه اسب او مريض است بدفعات متعدد به اصطبل مجاور می‌رود و مراجعت مینماید و اواخر شب که مأمورین مست خواب می‌شوند

بخیال اینکه واسموس مثل دفعات سابق مراجعت خواهد کرد مراقبت لازم بعمل نمیاورند و واسموس هم فرصت را مغتنم شمرده و متواتری میشود .

پس از این قضیه واسموس از طریق کازرون مستقیماً به شیراز میرود و در کازرون سلطان علی را که تا پایان کار با او بود استخدام میکند . در این گیرودار عشاير تنگستان بکمک واسموس می‌شتابند و سرپرسی کاکس برای اینکه خطری متوجه نوئل نشود اورا به بوشهر احضار میکند .

مأمورین انگلیسی در ایران دقیقاً از عمال آلمانها مراقبت بعمل می‌آورند و پس از بازداشت یکی از اعضای تجارتخانه و انکهاؤس که اسناد مهمی هم از او بدست آمد نوبت بدستگیری «هر لیستر من» ژنرال کنسول آلمان مقیم خلیج فارس رسید و صرف نظر از اینکه دستگیری و توقيف یکی از مأمورین کور دیپلماتیک که مصونیت سیاسی دارد برخلاف قواعد و رسوم معمولی بین‌المللی میباشد پس از تفتیش اسباب و اثاثیه او اسناد و مدارکی بدست آمد که توقيف او را از هرجهت موجه میساخت .

انگلیسها ضمن تفتیش اسناد و مدارک لیستر من از مأموریتهای سری و محرومۀ واسموس و ندرمایر استحضار حاصل کردند و علاوه معلوم شد به آفای ژنرال کنسول هم مأموریتهای خطرناکی داده شده که یکی از آنها تخریب خطوط تلگرافی هند و اروپا میباشد ..

مقامات انگلیسی ظاهراً راجع به واسموس زیاده از اندازه

غلو و مبالغه می‌کنند و گواینکه فعالیتهای نامبرده با هیچ مامور خارجی دیگری جز سوان و لارنس قابل مقایسه نمیباشد ولی کلیه مشکلاتی راهم که انگلیسها با آن روبرو میشدند باید بحساب و اسموس گذاشت.

از روی نقشه‌ای که وزارت جنک انگلیس کشیده و اسموس سرتاسر منطقه‌ای را که بوسعت خاک فرانسه است میدان عملیات خود قرار داده بوده و در این ناحیه وسیع اعمال نفوذ میکرده است درحالیکه بعقیده اینجانب حوزه عملیات او این اندازه‌ها وسعت نداشته و تنها رمز موقیت و اسموس اینستکه او باصطلاح چمایلات و عشاير جنوب ایران را بدست آورده بود و هر موقع که اقتضا داشت با تحریکات گوناگون فته و آشوب بزرگی بر پا میکرد.

پس از جنک وقتی برای اولین بار نقشه ترسیمی انگلیسها بنظر او رسید بی اختیار بخنده در افتاده که چرا فعالیتهای او تا باین اندازه حریف را بوحشت انداخته بوده است.

به حال برگردیم بر سر و اسموس و دنباله عملیات او نامبرده چنانکه گفتیم از چنک مامورین کاپیتان نوئل گریخت و از بیراهه خود را بکازرون رسانید و از آنجا نیز عازم خاک قشلاقی شد.

البته و اسموس قبل از پیرامون اوضاع و احوال قشلاقی ها تحقیقات کافی به عمل آورده بود و میدانست رئیس ایل صولت الدوله میباشد که پدران او پشت این را پشت ایلخانی بوده اند و ضمناً میان ایلخانی و مقامات انگلیسی هم فعلاً شکر آب است.

صولت الدوله دو برادر داشت که یکی از آنها سردار احتمام و دیگری علیخان بود و قبل از جنک یعنی آن اوایل که صولت الدوله بتازگی مستقلا زمام امور ایل را در دست میگیرد معلوم نیست برسچه پیش آمدی با مامورین انگلیسی مقیم فارس اختلاف حاصل میکندور نود خیر اندیش هم آتش اختلاف را دامن میزنند تا کار بجایی میرسد که انگلیس‌هار سما با قوا مملک و والی فارس که یکی از شاهزادگان قاجاریه بود تماس میگیرند و تقاضا میکنند که صولت را از ریاست ایل بر کنار و دیگری را باین سمت انتخاب نمایند.

استاندار فارس هم ریاست ایل را بسردار احتمام و اگذار میکند ولی صولت که وضع را چنین می‌بیند در مقام عذر خواهی برمی‌آید و مجدداً با جلب موافقت سردار احتمام بر ریاست ایل منصوب میشود.

صولت الدوله قشقائی از همین تاریخ کینه انگلیس‌ها را بهدل میگیرد و واسموس هم که از این موضوع اطلاع حاصل میکند همین مسئله را دستاویز و مورد استفاده خود قرار میدهد.

واسموس در میان افراد ایل باهر کس که رو برو میشد از اهمیت مقام صولت الدوله سخن بمعیان میاورد و ضمنا خاطر نشان میگرد که امپراتور آلمان برای ایلخانی قشقائی احترام خاصی قائل است و نسبت باوهمه نوع عنایت و محبت خواهد کرد.

خطسیر واسموس از بوشهر با نظر از میان جاده‌های خط‌بر ناکی بود که پر تگاههای زیادی دارد و از دالکی بتنگستان جاده از میان کتلهای پر پیچ و خمی عبور میکند که حتی در ایام حاضر هم که راه را

اتومبیل رو کرده‌اند و وسائل تسهیل مسافت فراهم گردیده طی راه‌های نامبرده خالی از خطر نخواهد بود.

در سراب‌الائی‌هائی که این روزها اتومبیل بجوش می‌آید و ناچار توقف می‌کند سابق براین اسب و قاطر از خستگی بهلاکت میرسیدند. راه بوشهر را تا، کسی نرفته و ندیده باشد اظهارات مسافرین را که جان آنها بلب می‌اید باور نخواهد کرد.

لاردنزن سیاستمدار معروف انگلیس مینویسد:

عدم ترمیم راه‌های بوشهر و یاتغیر جاده بوشهر و شیراز حاکی از کمال بیعلاقگی و خونسردی مردم ایران می‌باشد.

پس از طی خاکریزهای پست و بلند جاده‌ایکه بکتل ملویا کتل ملعون منتهی می‌شود مسافر به دره «خته» میرسد که قریه محفر «کنار تخته» در آنجا واقع شده است.

از کنار تخته ضمن عبور از گردنه‌های خطرناکی که مسافر هر لحظه مرگ را به چشم خود می‌بیند بکمارج و از آنجا با هزار لاحول بتنک ترکان و سپس بکازرون می‌روند.^۱

(۱) «مرحوم فرصت‌الدوله شاعر معروف فارس مشکلات داه کتل ملو را که بین دالکی و کنار تخته و بدترین کتل‌های است چنین وصف کرده است:

کتلی طی بمدارج گردم	چون که بدرود کمارج گردم
گه بره راجل و گه پابر کیب	گه بیala شدم و گه بنشیب
گاه در قمر زمین می‌رفتم	گاه تاچرخ برین میرفتم
دیو از بیم بخواند لاحول	غول بگریزد از آنجا از هول
که نباشد ره جنبش بزمور	آنچنان تنک بود راه عبور
گاه میرفتم و گناهی بقدم	بس رانگشت و بزانو و شکن
جان بدربردم از چنک اجل	الغرض رستم از این تخت کتل
که اذا این مرحله‌مارا گله بود	دالکی آخر این مرحله بود

ناصر دیوان کلانتر کازرون مثل زایر خضرخان طبیعتی جنگجو
داشت و واسموس ضمن تجدید عهد با او متذکر شد انقلاب و تحولی
شگرف در شرف وقوع است و او باید خود را برای مقابله با حوادث
ناگواری که قریباً اتفاق میافتد آماده و مهیا نماید واسموس در تحریک
ایلات و عشایر یسطولائی داشت و خلاصه بایک مشت راست و دروغ
ورطب ویابسی که بهم بافت ناصر دیوان را تحت تأثیر قرارداد و پس
از اینکه اطمینان حاصل کرد گفته‌های او موثر واقع گردیده عازم
شیراز شد.

کتل‌های معروف به «کتل دختر» و «کتل پیزون» واقع در راه
کازرون بشیراز در نوع خود بی نظیر است و مسافرین که از اینراه
عبور میکنند در واقع ریاضت میکشند درخت بلوط و عرعر و بعضی
اشجار محلی دیگر در این ناحیه رشد و نمو میکند و هوای بعضی نقاط در
کتل‌های نامبرده حتی در فصل تابستان هم توی سایه انسان را بلوزه در میآورد
مسافرینی که از کازرون بشیراز میروند پس از طی کتل‌های خطرناک
پیش گفته بطرف دشت ارژن سرازیر و از آنجا عازم شیراز میشوند.
شیراز جنت طراز شهر دلپذیر مصفایی است که حافظ درباره
آن میگوید:

خواش شیراز و وضع بیمثالش
خداؤندا نگهدار از زوالش

حافظ شاعر معروف ایران نسبت بشیراز فوق العاده علاقمند
بوده و زادگاه خود را بسایر شهرستانها ترجیح میداده و از اصفهان

هم که یکی از شهرهای آباد و معمور زمان بوده بالاتر میدانسته زیرا گفته است:

اگرچه زنده رود آب حیات است - ولی شیراز ما از اصفهان به ایرانیانی که شیراز را دیده‌اند همگی از شیراز تمجید و تعریف می‌کنند و مدح و توصیف آنها هم بیجهت نیست زیرا شیراز و مناظر باصفای آن هر آدم باذوق و اهل دلی را مسحور و مجنوب می‌کند.

شیراز سابقاً چندین بار خراب و ویران و سپس آبادگردیده ولی آثار باستانی آن با مرابت و دلسوزی تعمیر و مرمت نشده است. مردم ایران در ادوار گذشته نسبت بابنیه تاریخی و عمارت‌های قدیمی توجهی مبذول نمی‌کردند و از همین نظر بسیاری از آثار باستانی ایران که از گذشته باعظمت و ادوار مجد و شکوه این کشور حکایت می‌کرد از بین رفته است.

خارجیها هم در این خرایها کم و بیش دست داشته‌اند چنان‌که یکی از مهندسین آلمانی که چند سال پیش در شهرداری اصفهان خدمت می‌کرد طرحی تنظیم و به شهرداری تقدیم نمود. مهندس نامبرده تصمیم داشت خیابانهای اطراف میدان شاه اصفهان را توسعه دهد و در صورت اجرای نقشه تقدیمی او یک قسمت از عمارت عالی قاپو از میان می‌رفت اعضای انجمن شهر هم بخيال اين‌که گفته و كرده اروپائيها غير قابل تردید و وحی منزل است طرح مزبور را به تصویب رسانیده بودند و هرگاه یکی از مقامات صلاحیت دار شهر بموضع از اجرای این نقشه جلوگیری نکرده بود مسلماً عمارت عالی قاپو هم بسرنوشت سایر ابنیه تاریخی اصفهان که در زمان قاجاریه از بین رفته است دچار می‌گردید.

واسموس وارد شیراز که شد یکراست به اداره ژاندارمری رفت اداره ژاندارمری را در آن تاریخ افسران سوئدی اداره می‌کردند که بیشتر به آلمانها متمایل بودند. افسران ارشد سوئدی از حدود مقررات تجاوز نمی‌کردند و جانب بیطرفی را رعایت می‌نمودند ولی در این تاریخ اکثر آنها استعفا داده و بسوئد مراجعت کرده بودند، سوئدیهای درجات پائین‌تر که بجای آنها منصوب شدند بوظایف خود آشنا نبودند و اغلب جانب آلمانها را می‌گرفتند. واسموس اواسط مارچ وارد شیراز شد و مقامات ژاندارمری فارس مقدم اورا گرامی داشتند و از نامبرده تجلیل بسیار کردند، سایر طبقات مردم هم وقتی دیدند که واسموس با والی ایالت و رؤسای ایلات رفت و آمد می‌کند با او طرح دوستی ریختند و آشنائی با اورا مغتنم شمردند.

واسموس در یکی از باغان مجمل و با شکوه شمال شهر سکنی گرفت و روز دوم ورود، والی از او دعوت کرد که بعمارت استانداری بمقابلات وی برود و کالسکه شخصی خود را نیز برای او فرستاد تا احترام مقام او در انتظار از هر جهت منظور شده باشد. واسموس ضمن ملاقات والی نسبت به اقدامات مأمورین انگلیسی که در خاک کشور بیطرف به اموال و اثاثیه و نوشتگرایی او دستبرد زده‌اند اعتراض کرد و ظاهراً به اشاره والی شرحی رسمی نوشت و تقاضا نمود نسبت به استرداد اثاثیه او اقدامات مقتضی بعمل بیاید.

«مرحوم حاج مخبرالسلطنه هدایت» که در آن تاریخ والی فارس بوده تلگرافاتی را که بین او و دولت وقت راجع به واسموس مبادله گردیده است در کتاب «خاطرات و خطرات» درج کرده است

که چون مطالعه تلگرافات متبادله بروشن شدن قضایای فارس کمک میکند مترجم بنقل تلگرافات مزبور مباردت می‌نماید»

تلگراف وزیر امور خارجه

مورخه غرہ جمادی الاول ۱۳۳۳

«این دو سه روزه یادداشت و سواد بعضی تلگرافاتی که مأمورین انگلیسی بسفارت خود کردند از سفارت انگلیس بوزارت خارجه رسیده است که اطلاع جنابعالی از نکات عمدۀ آن واجب است.

۱- وزیر مختار در یادداشت رسمی خود می‌نویسد میان اسباب و اسموس جعبه‌ای مشتمل بر هزار ورقهٔ تهیج آمیر بالسنہ سیخی وارد و سنجابی و هندی و انگلیسی بوده است که اهالی مختلفه هندوستان را بشوراند و ضمناً تصریح کرده‌اند شخصی که چنین مأموریتی داشته است در خاک یک مملکت بیطرف مثل یک سرباز مسلح دشمن شمرده میشود.

۲- در رقعه دوستانه به آقای معین‌الوزاره (آقای حسین علاء) وزیر مختار نوشته است که واسموس ابتدا به اداره ژاندارمری رفته و بعد بخانه‌ای در خارج شهر که سابق سکنی داشته نفل مکان کرده دو ساعت بعد از ورود او در کالسکه‌ای که مخصوصاً برای او فرستاده‌اند سوار و بدیدن حاکم رفت تلگرافاتی از شیراز رسیده است که خبر میدهد کاپیتان ارتانگرین ہلنا در عرض راه وطنخواهان ایرانی را برصدد انگلیس دعوت و به ناصر دیوان و امین مالیه اظهار داشته است که در این مقصود شرکت جویندو تحقیق نموده است چند عده تفنگچی می‌توانند برای جنگ با انگلیس تهیه نمایند و علناً گفته است مازراکونور قنسول انگلیس استاز (مستشار بلجیکی پیشکار مالیه فارس) را وادار

نموده است که به ژاندارمری پول ندهد. این رفتار ناچار میکند که برای احضار سوئیدها از فارس تقاضائی بشود. تلگراف دیگر خبر می‌دهد که نقشه واسموس این بوده است که بقنسولگری حمله نموده قنسول را دستگیر نماید.

ماژرا کونور (ژنرال کنسول انگلیس در شیراز) باندازه‌ای مخاطره را حتمی میداند که اجازه خواسته است تمام نوشتجات رمز و محرمانه خود را آتش بزند و می‌گوید هیچ اشتباہی در رفتار سوئیدها نیست و محقق است که با واسموس همراه و مساعد هستند و نیزوالی فارس‌هم با آلمانها متحد میباشد لهذا اعتبار اطمینانات دولت ایران محل تردید و هرگاه امر قطعی در این مقدمات صادر نشود ایران مجبور خواهد شد که با روس و انگلیس داخل جنگ شود.

تلگرافات دیگر یست که مدلل میدارد که در ورود مقداری اسلحه و مهمات که در ژانویه گذشته به بوشهر و محمره رسیده آلمانها شرکت و دخالت داشته‌اند و این اسلحه ظاهراً برای ایران وارد شده قسمتی را برای سوئیدها بشیراز حمل کرده و قسمت دیگر هنوز در محمره است سوئیدها شمارا فریب داده اسباب خرابی ایران خواهند شد مگر خودتان بخواهید ما را بازیچه قرار داده اسباب خرابی ایران را تهیه کنید.

۳- تلگراف دوازدهم مارس قنسول شیراز است که خبر میدهد واسموس وارد کازرون شده مشغول تحریک مردم است. اگر از طرف دولت اقدام نشود اقدامات محلی من بیفایده است باستی حکم به ایالت فارس بشود که از هیجان جلوگیری کنند و نیز به تلگرافخانه‌ها قدغن شود تلگرافات جعلی را قبول ننمایند. تلگراف دیگر قنسول

حاکی است که اهالی کازرون تحت ریاست شیخ همدانی ملای ژاندارمری بخانه مجتهدین رفته و کاغذهای در اعلان جهاد ارائه داده میرزا حسن برادر حبل‌المتین هم از بوشهر به کازرون آمده مجالس مخفی می‌کند. علمای برازجان تلگرافهای مفصلی به کازرون نموده‌اند که به آنها ملحق شوند. خوب است دولت ایران حکم کند که تلگراف خانه اینگونه تلگرافات را قبول ننماید و به والی و علما دستور داده شود از این حرکت جلوگیری نمایند.

۴- در ضمن تلگرافی از بصره خبر می‌دهند و اسموس علما و اهالی بهبهان را بجهاد دعوت می‌کرده و این مسئله که از روی کاغذ آلمانها بدست آورده‌ایم معلوم شده است این است خلاصه اظهار و اطلاعات که توسط سفارت انگلیس رسیده است. اولاً نسبتهاشی که به صاحبمنصب سوئی می‌دهند در اینجا باکفیل اداره ژاندارمری مذاکره شد او اظهار بی‌اطلاعی و تقریباً اظهار می‌کند لازم است جنابعالی تحقیقات لازم نموده صحت و سقم این نسبتها را معلوم و در صورت صحت جدأ جلوگیری فرمایند. ثانیاً آن قسمی که راجع بخود و اسموس اظهار می‌دارند آیا صحیح است یا خیر؟

منتظر اطلاعات حضر تمست طاب عالی هستم و در هر صورت باید ساعی بود که مبادا در شیراز تحریکاتی که منجر به اغتشاش و هیجان اهالی بر ضد بیطری شود بظهور برسد و با هرقوه و قدرتی که دارد از اغتشاش جلوگیری فرمائید بطوریکه این سوء تفاهم از قنسول انگلیس خارج و نیز طوری بشود که سوء ظن آنها را از صاحبمنصب سوئی

بر طرف شود . معاون الدوله

(معاون الدوله ميرزا ابراهيم خان غفارى کاشى برادر وزير همايون
و پسر فرخ خان امين الدوله است)

مورخه پنجم جمادى الاول ۱۳۳۳

پاسخ تلگراف بالا نمره ۳۱۶

اينکه در اشیاء و اسموس نوشتجات بشش زبان اردو و غيره یافته‌اند بنده اطلاعی ندارم . اما آنچه در خصوص ورود و اسموس نوشته‌اند پس از اينکه واسموس وارد برازجان شد و يك‌نفر كاپيتان انگلیسي متuaقب او از بندر ريل به برازجان آمد و بود ژاندارمها و اسموس را در تحت حفظ خودشان بر حسب تکليف بشيراز آوردند .

طبعتاً ورود او به ژاندارمرى شد . نظر بحفظ نزاكت يك‌نفر صاحب منصب نظمه را فرستادم به احوال پرسى ، با درشكه کرایه رفته بود . و اسموس درخواست ملاقات کرده بود منهم وقت دادم با همان درشكه کرایه نزد من آمد و شرح مسافرت خود را گفت و گمان مي‌کرد که می‌توانم اشیاء اورا از انگلیسها بخواهم گفتم اين مذاكره باید در تهران بشود و رفت . پریروز هم آمد که نتيجه زرا بفهمد گفتم هنوز اطلاعی ندارم ضمناً اطلاع داد که يك مقدار از اسباب او رسیده . روز ورود خواسته بود دو روز در منزل ژاندارمها بماند مخصوصاً به او گفته بودند با سوء ظني که انگلیسها از خbialات شما دارند نميتوانيم قبول کنيم و همانشب به منزلی که پارسال در موقع آمدن بشيراز آنجا منزل کرده بود رفت .

در باب مذاکرات کاپیتان آرتن گرن از پراویس سئوال کرد
چیزی نمی‌دانست ناصر دیوان قطعاً وسایرین یقیناً اقدامی بر ضد دولت
انگلیس نخواهد کرد . (با وقوع حوادث بعد کذب اظهارات والی و
پیش‌بینی‌های او ثابت و محقق گردید)

تلگرافچی انگلیسها که یکنفر ارمنی است و مکرديچ نام دارد
در کازرون از شیطانهاست (مکرديچ مذکور بعد در زمانی که مرحوم
یاور علیقلی خان پسیان حکومت فارس را در دست گرفت به امر آن
مرحوم در شیراز تیرباران شد - مترجم) و من ابدآ بر ابورتهای او اطمینان ندارم
معهذا تحقیق میکنم . امروز هم به پراویس تأکید کردم قدغن کند
به ژاندارها از این اظهارات نکنند و خودم هم به ناصر دیوان و خوانین
دشتی و دشتستان قبل از زیارت تلگراف اخطار کردم که در اسکات مردم
سعی کنند .

چون قنسول انگلیس امروز صبح نزد من آمده و همین اظهارات
را کرد او را مطمئن کردم که این مطالب صحت ندارد بر عکس میان
مردم شهر این زمزمه است که واسموس خوبست بشهر بیاید و در شهر
منزل کند مبادا او را هم مثل قنسول آلمان در بوشهر بی خبر ببرند .
ملاحظه بفرمائید افکار چقدر مشوش است .

در هر حال خاطر اولیای دولت آسوده باشد در فارس از اینگونه
اقدامات که احتمال داده‌اند نخواهد شد . اما در اینکه تمام مردم اعلیٰ
درجه افسردگی را از قضیه بوشهر و بندر ریک دارند هیچ شباهی
نداشته باشید . اگر افکار این مردم محل ملاحظه است شرط عقل اصلاح
این افکار است در ضمن این مذاکرات امروز به قنسول انگلیس گفتم

که ابداً احتمال حدوث حادثه و رفتاری نمی‌دهم در بوشهر هم صلاح نیست قشون پیاده نمایند زیرا ممکن است پیاده کردن قشون تازه به اندازه‌ای اسباب تحریک شود که اختیار از دست اولیای امور بیرون برود مسئله سوزاندن اوراق قنسولتگری‌دانمی فهمم لا بد در قنسولتگری چیزی که موهم اخلاق بیطری یا عدم روابط دوستی با ایران باشد نخواهد بود .

اما در باب اتحاد من با آن خیالات مکرر در تبریز و شیراز به حضرات «انگلیسها» گفته‌ام که من ایرانی و طرفدار مصالح ایران هستم . آلمان و انگلیس و روس را نمی‌شناسم و اگر روزی بنا شود مجبور شوم بر خلاف ملیت خود رفتار کنم کناره خواهم جست . در اینصورت چطور ممکن است من بدون تعليمات در کاری اقدام کنم که ضرر از شمال تا جنوب ایران را خواهد گرفت . در نظر من اقدامات خود انگلیس در این موقع که آتش دنیا را گرفته و احکام حجج اسلام همه جا منتشر است زودتر مردم جاهل ایران را تهییج خواهد نمود .

در چنین موقع که بعضی اوراق بزبان اردو و غیره مخل بیطری است اگر مردم ورود اسلحه را بمملکت و تعاقب غیر را هم محل بیطری بدانند و فریاد کنند تعجبی نیست بنده از مردم وطنخواه گرسیز خیلی ممنونم که در اینموقع بداد و فریاد قناعت کرده‌اند خود انگلیسها از حال عمردم گرسیز بهتر آگاه هستند و عیدانند که آنها در دفاع وطن خود از دولت خارجه و اهمه ندارند پس در اینصورت باید کاری کرد که بدراک تعصب این طوایف بر- بخورد .

اما در باب اسلحه که به بوشهر و محمره وارد شده است نیز

همینقدر میدانم که پارسال ژاندارمها مقداری اسلحه بشیراز آورده‌اند البته اولیای دولت بهتر میدانند و اگر تحقیقاتی لازم است باید از گمرک کرد.

از خیالات سوئدیها هم بnde هیچ اطلاع ندارم.

در مسئله قدغن به تلگرافخانه اختیار با اولیای دولت است اما من اینطور جلوگیریها را بد میدانم. بالاخره مردم از اظهار به اقدام دست خواهند زد و از تظلم بتمرد خواهند پرداخت معهذا عرضی نمی‌کنم.

ارائه احکام جهاد بتوسط و اسموس در کازرون باز از سیاستهای تلگرافچی آن جاست زیرا که این احکام عالمگیر است و الان دو سه ماه است که نقل سر هر بازار است عمدۀ اینست که از مردم تحریک فکری نشود حرف در دهان زیاد زده می‌شود. جلوگیری از تلگرافات چه مصرف خواهد داشت.

قادص و مكتوب را چه خواهیم کرد بعقیده بnde جلوی حرف را نباید گرفت که اقلاً مردم بحرف خالی خوش بشوند و بعض نکنند. سید حسن حبل‌المتین هم مثل سایرین یک‌کفر از افراد است و در نظر بnde اهمیتی ندارد و فعلاً هم بشیراز آمده است و بظهران عازم است.

در مذاکرات امروز با پراوتیس رئیس ژاندارمری که او را برای نصیحت و دلالت خواسته بودم از هر حیث احتمالات قنسول انگلیسی را منکر شد چیزی که معلوم شد آن بود که به تعلیم مرکز ارجاع قنسول آلمان و استرداد اشیاء و اسموس را از قنسول انگلیس در شیراز و پوشهر خواسته است.

کفتم بشما چه ربطی داشت؟! گفت تعليمات تهران اینرا هم اخطار کرده است که اگر بخواهند اقدام مخالف بیطرفی بکنند جلو- گیری خواهند کرد.

چیزی که در این مذاکرات مصحح است لفظ بیطرفی است.

مهدیقلی مخبرالسلطنه

تلگراف مخبرالسلطنه والی فارس به وزارت داخله

اینکه واسموس میخواهد قنسول انگلیس را بگیرد و اهمه‌ای است که قنسول را گرفته با کدام قوه بنده چه کاره‌ام؟ اگر بیطرفی این است که واسموس را بگیرم تحویل بدhem بگوئید تا بکنم. بر عکس اظهارات قنسول، مردم اصرار دارند واسموس از خارج شهر بشهر بباید در فارس از اینگونه اقدامات نخواهد شد البته افسردگی از قضایای بوشهر زیاد است و تبعید قنسول آلمان برک غیرت آنها برخورده است.

اما درباب مناسبات من با مردم دموکرات یا غیر دموکرات طبیعی است اگر من با مردم روابط خوش نداشته باشم جلو افکار را با چه قوه بگیرم بعقیده من انگشت بیموقع در کار میشود و مضرت دارد و تظلم را به تمرد می‌کشاند. اما از خیالات سوئدیها بنده هیچ اطلاعی ندارم سر و کار آنها با تهران است. اینجا چیزی هنوز بروز نکرده است.

از سید حسن حبلالمتین کاری ساخته نیست و فعلا عازم تهران است. بندۀ خیال ماندن در فارس ندارم خواه موافق کسی باشم خواه مخالف. از نیت من شکایت میشود نیت من را کی میداند عمل شرط

است اعمال خلاف رویه دیگر ان علی روس الاشهاد است پراو تیس را امروز خواستم مذاکره کردم معلوم شد بدستور مرکز ارجاع قنسول آلمان و استرداد اموال و اسموس را خواسته‌اند و گفته‌اند که اگر بخواهند تجاوزات دیگر بکنند جلوگیری خواهند کرد . صحت و سقم را از مرکز تحقیق بفرمائید .

از تهران تعليمات رسیده است دسته‌ای از ژاندارم به برآزجان برود رئیس ژاندارم که آشنا به او صاغ تندستان است صلاح نمی‌داند و حق هم با اوست صلاح ژاندارم نیست وارد زد و خورد شود »

واسموس با قوام‌الملک و صولت‌الدوله نیز ملاقات کرد و چون این دو نفر با هم کشمکش و رقابت داشتند معلوم نیست اول بدیدن کدام یک از آنها رفت . البته صولت چون زندگانی ایلیاتی داشت و بیشتر اوقات با افراد ایل قشقائی بسر میبرد برای اجرای مقاصد او مناسب‌تر بنظر می‌رسید و نامبرده از قانون شکنی و تجاوز از مقررات و تمرد و طغیان هم بیمی بخود راه نمی‌داد . قوام‌الملک شهر نشین بود و عمارت آئینه کاری و مجلل او در شهر از اینه زیبای شیراز بشمار می‌رفت و افراد ایلات خمسه هم که تیول او بودند گاهی اوقات از اوامر او سرپیچی می‌کردند در صورتی که نفرات قشقائی عموماً در مقابل تعليمات صولت‌الدوله مطیع صرف بودند . ایلات عرب بیشتر در نواحی شرقی شیراز سکونت دارند و زیادتر از قشقائیها در نقاط مختلف فارس پراکنده‌اند و گاهی در موقع ییلاق و قشلاق با قشقائیها تصادف و

بر سر مراتع و احشام و اغnam زدو خورد می کنند.

در اثنای جنگ بین المللی قوام الملک از اوامر دولت ایران پیروی می کرد و با انگلیسها مناسبات نیکوئی داشت ولی صولت الدوله از واسموس و سایر ایلات و عشاير که علیه دولت تمرد و طغیان کرده بودند پشتیبانی نمی نمود .

صولت الدوله دو سال اول جنگ را با انگلیسها کج دار و مریز و مماشة می کرد و بعدها در اثر تحریکات و دسیسه های واسموس علناً علم مخالف بر افراد است . از هنگامی که واسموس به قوام و صولت تماس گرفت هر دو نفر روش خود را نسبت به مأمورین انگلیسی تغییر دادند و حتی قوام الملک هم مثل سابق به پیروزی نهائی متفقین اظهار اطمینان نمی کرد .

سر و کار واسموس بیشتر با صاحب منصبان ژاندارمری و دسته ای بود که خود را مجاهدین ملی می نامیدند مجاهدین شیراز و تنگستان و کازرون بوسیله پیکهای مخصوص با یکدیگر و همچنین با واسموس و صولت الدوله در تماس بودند و تصمیم داشتند آشوب بزرگی در فارس برپا و منطقه جنوب را از حکومت مرکزی مجزا نمایند . واسموس همواره به آنها می گفت تا موقع مقتضی فرا نرسد دست به اقدام نزنند و بی جهت خود را بخطر نیاندازند و منتظر دستور او باشند تا در موقع مناسب همگی در یک روز قیام و طبق تعليماتی که به آنها داده می شود عمل نمایند .

اقامت واسموس در شیراز مدت زیادی بطول نیانجامید و نام برده

به اتفاق سلطانعلی گماشته باوفای خود باز از همان راه پر مخاطره‌ای که شرح آن قبله داده شد به کازرون واز آنجا به تنگستان رفت، و اسموس معتقد بود که قیام جنوب باید از ناحیه تنگستان آغاز شود و بعداً کازروندیها و شیرازیها هم بعنوان همدردی باعشاير دشتی و تنگستان قیام نمایند و در صورت اقتضا در فیروزآباد مرکز خوانین قشقائی هم تظاهراتی بعمل بیاید.



گفتار پنجم

قهرمانان مبارزه ابتکار عملیات را در دست گرفتند

هنگامی که قهرمان بی نظیر مأمورین آلمان در مناطق جنوبي
فعالیت می کرد مابقی همکاران او نیز در نقاط مختلف آسیا در اجرای
دستور سیاستمداران برلن می کوشیدند. شونمان مقدمات کار را در
اصفهان فراهم نمود و پس از اینکه سایر مأمورین را با وضعیت و احوال آشنا
ساخت راه کرمانشاه را پیش گرفت.

این مرد قلندر پیشه شاعر مسلک چون اوضاع را در حدود کرمانشاه
مساعد دید شروع به فعالیت کرد.

ایلات و عشایر سرحدی مخصوصاً سنجابیها که از دست روسهای
تزاری صدمه فراوان کشیده بودند جانب او را گرفتند. سرکرده ایل
سنجبی باطنی راضی نبود عملیاتی از او ناشی شود که مورد موافذه
دولت ایران واقع گردد و یا دوستان انگلیسی که از قدیم با او رابطه
و خصوصیت داشتند رنجش حاصل نمایند اما البته در عین حال هم
نمی خواست از این موقع مناسب و از پولهایی که آلمانها ریخت و-
باش می کنند استفاده نکرده باشد.

رئیس ایل سنجابی برای اجرای این منظور علناً با شونمان به مخالفت برنخاست و تعهداتی هم بگردن نگرفت. اعضای حزب دمکرات که در این تاریخ همه از سرجنبانان کشور بودند با شونمان طرح دوستی ریختند. مردم به تحریک دمکراتها با نماینده آلمان که علیه روسیه تزاری دشمن قدیمی ایران فعالیت می‌کرد عقد مودت‌بستند شونمان همه روزه به اطراف می‌رفت و با ایلات و عشایر آمیزش می‌کرد و متدرجأ وضع کنسولهای روسیه و انگلیس را به مخاطره انداخت طوایف و قبایل مختلف کرمانشاه به اندازه ای شیفتۀ عملیات شونمان شده بودند که همه روزه برای او هدیه و ارمغان می‌بردند.

رفتار محبت‌آمیز و مهربانیهای مردم کرمانشاه و اطراف با شونمان و همکاران او عکس العمل تعدیات و مظالم سابق روسیه تزاری بود و عموم اهالی از وقوع جنگ جهانگیر اظهار مسرت و شکست روسیه و فتح آلمان را آرزو می‌کردند.

رئوف بیک که سابقاً ذکر او گذشت از ابراز احساسات مردم ایران نسبت به مأمورین آلمان حسادت می‌ورزید و چون انتظار نداشت ایرانیانی که همکیش او هستند نماینده آلمان را به او ترجیح دهنده و برای وی اینهمه احترام قائل شوند از حرکت سایر مأمورین آلمانی از بغداد بسم ایران جلوگیری بعمل آورد و بلادرنگ بسر کردگی بیک عده هزار نفری وارد قصر شیرین شد.

قصر شیرین یکی از نقاط سرحدی ایران و ترکیه است که در دامنه کوههای پاطاق واقع شده. سپاهیان رئوف بیک قصر شیرین را

غارت کردند و بسوی ایران سر ازیر شدند.

سر بازان روسیه تزاری که در این هنگام دسته دسته در نقاط مختلف موضع گرفته بودند ناگزیر با سر بازان رئوف بیک وارد زد و خورد گردیدند. رئوف بیک بجای اینکه سر بازان روس را مورد حمله قرار دهد با ایلات و عشایر محل هم شروع به جنگ و سیز کرد. قبایل جنگجوی کرمانشاه در مندلیچ که آب شیرین و گوارای آن معروف است ضرب شخصی بحریف نشان دادند که رئوف بیک و همراهان او ناگزیر به قصر شیرین عقب نشینی کردند اما متأسفانه هنگام بازگشت همه جا را به باد یغما گرفتند.

شونمان بمحض اینکه از این اوضاع خبردار شد بلادرنگ به مندلیچ رفت و جز این که از این پیش آمد اظهار تأسف کند چاره‌ای دیگر نداشت. شونمان ضمن دلجوئی سران قبایل اعلام داشت که از این پس، ازورود سر بازان ترک جلوگیری بعمل خواهد آمد و اظهار امیدواری کرد که بعداً چنین واقعه اسف انگیزی نظیر پیدا نکند. پر واضح است که اهالی غرب انتظار نداشتند که از طرف متحدهین هم مثل روسیه تزاری بعداً مورد حمله قرار بگیرند و از هر دو جانب صدمه و آزار بینند و در معرض تطاول و غارت واقع شوند.

کسانی که سابقاً فریفته اظهارات و عملیات شونمان شده بودند اینک چون خلاف گفته‌های اورا مشاهده کردند کینه اورا به دل گرفتند و حتی همانهائی که برای او تعارفی و سوغات میبردند کمر به قتل او بستند. زنهای ایلات بمحض اینکه با شونمان رویرو میشدند با چوب

و چماق بجان او می‌افتدند و هرگاه مردهای قبیله مداخله نمی‌کردند
شونمان را بهلاکت می‌رساندند.

مردم غرب معتقد بودند که شونمان آنها را اغفال کرده است
وala آنها از همان ابتدا ازورود سر بازان رئوف بیک ممانعت مینمودند.
بهر حال حوالی قصر شیرین شونمان به اردوی رئوف بیک رسید
و دید فرمانده اردو در پوش بزرگی نشسته و از باده پیروزی سرمست
گردیده و چیزی که به مخلیه او خطور نمی‌کند همان تخلیه خاک ایران
است. این آقا می‌گفت حکم جهادی که از طرف خلیفه صادر گردیده
باید بموضع اجرا گذارده شود و گویا تصور می‌کرد او در حقیقت فاتح
خطه غرب است و اگر مردم گول اظهارات شونمان را نخورده بودند
او به این آسانی نمی‌توانست تا مدلیع پیش برود.

شونمان ضمن ملاقات رئوف بیک متذکر شد که اقدامات بی‌رویه
او به کلی به زیان نقشه‌های سیاسی آلمان و ترکیه تمام شده و شایسته
نیست سر بازان اعزامی مردم بی‌اسلحة و بی‌دفاع دهات و قصبات غرب
را مورد حمله و غارت قراردهند. شونمان لزوم تخلیه ایران را متذکر
شد و به رئوف بیک خاطر نشان کرد هر چه زودتر به خاک ترکیه عقب
نشینی کند رئوف بیک که تصرف یکی از نواحی ایران را در عالم رؤیا
هم نمی‌دید از اظهارات شونمان متغیر گردید و او را مورد استهزا
قرار داد.

در همین هنگام حوادث مهمتری اتفاق افتاد که به اوضاع سرو
صورت دیگری بخشید.

پرنس هانری روپس که با سمت سفیر کبیر آلمان عازم تهران

بود او سط مارس وارد بغداد شد و آلمانها با در نظر گرفتن اوضاع پایتخت ایران تصور می کردند که هرگاه در مرکز مملکت و سایر نقاط حساس شروع به فعالیت کنند اقدامات آنها به نتیجه خواهد رسید ، زوگمایر و گریسینگر از طرف ندرمایر مأمور سلطان آباد اراک شدند و قرار شد سایر اعضای هیئت اعزامی آلمان به اتفاق سفیر کبیر از طریق کرمانشاه و همدان عازم تهران شوند .

این عده بسه دسته تقسیم گردیده و در فاصله روزهای بیست و ششم و سی و یکم مارس بسمت خانقین که یکی از شهرهای سرحدی ترکیه است عزیمت نمودند . در خانقین از طرف مقامات ترک اقدامی بعمل آمد که در عرف بین المللی نکوهیده و قابل مذمت است .

دولت ترکیه به نفع دولتهای مرکزی وارد جنگ شده بود و با متفقین ستیزه و پیکار می کرد ولی گاهی مأمورین آن دولت در نقاط مختلف دست به اقداماتی می زدند که علت چگونگی آن بر ارباب بصیرت پوشیده است . فرماندار خانقین از آلمانها نفرت داشت و برای هیئت اعزامی اشکالات زیادی ایجاد کرد و به افراد هیئت اهانت های ناروائی بعمل آورد چنانکه دستور داد اثاث هریک را به دقت تفییش کنند و به اعتراض هیئت که مأمورین سیاسی از تعرض ، مصونیت دارند ، ترتیب اثر نداد و حتی آنها را تهدید کرد که هرگاه در مقابل مأمورین ترک مقاومت بعمل آورند به زندان خواهند افتاد .

فرماندار خانقین سرانجام بنا به تقاضای هیئت اعزامی جریان امر را به اطلاع رئوف بیک رسانید و غامبرده برای جلوگیری از عواقب وخیم بی نزاکتی مأمورین نسبت به سفیر آلمان بلادرنگ به خانقین

رفت.

پرنس رویس موقع را مغتنم شمرد و به اصرار از او خواست که فعلاً از قشونکشی بسمت ایران انصراف حاصل کند و رئوف بیک برای جبران اقدامات خانقین تا اندازه‌ای به این پیشنهاد روی موافق نشان داد.

هیئت اعزامی آلمان بسمت ایران حرکت کرد و صمصام‌الممالک یکی از خوانین بختیاری با سی سوار مسلح حوالی قصر شیرین از پرنس رویس استقبال نمود (نویسنده مرحوم نجفقلیخان صمصام - السلطنه بختیاری را با شیرخان صمصام‌الممالک سنگابی که در آن اوقات حاکم قصر شیرین بود اشتباه کرده است. مترجم)

استاندار کرمانشاه نیز تا چند فرسخی از پرنس رویس سفير - کبیر آلمان استقبال کرد و ضمناً اولتیماتومی را که رئوف بیک برای او فرستاده بود به رویس ارائه داد. سفير کبیر آلمان به او گفت که فعلاً برای جلوگیری از تجدید عملیات خصم‌انه رئوف بیک اقدامات لازم بعمل آمده است. رویس و همراهان باشکوه و احترام کامل وارد کرمانشاه شدند.

اهالی غرب عموماً در این تاریخ از اقدامات رئوف بیک اظهار تنفر میکردند و شونمان برای جبران اعمال بیرویه او کوشش فراوان بکار برد و بار دیگر سکنه کرمانشاه در نتیجه فعالیتهای مداوم شونمان جانب آلمان را گرفتند و با مامورین روسیه‌تزاری و انگلیس بمخالفت برخاستند. نمایندگان سیاسی روس و انگلیس در این هنگام اقدامات احتیاطی بعمل آوردند و برای اینکه مورد تعرض مخالفین واقع نشوند

چند نفر مسلح اطراف عمارت کنسولگری کشیک میدادند.
مردم کرمانشاه موقع ورود پرس اظهار شادمانی نمودند و او
به بزرگان و کملین قوم خاطر نشان ساخت که فعلاً از دخول در جنک احتراز
نمایند و مدام که پیروزی آلمان مسلم نگردیده از تظاهراتی که ممکن
است مورد دستاویز دشمن واقع شود اجتناب کنند.

قبل از اینکه ندرمایر با ایران وارد شود یعنی مصادف با ورود
زوکمایر و گریسنگر، دو نفر دیگر از مامورین رکن دو ستاد ارتش
آلمان بنام وايت و پاچن از راه ساو جبلاغ مکری (مهاباد) به همدان
رفته بودند.

در تمام این مدت و اسموس باندرمایر و پرس رویس که در اسلامبول
بودند تماس داشت و هر موقع پول احتیاج پیدا میکردند رمایر برای او
میفرستاد.

چگونگی ارسال وجه بواسموس و جریان ارتباط او باندرمایر
بعداً با اطلاع خوانندگان خواهد رسید اما این نکته را هم باید متذکر
شد که اوضاع ایران رفته در نتیجه حوادث جنک بین الملل مثل
ساختمانها رو بخامت نهاد و بانواحی جنوبی کم و بیش قطع
رابطه شد.

واسموس مدتی هم بازو گمایر که در کرمان بود ارتباط
داشت. اما متدرج با او هم بعداً نتوانست تماس بگیرد و یکه و تنها
بنا بمقتضیات ابتکار عملیات را در دست گرفت و به فعالیتهای سیاسی
ادامه داد.

در اوایل آوریل ۱۹۱۵ یعنی مقارن ورود پرس رویس با ایران

افکار عمومی از هرجهت آماده پیوستگی با آلمان بود و مردم همه جا با متفقین مخالفت میکردند و از قرائن اینطور استنباط مینمودند که روسیه‌تزاری در حال نزع و آلمان در آستانه پیروزی است.

مأمورین انتلیجنس سرویس که در نقاط مختلف ایران انجام وظیفه میکردند معتقد بودند که تمام این سروصدایها و تظاهرات خالی از حقیقت است و ایران منتظر فرصت است که یکی از طرفین کارزار فائق و پیروز گردد تا او هم بلادرنک جانب دولت فاتح را بگیرد. آلمانیهایکه در ایران مشغول فعالیت بودند از ضعف دولت ایران استفاده میکردند و دست باقداماتی میزدند که انجام این قبیل عملیات در خاک یک دولت بیطرف مغایر با مقررات بین‌المللی میباشد.

شونمان در نواحی غربی عده‌ای مجاهد مسلح استخدام کرده بود و در موقع مقتضی از آنها استفاده میکرد و بتذیج کاربجایی رسید که با والی پشت کوه نیز تماس گرفت تا در صورت لزوم او و اتباع ویرا بنفع دولت آلمان وارد صحنه پیکار کند دکتر پوژن نیز در اصفهان با ماجرا جویان محل طرح دوستی‌ریخت و به پیروی از عملیات شونمان به تحریکات خود توسعه داد.

ندر مایر به اتفاق پرنیس رویس سفیر کبیر آلمان عازم تهران شدند ولدی‌الورد بوسیله پخش لیره‌های طلا میان عده‌ای از هوچبهای مرکز سروصدای زیادی راه انداختند.

سفارتین انگلیس و روس در نتیجه تحریکات مأمورین جدید بمحاطه افتادند و یکی از مشکلات بزرگی هم که در اینموقع برای

انگلیسها بوجود آمد هجوم مردم بشعب با نک شاهنشاهی بود که می خواستند اسکندهای خود را بمسکوک نفره و یا طلا تبدیل کنند.

بانک شاهی دچار تضییقات فراوانی گردید و حاجت بتوضیح نیست که آلمانها محرك واقعی این پیش آمد بودند و مأمورین جدید الورود آن دولت در تمام این قضايا دست داشتند.

در بحبوحه این اوضاع سلطان احمد شاه نقش مهمی را بهده داشت و در موقع بحرانی و خطرناک، او جانب هر دولتی را که میگرفت مردم نیز به پیروی از پادشاه مملکت بطریقداری همان دولت قیام می کردند.

در شمال ایران جمع کثیری از ارامنه زندگی می کنند دشمنی آنها با ترکها سابقه تاریخی دارد و چون ارامنه شمال مرتب مظالم و و تعدیات مأمورین دولت عثمانی را برای هموطنان ایرانی خود توضیح می دادند مردم شمال نسبت به حسن نیت دولت آلمان هم که با عثمانی دست دوستی داده بود تردید پیدا می کردند.

از آنجائی که اوضاع نواحی جنوبی آشفته و مغشوشه بود دولت انگلیس بمنظور جلوگیری از وقوع هرگونه پیش آمد سوئی یک گردان پیاده نظام در بوشهر و چند دسته سرباز در جاسک و چاه بهار و لنگه و و بندر عباس پیاده کرد.

و اسموس که به منظور تحریک ایلات و عشاير متعصب جنوب به دنبال دستاویز بود همین قضیه را مستمسک قرار داد و به سران عشاير می - گفت انگلیسها که به دروغ مدعی بودند آلمان بیطرفی دولت ضعیف بلژیک را نقض کرده است چرا حالا همان گناه را مرتکب می‌شوند

و به خاک یک ملت باستانی که فعلا هم رویه بیطرفی پیش‌گرفته تجاوز و تخطی می‌کند. اشغال بوشهر از طرف نیروی انگلیس و غلبه ارتش بریطانيا بقشون عثمانی در شعیبه برای مدت کوتاهی بسر و صدای مخالفین خاتمه داد.

حالا برگردیم بر سردارستان رئوف بیک و عملیات این مرد خود - خواهی که تصمیم‌گرفته بود نواحی غربی ایران را در زیر سه ستوران لشگر خود پایمال کند.

هنوز سفیر کبیر آلمان وارد تهران نشده بود و مردم به انکای مواعید آلمان از حمله و تعرض این مرد سفاک غافل نشسته بودند که ناگهان فامبرده با یک یورش تا کرنده پیشروی کرد و از قتل و کشتار و چیاول و تاراج خاطره‌های تلخی در اذهان مردم غرب باقی گذاشت. رئوف بیک بمحض اینکه شنید قرار است روسها عده‌ای قزاق در انزلی پیاده کنند و به احتمال قوی ارتش اعزامی با قوای او دست و پنجه نرم خواهند کرد روش خصوصی آمیز سابق را ترک گفت و ناگزیر با زعماء و معاریف محل به صلح و مسالمت رفتار کرد.

در همین ایام و اسموس هر روزی را در یک محل بسر میبرد و با افراد ایلات و عشایر و تیره‌های مختلف هر قبیله آمیزش می‌کرد. هر کس که واسموس را در سیاه چادرها و یا خانه‌های دهقانی مشاهده می‌نمود بحیرت می‌افتد زیرا این مرد مرموز اروپائی چنان توجه طبقات مختلف را جلب کرده بود که گوئی همه آنان با او قرابت و بستگی و یا الفت و آشنائی دارند. واسموس در همه مجامع عمومی شرکت میکرد و حضور ذهن او همه را بحیرت می‌انداخت

از هر مقوله‌ای که سخن می‌رفت او بمناسبت مقال بیش از حافظ و یا شعری از سعدی می‌خواند و هرگاه کسی با او سابقه نداشت ابدآ ممکن نبود تشخیص دهد که گوینده این سخن و یا ناقل این اشعار یکنفر خارجی می‌باشد.

واسموس پس از اینکه همه جا را سرکشی و مردم را برای قیام آماده و مجهز کرد سرانجام به اهرم نزد زائر خضرخان رفت.

در همین اوقات مجاهدین و شیوخ تنگستان هم که قبل از برای ملاقات و تبادل نظر با آزادیخواهان به کازرون و شیراز رفته بودند به تنگستان مراجعت کردند.

مجاهدین تنگستانی و چاه کوتاهی بنابصوا بدید آزادیخواهان شیراز گاهی در حوالی بوشهر سر بازان انگلیسی را مورد تعرض قرار داده و پس از مختصر زد و خورده به محل بازمی‌گشتند.

واسموس از این جنگهای محلی راضی بنظر نمیرسید و اوصم می‌بود مقامات انگلیسی را به اندازه‌ای تحت فشار قرار دهد که ناچار بوشهر را تخلیه کنند. برای انجام این منظور بهتر ترتیبی بود زایر خضرخان و غضنفر السلطنه را متلاuded کرد تا سایر شیوخ و زعمای محل را برای مشاوره به برآذجان دعوت نمایند.

در این تاریخ تا ماه رمضان بیشتر از دو ماه باقی نمانده بود و از همین نقطه نظر واسموس برای تسريع در اجرای نقشه خود می‌کوشید که مبادا پس از حلول ماه رمضان عشاير محل سرگرم روزه و عبادت شوند و قهرآ اجرای عملیات به تأخیر بیفتند، در اجرای دستور واسموس زایر خضرخان و غضنفر السلطنه برای عموم رؤسای قبائل و معاريف

محل پیغام فرستادند که در روز معین در قصبه بر از جان حاضر شوند. چند روز بعد شیخ حسین خان چاه کوتاهی با چند نفر از معمتمدین نزدیک خود و رئیسعلی دلواری و حسین خان و شیخ محمود و چند نفر دیگر از وجود سر کردگان عشاير جنوب که با انگلیسها مخالف بودند در یکی از نخلستانهای حوالی بر از جان اجتماع کردند.

سلطانعلی گماشته و اسموس از میهمانان پذیرائی گرمی بعمل آورد و سپس واسموس شروع به سخن کرد و گفت : بقراریکه اطلاع حاصل شده انگلیسها تصمیم گرفته‌اند همین چند روزه عده‌ای سرباز مسلح مجدداً به بوشهر بفرستند و سپس از آنجا بسمت شیراز سرازیر گردیده همه جا را قبضه کنند و کسانی را که مظنون هستند دستگیر و بهندوستان اعزام نمایند.

وظیفه وجدانی و مذهبی آقایان اینست که تا فرصت فوت نشده از اجرای این تصمیم جلوگیری نمایند والا فردا زن و بچه مسلمانان بدست سربازان هندی و انگلیسی اسیر خواهند شد . من چون مدتی با شما نان و نمک خورده ام پاس نمک بجا آوردم و جریان امر را بشما اطلاع دادم و اینک شمادانید وظیفه وجدانی خودتان . رؤسای تنگستانی که همه از افراد غیور و متعصب و دلیر و شجاع بودند از واسموس چاره - جوئی نمودند و او که منتظر همین مسئله بود چون اذهان عموم را آماده و مستعد تشخیص داد گفت : مجاهدین و تفنگچیهای تنگستانی باید بقیادت آقایان پیش از اینکه انگلیسها برای پادگان بوشهر قوای امدادی بفرستند ابتکار عملیات را در دست بگیرند و بایک حمله مردانه بوشهر را تصرف و سربازان را خلع سلاح و افسران و مأمورین سیاسی را

بازداشت کنند در این هنگام چون پاسی از شب گذشته بود قرارشد که روز بعد رؤسای تنگستان حوالی چاه کوتاه مجدداً با او ملاقات کنند و از آنجا یکی از دلیران تنگستان با پرچم سفید به بوشهر رفته از طرف مجاهدین و وطن پرستان به نماینده بریطانیا اعلان جنگ بدهد.

واسموس در موقع مقرر در محل حضور یافت اما از رؤسای تنگستانی که قرار بود سپله صبح در آنجا حاضر شوند اثری مشاهده نگردید. واسموس مدتی در آنجامعطل ماند و از تأخیر ورود مجاهدین جنوب متغیر گردید اما انتظار او دیری نپائید که رؤسای تنگستانی یکی پس از دیگری رسیدند و هر یک بعناین گوناگون متعدد شدند و از تأخیری که کرده بودند معذرت خواستند. همین که مجاهدین اجتماع کردند واسموس برای اغفال آنها دست به نیر نگ جدیدی زد :

این مرد مرموز حقه‌های عجیبی سوار میکرد مثلا در همین هنگام از جیب بغل یک بیاض در آورد و چند جمله که حضار معنی آنرا نمی-فهمیدند زیر لب خواند و پس از اینکه وردی بخود دمید چرخی زد و با قیافه از هم گشاده گفت موقع برای اعلان جنگ مناسب است و مسلماً پیروزی با مردان خدا خواهد بود.

سپس برای تحریک تفنگچیهای تنگستانی چند بیت از اشعار حماسی فردوسی را با آهنگ مهیج خواند و اظهار امیدواری کرد که وطن پرستان جنوب دست انگلیسها را از ایران کوتاه نموده سکنه سایر نواحی ایران را نیز از خطر حمله بیگانگان نجات دهند.

ناگفته نماند که ایلات و عشایر جنوب هم همگی از واسموس پشتیبانی نمیکردند و قبایل اطراف بندر ریل و شبانکاره به پیروی از

خوانین خود که تحت نفوذ انگلیس‌ها بودند با اقدامات و اسموس مخالفت می‌ورزیدند و در اثر همین پیش آمد تنگستانیها کینه خوانین حیات داودی و عمال و ایادی انگلیس را، به دلگرفتند. رؤسای تنگستانی برای جلب نظر حیات داودیها چند نفر از ریش سفیدان محل را بشبانکاره و بندر ریک فرستادند و در نتیجه معلومی از افراد عشیره حیات داودی به مجاهدین پیوستند.

فعالیتهای واسموس در این اوقات از هر جهت شدت یافت و در نتیجه انتشار حکم جهاد که به دروغ صدور آنرا به سلطان عثمانی و خلیفه اسلام نسبت میدادند یکی از روحانیون مکران قیام کرد و عده زیادی به او پیوستند تا با مأمورین انگلیسی مبارزه نمایند. روزه‌هفدهم آوریل روحانی نامبرده باطری‌داران خود چاه بهار را مورد تعرض قرار داد و سربازان انگلیسی مقیم آنجا متقابلاً دست به عملیات جنگی زده مهاجمین را متفرق کردند.

در این زد و خورد بیست نفر از طرفداران شیخ مکران و چهار انگلیسی کشته و عده‌ای نیز زخمی شدند. این خبر که به تنگستان رسید واسموس حد اعلای استفاده تبلیغاتی را از آن بعمل آورد و در هر مجلس و مجمعی که شرکت می‌کرد حادثه چاه بهار را مطرح مینمود و به منظور تحریک مجاهدین متعصب تنگستان می‌گفت انگلیس‌ها هرگاه فرصت بدست بی‌آورند از اهانت و بی‌احترامی به روحانیون و علمای اسلام نیز دریغ نخواهند کرد.

در همین اوان بود که ارتش انگلیس سربازان ترک را در میدان‌های جنگ حوالی دجله شکست دادند و زایر خضر خان و مجاهدین

تنگستان که این خبر را شنیدند در اجرای تصمیمات خود و تعرض به انگلیس‌های مقیم بوشهر تردید حاصل نمودند.

واسموس که اوضاع را چنین دید توجه خود را بسوی اداره ژاندارمری فارس و آزادیخواهان کازرون معطوف ساخت. افسران اداره ژاندارمری رعایت بیطرفی را نمیکردند و آزادیخواهان نیز به کمک پشتیبانی ژاندارمری که تنها قوه نظامی مورد توجه محل بود در صدد دستگیری مازوراکونور (از بعد سرفدریس) کنسول انگلیس در شیراز برآمدند. مازراکونور از این توطئه اطلاع حاصل و کتاباً به والی محل اعتراض کرد. ژاندارمری این شایعه را تکذیب نمود و برای مدت کوتاهی اجرای این نقشه را به تأخیر انداخت اما اکونور غافل ننشست و برای اینکه اوراق کنسول لگری بدست دشمن نیفتد کلیه اسناد و مدارک و پروندها را آتش زد. واسموس به وسیله عمال خود از جریان وقایع شیراز اطلاع حاصل کرد و شادی کنان برای اینکه اقدامات او هرچه زودتر به نتیجه برسد به وسائل مختلف و به روز بانی که بود ذهن مجاهدین تنگستان را مشوب ساخت و گفت راست است که انگلیسها به ارتش ترک چشم زخمی زده و طرفداران نهضت مکران را در چاه بهار شکست داده‌اند اما تردیدی نیست که پادگان انگلیس در بوشهر از بیم تعرض دلیران تنگستان که دل شیر دارند خواب و خوراک خود را نمی‌فهمند و تا کمک، به آنها نرسیده مجاهدین جنوب باید به وظایف خود عمل کنند این دمدمه‌ها و افسونها سرانجام مؤثر واقع شد و هر کس بهروسله‌ای که بود تفکی بدست آورد تا بوشهر را از چنگ‌گال سپاه دشمن نجات دهد. بقراریکه میگویند کسانی که در جنگهای سایق

هدف گلو له واقع شده بودند به اشاره و اسموس جای زخم‌های گلو له را بدیگران نشان میدادند تا همگی از دل و جان و بطیب خاطر رو به میدان جنگ آورند.

سرجان نیکسون فرمانده پادگان بوشهر به وسیله عمال خود از وقایع مطلع گردید و برای مقابله با دشمن اقدامات احتیاطی بعمل آورد پادگان بوشهر از هشتم ژوئیه بحال آماده باش درآمد و روز دوازدهم به دو نفر از افسران پاسگاه‌های بیرون شهر خبر رسید که چهارصد نفر تفنگچی در دو میلی جنوب عمارت کنسولگری انگلیس موضع گرفته منتظر وصول دستور میباشند تا بلادرنگ شروع به پیشروی نمایند. افسران نامبرده چون از صحت و سقم این خبر آگاه نبودند با چند نفر سوار مسلح برای کشف خبر به محل مزبور رفتند که ناگاه با تفنگچیهای تنگستان مصادف شدند و کار به زد و خورد کشید.

افسران نامبرده هر دو نفر کشته شدند و علاوه سه نفر از سواران انگلیسی نیز در اثر شلیک گلو له دشمن به خاک هلاک افتادند. در این هنگام معلوم شد هزارها تفنگچی برای حمله به بوشهر خود را آماده و مجهز کرده‌اند و عموم مردم تنگستان از خرد و بزرگ باقمه و غداره و چوب و چماق بکمک مجاهدین رفته‌اند ارتضیانگلیس بیم به خود راه نداده با توب کوهستانی و مسلسل آماده کارزار شدند.

در این زد و خورد رئیس‌علی دلواری و زایر خضرخان و شیخ حسین‌خان چاه کوتاهی و چند نفر از بزرگان بنام دشتستان شرکت داشتند و اسموس در همین گیرودار بترای اینکه رؤسای تنگستان از تصمیم خود منصرف نشوند لاینقطع هر یک را به قرآن مجید سوگند میداد

که برای حفظ جان زن و فرزند خود تا دشمن را بزانو در نیاورند از پای ننشینند و یقین داشته باشند پس از تصرف بوشهر غنایم زیادی بدست هر یک خواهد افتاد و ضمناً امپراتور آلمان هم بنوبه خود فدایکاریهای ذیقیمت احرار تنگستان را منظور داشته بموضع زحمات هر یک را جبران خواهد کرد. ساعت هفت بعد از ظهر رئیسعلی و زایرخضرخان با سوارهای مسلح خود شروع به تیراندازی نمودند که ناگاه شلیک رعد آسای توب کوهستانی ارتش انگلیس در فضا ظنین انداز گردید.

مجاهدین تنگستانی از آتش مسلسل دشمن بیم به خود راه ندادند و جنگ بشدت هر چه تمامتر ادامه پیدا کرد تاظلمت شب همه جارا فرا گرفت و طرفین بتدریج دست از پیکار کشیدند. ساعت چهار بعداز نصف شب جنگ مجدداً آغاز گردید و نعره و غریو رؤسای تنگستان که برادران مسلمان خود را بکمک می طلبیدند از هرسوبه گوش می رسید. این زد خورد خونین چند ساعت بطول انجامید، مجاهدین بالاخره در مقابل حمله دشمن تاب مقاومت نیاورده و هر یک بسوئی رو بهزیمت نهادند و معلوم شد عده‌ای هم شب پیش از معركه گریخته و جان بدر برده‌اند سربازان انگلیسی تامشیله تنگستانیها را تعقیب کردند اما از آنجا به آنطرف به ملاحظاتی چند پا فراتر نهادند و اولین کارزار مجاهدین با ارتش انگلیس که واسموس از ماه مارس تازوئیه برای آن تلاش و فعالیت کرده بود به این ترتیب خاتمه پذیرفت.

اواسط سال ۱۹۱۵ مأمورین آلمان در ایران و عراق دچار وضع خطرناکی گردیدند زیرا ارتش ترکیه که دوش بدوش متحده‌ین وارد

امر تصمیم گرفتند قبل ایکنفر نماینده سیاسی به نقاط لازم فرستاده با جلب موافقت سران ایلات و عشایر از تحریکات عمال دولت آلمان جلوگیری بعمل آورند اما متأسفانه دولت ایران با اجرای این امر مخالفت کرد و ناگزیر انگلیسها به وسائل دیگر امتداد مسیر ندرمایر و همراهان او را تحت نظر گرفتند، تأمین این منظور هم آنقدر ها ساده و آسان بنظر نمی‌آمد زیرا اوضاع پیچیده و مبهم سیستان و بادهای موسی جنوب شرقی ایران که یکصد و بیست روز متوالی ادامه دارد یکی دیگر از مشکلاتی بود که اجرای این امر را دچار صعوبت می‌کرد.

هیئت اعزامی آلمان به طبس و حوالی کویر لوت که رسیدند متوجه اهمیت موضوع گردیده به مشکلات عبور از خط سیری که انتخاب کرده‌اند بخوبی پی بردن.

سکنه بین راه با مأمورین مخالفتی نمی‌کردند و از ترس اینکه مسئول واقع نشوند هرچه زودتر وسائل خروج آنها را از حوزه خود فراهم می‌نمودند. سوارهای مسلح ایرانی که همراه هیئت بودند یکی بعد از دیگری از ترس اینکه در این راه صعب العبور دچار مخاطره شوند سر زیر آب می‌کردند.

ندرمایر تا اندازه‌ای اقداماتی را که ممکن بود از طرف روس و انگلیس بعمل بیاید پیش‌بینی کرده بود ولی هرگز احتمال نمیداد که طی این راه تا به این حد مشکل و دشوار و در واقع غیر قابل تحمل باشد. پس از این که ندرمایر با این وضع رو برو شد در صدد اغفال مأمورین روس و انگلیس برآمد و برای اینکه به اصطلاح ایزگم کند «واگنر» و

«بکر» را بطرف خراسان فرستاد تا روسها خیال کنند که هیئت از راه تربت عازم افغانستان می‌باشد و ضمناً زایلر را هم بطرف جنوب فرستاد تا در عین حال مأمورین انگلیسی را نیز به اشتباه بیندازد و توجه آنها را از مسیر اصلی خود منحرف بسازد.

ندرمایر و همراهان نیز که هسته مرکزی هیئت اعزامی را تشکیل میدادند بهر زحمتی بود شبها طی طریق کرده از بیراhe بسوی مقصد پیش میرفتند. واگنر که بسمت خراسان رفته بود گرفتار مأمورین روس شد و هیچ نمانده بود که به هلاکت برسد اما به لطایف الحیل از معرو که جان بسلامت دربرد و روسها همراهان وی را به اسارت گرفتند.

هنگامی که ندرمایر و دارودسته او با تحمل هزاران گونه رنج و مشقت به دهوك رسیدند «ودیک» از طرف هیئت مأمور شد که مأمورین انگلیسی را مورد حمله قرار داده سپس خود را به کرمان برساند. ودیک در انجام این مأموریت توفیق حاصل کرد و در همان گیرودار که مأمورین انگلیسی سرگرم مبارزه با ودیک و همدستان او بودند ندرمایر و همراهان بهر جان کنندی بود از حاشیه کویر طی طریق می‌کردند و برای این که مسافرین بین راه چگو نگی و خط سیر آنها را به مأمورین دولت انگلیس اطلاع ندهند بالاجبار از بیراhe میرفتند و چه بسیار اشخاص که در نتیجه این اقدامات بی‌رویه بهلاکت رسیدند. روز بیست و یکم اوت سرانجام ندرمایر و واگنر و سایر همراهان به سرحد افغانستان و ایران رسیدند و برای این که بدست مأمورین مرزبانی نیفتند شب را در بیابان هولناکی بیتوهه کردند و چند روز بعد وارد هرات شدند.

گفتار ششم

اولین نتیجه فعالیتهای واسموس

تنگستانیها عید فطر را با سلام و صلوٰة برگزار کردند . مقامات انگلیسی بوشهرهم بعداز آن زدو خورد شدید دیگر صلاح ندیدند ایلات و عشایر جنوب را در نواحی کوهستانی مورد تعقیب قرار دهندوبیجهت سربازان خود را به مخاطره بیاندازند .

بقراریکه قبل‌گفته شد کاپیتن نویل واسموس را دستگیر نمود و وتصور میکرد با توقیف او اوضاع جنوب فارس آرام خواهد شد اما همانطور که گفتیم واسموس بهر نیر نگی بود از دست مأمورین فرار کرد و سپس نویل از طرف فرمانده قوای اعزامی بوشهر قول داد هر کس زنده یا مرده واسموس را بیاورد مبلغ هنگفتی پاداش خواهد گرفت . حکومت هندوستان بمحض این که از جریان استحضار حاصل کرد دستور داد نوئل بیدرنگ تعهد خود را مسترد بداردوضمّناً به فرماندهی ارتش انگلیس در بوشهر خاطر نشان ساخت که در غیر اینصورت تنگستانیها برای واسموس اهمیت بیشتری قایل خواهند شد . بموجب دستور صادره از طرف حکومت هندوستان قرارشده رکس واسموس را زنده دستگیر و به مأمورین انگلیسی تسلیم نماید مبلغ نسبتاً قابلی به او پاداش

داده شود . با وجود این هیچیک از افراد عشاپر در مقام دستگیری و اسموس بر نیامدند و بقراری که یک مفسر صلاحیتدار میگوید با این که مبلغ تعیینی دفعه دوم هم با مبلغ تعیینی دفعه اول قابل مقایسه نبود باز به اندازه‌ای جلب توجه میکرد که هیچ کس آنرا جدی نمی‌گرفت و تنگستانیها باور نمیکردند که مقامات انگلیسی در حقیقت به عهد خود وفا نمایند و برای دستگیری واسموس چنین مبلغ هنگفتی را بپردازنند.

در ایام ماه رمضان واسموس مرتبأ از حوالی بوشهر تا شیراز رفت و آمد میکرد و عشاپر و ایلات این منطقه به اشاره او طرق و شوارع را مسدود و قواقل بازرگانی را غارت و تاراج میکردند . رؤسای تنگستان اعلام داشتند مدام که ارتش انگلیس بوشهر را تخلیه ننموده هر نوع مال التجاره‌ای که متعلق به انگلیسها باشد مورد دستبرد واقع خواهد شد .

چندی بعد عده‌ای از تنگستانیها دستجات چند نفری تشکیل دادند و شبها گاه و بیگانه به پاسگاههای اطراف بوشهر شبیخون میزدند . در همین اوان چهار ناو جنگی انگلیسی یعنی ژونو و بیراسوس و لارنس و والهوسی در آبهای بوشهر لنگر انداخته بودند . روز هشتم اوت ۱۹۱۵ عده‌ای سرباز برای تقویت پادگان بوشهر از کشتی پیاده شدند . چون در جنگ اول عشاپر با انگلیسها رئیسعلی دلواری و همراهان او ضربات شدیدی به سربازان اعزامی وارد آورده بودند انگلیسها تصمیم گرفتند به انتقام خون سربازانی که در میدان جنگ به هلاکت رسیده‌اند

نخلستانهای دلوار را با خاک یکسان و نخلها را قطع کنند.

دروز بعد از ماه رمضان همین که رئیسعلی متوجه شد که انگلیسها تصمیم گرفته‌اند به دلوار تعرض کنند به جنگجویان دلواری تأکید کرد که وجب به وجب از زاد و بوم خود دفاع نمایند و اجازه ندهند که انگلیسها به مقصود خود نایل شوند. البته افراد همگی آماده جانبازی شدند و با قسمهای غلاظ و شداد قول دادند که تاجان در بدن دارند از خاک خود دفاع کنند. اما همین که روز مقرر رسید و عده‌ای سر باز مسلح با تفنک و مسلسل پوسیله قایق به ساحل نزدیک شدند دلواریها در مقابل تیراندازی شدید سربازان اعزامی تاب مقاومت نیاورند و قبل از این که انگلیسها و هندیها به خشکی پیاده شوند پشت به میدان جنگ کرده راه دلوار را پیش گرفتند. طرفین متخاصمین حوالی دلوار چند ساعت متواالی زد و خورد کردند و همین که هو تاریک شدست از جنگ کشیدند شب به آرامی گذشت و هیچیک از طرفین تعرض و حمله‌ای نکردند ولی سپیده صبح که دمید صدای رگبار گلوله سربازان انگلیسی در گوشها طنبیان انداز شد. جنگجویان دلواری مدتی را به زد و خورد و پیکار ادامه دادند و سرانجام فرار اختیار کردند.

از مجاهدین دلواری چهار صد نفر بسمت دلوار نو و بقیه به دلوار کهنه رفتند. تفنگچیهای دلواری وقتی متوجه شدند که انگلیسها نخیلات محل را خراب و ویران کرده‌اند بخشم درآمده بشدت هرچه تمامتر شروع به تیراندازی نمودند. در این هنگام گلوله توپهای ساحلی یکی بعد از دیگری حوالی دلوار کهنه منفجر می‌گردید و بجای این

که دلواری‌ها را به هلاکت رساند سربازان انگلیسی را که در آنجا مشغول زدوخورد بودند از پایی درمی‌آورد. میگویند مأمورین توپخانه اردوی انگلیس که از ساحل شلیک میکردند اشتباهًا بجای این که دلوارنو را هدف قرار دهند به دلوار کهنه که سربازان انگلیسی هم در آنجا متمرکز بودند تیراندازی مینمودند و در نتیجه این خبط واشتباه عده‌زیادی از سربازان هندی و انگلیسی کشته شدند. تفنگچیهای دلواری از دلوار کهنه بسمت دلوارنو رفتند و به فاصله کوتاهی در آنجا هم در مقابل گلو له دشمن تاب مقاومت نیاورده متفرق شدند.

سربازان انگلیسی و هندی که در نتیجه اشتباه توپخانه ساحلی کشته شدند بالغ بر هفتاد نفر بودند و دلواریها این رقم را بحساب خود گذاشتند. انتشار این خبر و کشته شدن جمعی از سربازان انگلیسی در همه جای تنگستان با مسرت تلقی گردید و عموم عشایر این فتح و پیروزی را به فال نیک گرفتند. این واقعه حربه تبلیغاتی مؤثری بدست واسموس داد و نامبرده برای این حادثه تعبیرات گوناگون میکرد و به منظور تحریص عشایر محل آنرا دلیل تفوق اسلام به کفار قلمداد می‌نمود. تنگستانیها در پیرامون این زد و خورد غلو و مبالغه را از حد گذرانیده‌اند. روزی نویسنده این کتاب ضمن ملاقات با یکی از تنگستانیها سخن از جنگ مورد گفتگو بمبیان آورد و او فوراً گفت من خودم در جنک شرکت داشتم و به تنهائی شش هزار نفر سرگرد انگلیسی را به هلاکت رسانیدم و تعداد افراد و درجه‌دارانی که بدست دیگران کشته شده‌اند از شماره و حساب خارج است !!!

چون انگلیسها باز بنا بمقتضیات سوق الجیشی پا از حوالی دلوار به آنطرف فراتر ننهادند و اسموس همین موضوع را دستاویز قرارداده آنرا بعدم توائی و ضعف اردوی انگلیس تعبیر کرد و ضمناً گفت بقراری که شنیده شده همین روزها آزادی خواهان شیراز نیز به انگلیس های مقیم آن شهر غلبه مینمایند و کنسول انگلیس را توقیف خواهند کرد.

تنگستانیها پس از از زد و خورد دلوار چهار بار دیگر بطور غیر منظم به پاسگاههای اطراف بوشهر تعرض نمودند اما زیان مهمی وارد نکردند و تلفات سربازان انگلیسی از یازده نفر رویهم بیشتر تجاوز ننمود صولت الدوله به وسیله معتمدین خود برای رئیسای عشاير تنگستان پیام‌های تشویق آمیز میفرستاد و وعده همه نوع کمک و مساعدت میداد. ناصردیوان نیز بنویه خود در کازرون بیکار ننشسته بود و خود را برای مقابله با دشمن آماده میکرد. در این هنگام خبر رسید که زوگمایر آلمانی در شهر کرمان موقیت‌های بدست آورده است و آزادی خواهان محل به اشاره او انگلیسها را از شهر خارج کرده‌اند.

و اسموس همه این اخبار را که بعقیده خود مقدمه شکست قطعی انگلیسها میدانست با آب و تاب تمام همه جا نقل میکرد تا تنگستانیها را برای مخاصمات بعد آماده و مجهز نماید. رئیسعلی دلواری هم که نخلستانهای او از بین رفته و کینه انگلیسها را به دلگرفته بود در بی فرصت میگشت تا در موقع مناسب از اردوی دشمن انتقام بگیرد. بقراریکه شنیده میشود رئیسعلی که از جنگجویان دلیر این منطقه بوده

است شخصاً باهمه قبایل و تیره‌های مختلف تنگستان تماس گرفته و همگی به او قول داده‌اند که در پیکارهای بعدی با او همکاری نمایند. رئیس-علی یکی از دلیرترین سواران تنگستان بود که تا به امروز هم شرح شجاعتهای بی‌سابقه او در همه جای جنوب و در تمام قهوه خانه‌ها ورد – زبان می‌باشد.

پاسگاههای اطراف شهر از جنب و جوش ایلات و عشایر متوجه شدن‌د که تنگستانیها تصمیم گرفته‌اند مجدداً قوای انگلیس را مورد تعرض قرار دهند. عمال مخفی ستاد فرماندهی انگلیس اطلاع داده بودند که تنگستانیها روز چهارم دسامبر را برای حمله تعیین کرده‌اند ولی برخلاف انتظار همه آنها در روز مقرر حاضر نمی‌شوند و بالاخره رئیس‌علی به هر ترتیبی که بوده در حدود یکصد نفر تفنگچی آماده و بپوشید حمله می‌کند سر بازان انگلیسی در مقام دفاع بر می‌آیند و رئیس‌علی کشته می‌شود. واسموس بلا فاصله رؤسای تنگستانی را جمع آوری و آنها را برای گرفتن انتقام آماده می‌کند. قتل رئیس‌علی شور و هیجان عظیمی در تنگستان برپا می‌سازد و در حدود دو هزار تفنگچی بقیادت زایر خضرخان کلانتر اهرم بپوشید را مورد تعرض قرار میدهند. واسموس به سران عشایر تذکر میدهد دو شب را حالت آماده باش بخود گرفته تیراندازی را به صبح ساعت شش که هوا روشن می‌شود موکول نمایند.

به دستور فرماندهی ارشاد انگلیس عده‌ای پیاده نظام در نخلستان-های اطراف بپوشید موضع گرفته عده‌ای سوار هم به مشیله می‌روند تا به این ترتیب راه را بر افراد عشایر بسته از تجاوز آنها به بپوشید جلو-گیری بعمل آورند.

صبح که هوا روشن میشود انگلیسها میبینند مه غلیظی هوا را گرفته و کار سریز و پیکار را دچار زحمت کرده است . تنگستانیها چون اهل محل و به اوضاع جوی این حدود آشنا بوده‌اند از این وضع استفاده نموده بطرف بوشهر هجوم می‌آورند و همین که به نخلستانهای اطراف بوشهر میرسند سربازان هندی و انگلیسی با تفنک و سرنیزه با آنها گلاویز میشوند . تنگستانیها در این جنگ تن به تن کاری از پیش نمیبرند و دسته جمعی بطرف مشیله عقب‌نشینی میکنند . افراد سواره نظام که در نتیجه مه غلیظ جائی را نمیدیده‌اند بمحض اینکه از رسیدن تنگستانیها خبردار میشوند جنبه تعرض به خود میگیرند ولی پیش از اینکه سوار اسب شده بحمله پردازنند تنگستانیها آنها را محاصره میکنند و در این گیرودار طرفین تلفات زیادی داده منجمله هشتاد نفر از سربازان انگلیسی و هندی بقتل میرسند .

این حادثه سروصدای زیادی ایجاد کرد و « سرچار لزم‌مارلینک» وزیر مختار انگلیس در تهران نتوانست کاری از پیش ببرد زیرا وزرای وقت در باطن بامتفقین مخالف بودند و از دولتهای مرکزی اروپا بخصوص آلمان طرفداری میکردند . البته فرمانده قوای انگلیس در بوشهر بخوبی میتوانست یک عده مجهز برای قلع و قمع مجاهدین به تنگستان روانه کند ولی بنا به پاره‌ای مقتضیات این کار را صلاح نمیدانست و معتقد بود که موقتاً باعشا بر جنوب مماشات نموده بدفع الوقت بگذارند در همین اوان « مخبر السلطنه » والی فارس هم از ابراز قدرت خودداری و ارخاء عنان میکرد و آزادیخواهان شیراز موقع را مغتنم

شمرده بجمع آوری قوای مسلح پرداختند . یکی از نویسنده‌گان ایرانی اوضاع فارس را در ایام جنگ بین‌المللی بصورت یک افسانه تاریخی نوشته و قهرمان داستان خود را دونفر از مجاهدین تنگستان بنام « محمد خان و علیخان » قرار داده و مینویسد « رؤسای تنگستان پس از واقعه هائله شهادت رئیسعلی خان دلواری نامه‌ای به « یاور علیقلیخان پسیان » فرمانده ژاندارمی شیراز نوشته جریان امر را به او اطلاع دادند . محمد خان و علیخان پس از شرفیابی خدمت یاور و تقدیم مکتوب تبدیل لباس داده و در کسوت عمومی داخل جمعیت شده هر دو دستمال در دست و گریه کنان و ندبه‌گویان از طرف میدان مدبری بجانب مسجد و کیل می‌آیند تا میرسند به یک دسته از احرار و پیشقدمان آزادی و پس از آن که وارد مسجد و کیل می‌شوند جمعیت انبوهی را می‌بینند که مجلس ختم وفات‌حه برپا کرده‌اند . در همین اثنا یکدسته از اهالی حساس و باعاطفه شیرازی سروپای بر هنر بر سینه و سر کوبان وارد می‌شوند و در همان حین که صدای جاسوس قاری به قرائت این آیه از کلام الله مجید در گوشها طنین انداز می‌گردد :

والذين آمنوا و هاجروا و جاهدوا في سبيل الله والذين آروا و
نصروا أولئك هم المؤمنون حقالهم مغفرة وزرق كريم.

فرياد عزاداران بلند ميشود شهيد راه خدا رئیسعلی دلواري
کشته شده .

سید ابراهیم ضیاء الواعظین بر منبر صعود می‌کند و کلماتی متین و مهیج بر زبان میراند که خون در عروق شنو ندگان بجوش می‌آید و سپس می‌گوید : ای مردم کم جرئت برحال زار خود گریه کنید و آتیه

خویش را در نظر آورده صحیحه زنید زیرا که عنقریب اجنبی شیراز را تصرف و دیگر صاحب وطن و هستی و ناموس نخواهد بود.

تعجب از اینجاست که رفقا از من سؤال میکنند با این که دولت به دول محارب اعلان بیطری داده ماچگونه میتوانیم بر ضد نیت دولت اقدام کنیم. عزیزان من از دولت ایران جز نامی باقی نمانده والا جنوب و شمال در آتش بیداد انگلیس وروس نمی سوخت. چند نفر در تهران اجتماع کرده ایران را منحصر شهر تهران دانسته با کمال ترس و لرز روزگاری بسرمیبرند و از خوف جان جرئت نفس کشیدن ندارند و برای حفظ اموال و جان خود و بستگانشان اعلان بیطری داده ولی همچون انگشتی در انگشت متفقین میچرخند.

آیا این چند نفر را میتوان دولت ایران و نمایندگان ملت تصور کرد. امروز ملت ایران دشمن حقیقی و دیرینه خود را تشخیص داده و میخواهد علیه دو همسایه شمالی و جنوبی که قرنی است اسباب زحمت و درد سرما شده اند قیام کند. حضار میگویند صحیح است و ضیاء الوعظین به سخن ادامه داده اظهار میکند: تنها صحیح است فایده ندارد و در جواب حضار که میپرسند پس به عقیده شما تکلیف چیست میگوید من چه عقیده‌ای میتوانم از خود اظهار کنم حکم علمای اعلام و مجتهدین عراق و ایران بر جهاد با این دو دولت صادر شده پس هر چه زودتر مجهز شوید برخی از شما تبدیل لباس داده و لباس نظام ملی پوشیده‌اند باقی نیز بدانها اقتدا کنند و این لباس گشاد و دست و پاگیر را که هنگام آسایش بدان ملبس بوده‌اید بکسوت جنگجویان

مبدل سازید و به مشق نظام مشغول و خود را مهیای بدفع از دین و وطن کنید.

یکباره حاضرین برخاسته گفتند ما همه حاضر هستیم زنده باد ایران نابود باد دشمنان وطن و سیدی از میان جمع فریاد زد امروز روز عز است و مرسوم ما چنان است که هنگام حدوث مصیبت یقه لباس را پاره کنیم اینک من یقه این پیراهن را چاک میزنم تا مجبور شوم بجای آن لباس کرباسی وطن پوشم جماعت همگی به سید مذکور اقتداء و پیراهن را قبا کرده هلله کنان بطرف بازار و کیل شتافتند تا به این ترتیب اهل کسب را بغیرت افزایند و آنها را بمشق نظام ترغیب نمایند متجاوز از هفتصد نفر در همان روز لباس نظام پوشیده و مستعد مشق نظام شدند و صنا دید قوم در صدد برآمدند از یاور علی قلی خان تقاضا نمایند یک دو نفر صاحب منصب ژاندارم برای تعلیم مشق نظام به مسجد نو بفرستد» (مطالبی را که بین الهلالین نوشته شده مؤلف از کتاب فارس و جنک بین الملل تألیف آقای رکن زاده ادمیت اقتباس کرده ولی بنام نویسنده اشاره ننموده و مترجم این قسمت را عیناً از کتاب مزبور نقل کرده است)

صولت الدو له و قوام الملک بدقت ناظر اوضاع بودند و مراقبت بعمل می آوردند که این حوادث و انقلابات در بین ایلات قشقائی و خمسه عکس العملی ایجاد نماید روسهای تزاری در ماه دسامبر قوای زیادی به ایران اعزام داشتند و سر بازان روس تاقزوین به پیشروی خود ادامه دادند.

اشغال نواحی شمالی از طرف سربازان تزاری احساسات عمومی

را برانگیخت و مردم میگفتند چرا دولت روسیه بیطرفی ایران را نقض و خاک یک ملت ضعیف و ناتوان را اشغال کرده است.

سپاهیان ترک نیز در این موقع ایالات غربی ایران را متصرف شده بودند و کلین آلمانی که در صفحات قبل بنام او و عملیات وی در آبادان اشاره گردیده با ارتش ترک وارد کرمانشاه شده بود. کلین به پشتیبانی سربازان عثمانی بنفع آلمان فعالیت میکرد و میکوشید تا ایرانیان ساکن غرب را علیه انگلیس و روس برانگیزد. در اصفهان نیز دکتر پوزن و چند نفر دیگر از اتباع اطربیش و آلمان اوضاع را در دست گرفتند و کاربجایی رسید که یک بار در صدقه قتل ژنرال کنسول انگلیس برآمدند اما تیر تروریستها که قصد جان اورا داشتند به هدف اصابت نکرد و در عوض یکی از سربازان هندی که همراه کنسول بود بقتل رسید.

خوانین بختیاری در این هنگام جانب بیطرفی را رعایت کردند و با هیچ یک از عمال متفقین و یا متحدها عقد اتحاد نبستند.

طرفداران و ایادی آلمان معتقد بودند که با کمک قوای بختیاری و نیروی ژاندارمری از پیشرفت قشون روس بطرف اصفهان جلوگیری بعمل خواهد آمد در صورتی که مسلم بود خوانین باواقعیتی و عاقبت اندیشی به نظریات فرستادگان آلمان تن در نداده اقدامی به زیان متفقین نخواهد کرد. نقشه آلمانها در شیراز و اطراف بخوبی به مرحله عمل درآمده بود و اداره ژاندارمری و استاندار وقت کاملا از متحدها پشتیبانی میکردند.

بقراری که میگویند صولت الدو له در همین گیرودار محرمانه با

مقامات انگلیس تماس گرفت و گفت اگر جان و مال مرا تضمین نمایند من با قوای خود سورشیان را سرکوب و راه را برای عبور قوافل باز رگانی باز خواهم کرد . دولتین روس و انگلیس با این نظر موافق بودند اما بعلی که ذیلاً گفته میشود اجرای این امر موردی پیدا نکرد . حکومت مرکزی مخبر السلطنه را احضار و قوام‌الملک را به کفالت تعیین نمود و صولت که چنین اقدامی را احتمال نمیداد از این پیش آمد به خشم درآمد . صولت‌الدوله از دیر باز با قوام‌الملک مخالف بود و قسمت عمده اغتشاشات فارس معلوم کشمکش و رقابت این دو فئودال بزرگ است که پیوسته باهم ستیزه‌جوئی می‌کرده‌اند . همین که قوام‌الملک به کفالت استانداری تعیین شد صولت‌الدوله برای برقراری امنیت که تعهد کرده بود اقدامی بعمل نیاورد و معتقد بود که در این صورت اقدامات او بنفع قوام‌الملک تمام خواهد شد و دولت ایران استقرار امنیت را نتیجه مجاهدات قوام تصور خواهد کرد از همین نقطه نظرهم هنگامی که قوام‌الملک برای سرکشی با بوابجمعی خود بنواحی جنوبی فارس رفت و افسران ژاندارمری شیراز سیمهای تلفون را قطع و چندین نفر از انگلیسها را زندانی کردند سکوت اختیار نمود و با این که ممکن بود از عملیات هواخواهان متحدین جلوگیری بعمل آورد واکنشی نشان نداد . کودتای ژاندارمری شیراز در تاریخ دهم اکتبر ۱۹۱۵ بوقوع پیوست و سورشیان شیراز بوسیله واسموس برای زایر خضرخان پیغام فرستادند که به احترام او تصمیم گرفته‌اند اسرای انگلیسی را در اهرم زندانی کنند .

واسموس در این هنگام دیگر سرازپا نمی‌شناخت و هر جا که میرفت

سخن از باز داشت مقامات انگلیسی به میان می آورد و پس از این که اذهان عمومی تنگستانیها را برای مجادلات بعدی آماده و مهیا کرد عازم کازرون شد تا ناصر دیوان را نیز وارد عملیات کند.

ناصر دیوان به واسموس گفت : رفیق عزیز ، من و مجاهدین کازرونی آماده پیکار میباشیم لیکن تاکنون انگلیسها به سراغ من نیامده و قشونی برای جنک وزدو خورد به کازرون نفرستاده‌اند . اما شمامی - خواهید من به مجاهدین کازرون دستور دهم شب و روز بلانقطاع به هوا تیراندازی کنند و با یک اردوی خیالی بجنگند یا مقصودتان این است که انگلیسها اسیرو زندانی را هدف گلو له قرار دهم واسموس در پاسخ می گوید نه اما شما تا فرصت از دست نرفته باید به دشمنی با انگلیس و روس تظاهر نموده خصوصت خود را عمدلاً به اثبات رسانید .

پس از این که واسموس از کازرون حرکت می کند ناصر دیوان مجاهدین و جمعی از معاریف محل را احضار و به آنها چنین خاطر - نشان می نماید : دولت آلمان یعنی دولت متبع واسموس رفیق ما با دولتهای روسیه و انگلیس یعنی همین انگلیسها که هندوستان را تصرف کرده‌اند وارد جنک شده است . این انگلیسها همان کسانی هستند که با مسلمانان نجف و کربلا و همچنین هموطنان تنگستانی ما زد و خورد کرده و عده‌ای را بقتل رسانیده‌اند .

دولت روسیه یعنی دولتی که با انگلیس هم عهد و هم پیمان گردیده نواحی شمالی ایران را اشغال کرده است و سربازان تزاری تا شهر قزوین پیشروی نموده‌اند . جمعی از عناصر بی‌وطن که در حکم

ناجوان مردان هستند به این دودولت پیوسته و در صورتی که به مقاصد پلید خود نایل شوند زن و فرزند ما را اسیر خواهند کرد و بجای گلبانک محمدی که از مناره‌های مساجد بگوش میرسد صدای ناقوس در فضا طنین انداز خواهد گردید . ما بمحض تعالیم اسلامی باید با قوای کفر جهاد کرده از تسلط ملحدين به مردم مسلمان جلوگیری بعمل آوریم . من به همشهربهای عزیز اطمینان میدهم که انگلیسها یارای مقاومت باما را نخواهند داشت چنان که رئیسعلی دلواری هزارها نفر آنها را به خاک هلاکت انداخت و بقیة السيف قوای خصم به بوشهر هزیمت کردند . چند نفر از مأمورین عالیرتبه انگلیس بدست هموطنان آزادی خواه ما اسیر شده‌اند و فردا تحت الحفظ به اینجا وارد میشوند تا از کازرون به اهرم بروند . آزادیخواهان شیراز به احترام مجاهدین تنگستان که با اردوی انگلیس جهاد کرده تصمیم گرفته‌اند اسرای انگلیسی را به اهرم بفرستند تا در آنجا زندانی گردیده این افتخار نصیب زایر خضر خان و سایر روسای تنگستان بوده باشد انتظار دارم فردا که حضرات را وارد می‌کنند همه شما در خط سیر آنها اجتماع و تا آنجا که می - توانید هلهله و تظاهر کنید تا عملا ثابت شود مردم کازرون نیز با آزادی - خواهان شیراز هم عقیده و همراه میباشند و از کسانی که قصد تعرض به تنگستان و خاک وطن داشته‌اند اظهار تنفر می‌کنند ..

کنسول انگلیس در شیراز در این تاریخ مازرا کونور (سه فردریک بعد) بود و هنگامی که زندانیان انگلیسی را از شیراز به تنگستان میبردند در تمام طول راه ایرانیها از این پیش آمد اظهار مسرت می - کردند ، مازرا کونور و مستر فرگسن رئیس بانک شاهی و مستر اسمیت رئیس تلگرافخانه‌هند و اروپ و خانم او ویکی از کارمندان اداره تلگراف و یک نفر بازرگان انگلیسی بنام لیوینگستن ، مستر پتیگرو و خانم او و

مستر کریسمس و خانم او و یک نفر منشی سینگالی زندانیانی بودند که آنها را از شیراز به اهرم می‌فرستادند. در اینجا این نکته را متذکر باشد که مأمورین تلگراف و کارمندان این اداره که در آن ایام هرج-ومرج، در نقاط دورافتاده ایران با وجود فقدان وسائل و هرگونه مشکلات خطرناک انجام وظیفه می‌کردند زحمات زیادی در راه اجرای نیات دولت متبوع خود متحمل گردیده و در حقیقت باید گفت ریاضت کشیده‌اند می‌گویند مستحفظین زندانیان در تمام طول راه کفن پوشیده بودند تا با این ترتیب در موقع ورود به آبادیهای خط سیر خود احساسات عمومی را هیجان در آورند اسرای نامبرده بالادر پیشاپیش مستحفظین و سواران هندی که اسیر شده بودند از عقب در حرکت بودند.

هنگامی که اسراء به این ترتیب وارد کازرون شدند تفنگچیهای محل در میان هلله و غریو مردم بسمت هوا شلیک کردند و یکی از اهالی اشتباهًا شعاعی داد که برخلاف دستور ناصردیوان بود و بهمین مناسبت او همه را به باد فحش و ناسزا گرفت. اسرای انگلیسی از کازرون به برازجان رفته و پس از چند روز در آنجا توقف اختیار کردند.



گفتار هفتم

زندانیان اهرم

از آنجائی که در اطراف خصوصیات اخلاقی و اسموس به اختلاف سخن گفته شده اینک در این فصل نتیجه تحقیقات نویسنده به اطلاع خواندگان عزیز خواهد رسید تا کسانی که به فعالیت‌های و اسموس و سنخ فکر او علاقمندند از حقایق امر آگاه شوند.

ستاد فرماندهی مجاهدین ملی، انگلیس‌های مقیم شیراز را از طرف تشکیلاتی که «کمیته حفظ بیطری ایران» نام داشت زندانی کرد و در حین انجام این امر به مازرا کونور کنسول انگلیس قول دادند که نسبت به خانمها با کمال ادب و مهربانی سلوک کرده از بر از جان آنها را محترما نه به بوشهر بفرستند تا فرمانده پادگان انگلیسی بوشهر تکلیف آنها را تعیین نماید می‌گویند و اسموس علاقمند بود که زنها را نیز در بر از جان زندانی کنند در صورتی که وضع بازداشتگاه آن محل حتی برای مردها هم غیرقابل تحمل بود. اما غضنفر السلطنه با این تقاضا موافقت بعمل نیاورد و اکیداً به واسموس خاطر نشان ساخت که چون مجاهدین ملی در شیراز قول شرف داده اند که خانمها را به بوشهر بفرستند اجرای

این تعهد ضروری بنظر میرسد و ضمناً متذکر شد اگر کسی خواسته باشد به زنها بی احترامی و برخلاف قولی که داده شده رفتار کند من او را در هر مرتبه و مقام که باشد هدف گلوله قرار خواهم داد.

این که در بالا گفته شد وضع زندان اسرای انگلیس برای مرد ها هم غیر قابل تحمل بود منظور این نیست که از طرف زایر خضرخان نسبت به آنها سخت گیری می شد بلکه به شهادت خود زندانیان، نامبرده نسبت بهریک از اسرا با کمال جوانمردی رفتار می کرده و با وجود خصوصیتی که بطور کلی با انگلیسها داشته بسیره همه ایلات و عشایر ایران که اسرارا محترم می شمارند و عدم رعایت این امر را مغایر با اصول مروت و مردانگی میدانند حتی المقدور ترتیبی داده بود که موجبات آسایش آنها از هر جهت فراهم و با زندانیان مثل مهمان معامله شود.

طبق تحقیقاتی که بعمل آمد معلوم شد خانم اسمیت چون فوق العاده ضعیف و رنجور بوده پس از طی گدارهای صعب العبور بین راه بوضع خطرناکی میافتد بنحوی که همه از او دست میشویند و واسموس با مشاهده این وضع می گوید : بهتر این است که زندانیان را به بوشهر بفرستند زیرا اگر فرمانده پادگان بوشهر اطلاع حاصل کند که یکی از خانمها فوت کرده است تنگستان را مورد حمله قرار داده به جان و مال احدی ابقاء نخواهد کرد . واسموس قبل از جنک با خانم اسمیت آشنا بوده و چون بانوی نامبرده هم علاقه مفرطی به ادبیات فارسی داشته با اشغال بوشهر از طرف انگلیسها مخالف بوده است و قبل از دستگیری مرتبأ با واسموس مکاتبه می کرده و پشتیبانی او را از آزادی خواهان ایران می ستد.

هنگامی که اسرا را به برازجان وارد می‌کنند و اسموس برای کسب اطلاع از سلامتی خانم اسمیت تصمیم می‌گیرد که شخصاً با او ملاقات و بواسطه این پیش آمد از او عذرخواهی نماید. در اجرای این منظور بطرف کاروان اسرای برازجان یعنی بازداشتگاه اسرای انگلیسی می‌رود اما همین که می‌خواهد داخل کاروان اسرای شود غضنفر السلطنه کلانتر محل که مأمور زندانیان بوده از او جلوگیری می‌کند. غضنفر السلطنه با وجود سابقه دوستی و آشنائی، بهواسموس می‌گوید شما میدانید که ما ایلات و عشایر بحفظ ناموس و لوانیکه ناموس دشمن خونی ماهم باشد زیاده از حد علاقمندیم و من هرگز اجازه نمیدهم شما به محوطه‌ای که برای خانمهای انگلیسی تخصیص داده شده قدم بگذارید. و اسموس می‌گوید من منظوری جز ملاقات با خانم اسمیت ندارم و فقط می‌خواهم از سلامتی او اطمینان حاصل کنم و از این گذشته ما اروپائیها حجاب و محدودیتی برای طبقه‌بانوان قابل نیستیم و ضمناً از این که برای غضنفر- السلطنه سوء تفاهم حاصل شده اظهار تأسف و اصرار برای ملاقات می‌کند.

غضنفر السلطنه که اصرار و اسموس را می‌بیند گلنگدن تفنگ را کشیده و می‌گوید: تصور نکنی من برای خاطر دوستی با تو بننگ و مذلت تن دردهم و اگر قدم از قدم برداری ترا نقش زمین خواهم کرد. مردانگی تنگستانيها اجازه نمیدهد که کسی به ناموس اشخاص مخصوصاً اسیران زندانی تخطی کند. اگر بحفظ جان خود علاقمندی زود از این حوالی دور شو والا آنچه نباید بشود خواهد شد و من به تکلیف ایلیاتی خود عمل خواهم کرد.

واسموس که می‌بیند موضوع شوخی بردار نیست و ممکن است کاربجای باریک بر سد از ملاقات با اسرا و استفسار از سلامتی خانم اسمیت منصرف می‌شود .

می‌گویند پس از این که مجاهدین ملی خانمها را صحیح و سالم به بوشهر می‌فرستند خانم اسمیت کماکان با واسموس مکاتبه می‌کند تا هنگامی که موضوع از طرف مأمورین اطلاعات اردوی انگلیس کشف و به نامبرده تذکر داده می‌شود که از مکاتبه با جاسوس آلمانی خودداری کند .

این بود عین حقیقت قضیه و مسلماً مطالب دیگری که راجع به واسموس و خانم اسمیت نوشته شده همگی عاری از حقیقت است انتشارات دیگری هم که راجع به واسموس و ازدواج او با دختر شیخ حسینخان چاه کوتاهی داده شده واقعیت ندارد .

نویسنده مخصوصاً این موضوع را در تنگستان مورد تحقیق قرار دادم و هیچ یک از معاریف محل آن را تأیید نکردند و یکی دیگر از دلایل کذب این شایعه مراجعت واسموس به تنگستان بعد از جنگ جهانگیر است که با خانم خود به اهرم رفت و در آن تاریخ شیخ حسینخان هنوز در قید حیات بود و هرگاه واسموس با دختر وی زناشوئی کرده بود هرگز با همسر آلمانی خود به آن حدود نمیرفت .

حالا برگردیم بر سر زندانیان انگلیسی که بدست مجاهدین ملی اسیر شده بودند . مجاهدین خانمها را همانطور که قول داده بودند تحت الحفظ به بوشهر فرستادند و مردها هم آنها را تا چفادک مشایعت

کردند و سپس به اهرم انتقال یافته در حدود یک سال در آنجا زندانی بودند.

اهرم قلعه بزرگی دارد که بر جهای چهار گانه آن جلب توجه می‌کند و در آن تاریخ زایر خضرخان با خانواده و مستخدمین خود در همین قلعه بسرمیبردند پس از این که زندانیان را وارد قلعه اهرم کردند زایر خضرخان با کمال مردانگی دو باب از بهترین اطاقهای قلعه را که قبل محل سکونت خود او بود برای انگلیسها اختصاص داد که از یکی به عنوان اطاق خواب و از دیگری به عنوان اطاق نشیمن استفاده کنند.

انگلیسها روزها خود را به بازی بسیج و بازیهای متفرقه دیگر سرگرم می‌کردند و گاهی هم برای آب تنی با چند نفر تفنگچی کنار چشمہ معدنی مجاور میرفتند نامه‌هایی را که زندانیان به بوشهر می‌نوشتند و اسموس سانسور می‌کرد ولی چون همه نامه‌ها را یکنفر بزبان ایطالیائی می‌نوشت و اسموس هم زبان ایطالیائی نمیدانست از مندرجات نامه‌ها سردرنمی آورد و باز جای خوشوقتی است که از مکاتبه اسرا با بوشهر جلوگیری نمی‌نمود.

مازراکونور در این هنگام ریش گذاشته بود و در مقابل این پیش آمد خونسردی و متأنث خود را حفظ مینمود.

چون یکنفر آلمانی و چند نفر تنگستانی در بوشهر زندانی بودند و اسموس شرحی به فرمانده اردوی انگلیس نوشته که زندانیان بوشهر را مخصوص کند تا او نیز متقابلاً انگلیسها را آزاد نماید اما فرمانده اردو بنامه‌ او جوابی نداد و چند روز بعد شنیده شد یک عده قوای امدادی دیگر هم باز به پادگان بوشهر اضافه گردیده است این خبر برای

واسموس مژده بزرگی بود زیرا او می‌خواست به این وسائل توجه ارتش انگلیس را از بین النهرين به تنگستان منعطف و بالنتیجه سپاه بریطانيا را در عراق تضعیف کند تا ترکها در میدان جنک فاتح و پیروز شوند.

شایعات مختلف دیگری هم راجع به واسموس داده شده که به عقیده اینجانب به افسانه بیشتر شباهت دارد و ظاهراً کسانی که شرح حال واسموس را نوشته‌اند به این مطالب شاخ وبرک زیادی داده‌اند. سرپرسی سایکس مینویسد: واسموس با یکی از ممکنین شیراز تماس داشت و هنگام احتیاج از او وام می‌گرفت و برای جلب اطمینان او که مطالباً تشن سوخت نخواهد شد نیرنگهای عجیبی بسکار میبرد منجمله یک قطعه چوب بزمیں فرمیکرد و عنوان این که بایسیم مستقیم با شخص امپراتور تماس گرفته است و امپراتور آلمان چنین و چنان می‌گوید رفیق ساده شیرازی خود را تحمیق مینمود. البته اینجانب هرگز در نوشتگات سرپرسی سایکس تردید نمی‌کنم اما چون دیگران هم نوشته‌اند که واسموس در تنگستان نیز همین حقه بازیها را می‌کرد بعقیده من جریان به این ترتیب که گفته و نوشته میشود نبوده است والا واسموس بعداز جنک مجدداً به تنگستان نمیرفت و یا اگر هم می‌رفت کما کان مورد اطمینان و احترام واقع نمی‌گردید.

بموجب تحقیقات دقیقی که اینجانب شخصاً بعمل آوردم این خردکاریها مربوط به واسموس نیست بلکه از ریزه کاریهای زوگمایر و زایلر است که مأمور کرمان بودند. زوگمایر در موقع اقامت کرمان جسته و گریخته از اخبار و اصله

اینطور استنباط مینماید که آلمانها فاتح گردیده و ارتش آن دولت ، در میدان‌های مختلف متفقین را شکست داده‌اند زوگمایر در ارک ایالتی یکدستگاه ماشین سینما نصب و بدروغ همه روزه اخباری مربوط به فتوحات آلمان نشر می‌کند . یکی از هموطنان انگلیسی اینجانب که بلافضله بعد از فرار زوگمایر به کرمان وارد شده و دستگاه ماشین سینما را در ارک مشاهده کرده است این جریان را برای من توضیح داده و ظاهراً این موضوع بعد همه جا منتشر می‌شود و چون واسموس بیشتر از سایر رفقاء خود معروف بوده اغلب این واقعه را به او نسبت داده‌اند .

در همین اوقات یعنی از ۲۶ تا ۲۴ نوامبر ۱۹۱۵ اولین جنگ خونین تیسفون در گیر گردید و ژنرال توشنده انگلیسی ابتدا به ناصریه و سپس به کوت‌العماره عقب‌نشینی کرد . دریک چنین شرایطی ارتش بریتانیا با واحدهای نظامی بوشهر که وجود آنها در آنجا عاطل و باطل شده بود کمال احتیاج را داشت ، بعضی می‌گویند پس چرا با این‌نصف ستاد ارتش انگلیس از وجود اردوی بوشهر استفاده نکرد و واحدهای نظامی آنجا را به بین‌النهرین نفرستاد ؟ در پاسخ این قبیل خرده – گیریها باید گفته شود که هرگاه ارتش انگلیس بوشهر را تخلیه می‌کرد به احتمال قریب بیقین ایلات و عشاير جنوب ایران این مسئله را بضعف دولت انگلیس تعبیر و با طرفداران متحدهن همکاری می‌نمودند و حتی ممکن بود شیخ خزعل و طوایف بسیاری به آنها ملحق گشته لوله‌های نفت و سایر تأسیسات آبادان را از کار بیندازند . خوانین تنگستان بالاخره در تابستان سال ۱۹۱۶ با انگلیسها

توافق حاصل و ضمن عقد مصالحه نامه‌ای بهمان مبادله اسرا اکتفا نمودند و برخلاف سابق راجع به تخلیه بوشهر سخنی بمبیان نیاوردند واسموس که از انعقاد این مصالحه نامه راضی بنظر نمی‌رسید مکرر مجاهدین تنگستان را تحریک می‌کرد که دسته جمعی به بوشهر تعرض و با ارتش انگلیس زد خورد کنند و حتی حاضر شده بود که شخصاً در میدان جنگ شرکت نماید و فرماندهی قوا را بعده بگیرد اما خوانین تنگستان بعنوان اینکه ممکن است او در این گیرودار کشته و یا بدست انگلیسها اسیر گردد از انجام تقاضای او خودداری می‌نمودند ، در همان ایام اسرای انگلیسی از اهرم محرمانه بفرمانده اردوی انگلیس در بوشهر اطلاع دادند که واسموس نفوذ و اعتبار خود را تا اندازه‌ای از دست داده و مجاهدین مثل سابق تعليمات اورا انجام نمی‌دهند . بعضی می‌گویند که این موضوع واقعیت نداشته و اسرای انگلیسی برای استخلاص خود این تدبیر را بکار بسته‌اند تا ارتش انگلیس از بوشهر به تنگستان حمله نموده و آنها را از قید اسارت نجات دهد .

چند هفته بعداز توقف زندانیان فرمانده اردوی انگلیس برای زایر خضرخان پیغام داد که هرگاه اسرای انگلیسی را آزاد نکند چنین و چنان و اهرم را با خاک یکسان خواهد کرد . زایر خضرخان در جواب می‌گوید روزی که صدای گلوله یک سرباز انگلیسی بگوش برسد همه زندانیان بلا فاصله تیر باران خواهند شد و با این تدبیر از حمله اردوی انگلیس جلو گیری بعمل می‌آورد . حتی می‌گویند در حضور کسی که برای او پیام آورده بود دستور می‌دهد زندانیان را پای دیوار قلعه تیر - باران کنند و بواساطت چند نفر از ریش سفیدان محل از اجرای این

تصمیم منصرف میشود . در همین گیرودار مستر پتیگرو چون ضعیف - القلب بوده بتصور اینکه اورا تیرباران خواهد کرد دچار عارضه قلبی شده و همانجا جان بجان آفرین تسلیم می کند و جنازه او را بیرون قلعه بخاک می سپارند .

فرمانده اردوی انگلیس وقتی مطمئن شد که با تهدید و ارعاب کاری از پیش نمی رو د نقشه خود را تغییر داد و در صدد چاره جوئی برآمد .

مأذر اکونور محربانه برای او پیغام فرستاد که چند نفر سر باز مسلح با تجهیزات کافی بی خبر و بطور سری به اهرم بفرستد تا او و سایر زندانیان نیز غلتاً با تفنکچی های زایر خضرخان گلاویز گردیده آنها را خلع سلاح کنند و سپس نظامیانی هم که در خفا با هرم آمده قلعه را تصرف کنند .

فرمانده اردو با این پیشنهاد چون برای زندانیان خطر جانی داشت موافقت بعمل نیاورد و تصمیم گرفت بجای تهدید به تطمیع و تحبیب متول شود تا زایر خضرخان زندانیان را آزاد سازد . در اجرای این نقشه برای زایر خضرخان پیغام فرستاد که هرگاه زندانیان آزاد شوند او نیز متقابلا شانزده نفر از تنگستانی ها را که در بوشهر بازداشت می باشند مستخلص و از چایهای توقيفی اهالی تنگستان و دوهزار تومان پول شیخ حسینخان که ضبط ومصادره گردیده رفع تعرض خواهد کرد . سران مجاهدین پس از مشاوره بالاخره صلاح در این دیدند که با انگلیسها مصالحه کنند و تنگستانی ها اسرای انگلیسی و انگلیسها اسرای تنگستانی را به « سه بست » نزدیکی چغادک برده مبادله کردند

(برآی مزید اطلاع خوانندگان عین مصالحه نامه به نقل از کتاب فارس و جنک بین الملل در اینجا درج میشود . مترجم) :

این صلحناهه بموجب شرایط ذیل بین دولت فخیمه انگلیس و آقایان شیخ حسینخان وزایر خضر خان بصورت رسمیت واقع و امضاء و مبادله شد .

دولت انگلیس شروط زیر را قبول میکند :

۱- استرداد اسرای تنگستانی و دشتی که در جنک گرفتار شده اند که از آنجمله « خالو حسین دشتی » است و هر کس دیگر را که در دست دارند .

۲- استرداد « حاج علی تنگستانی » و اتباعش .

۳- مرخصی آلمانی ها که در بنادر خلیج فارس گرفتار شده اند یعنی قنسول و تاجر آلمانی با خانمش و طبیب آلمانی در بندر ریگ و سه نفر تاجر آلمانی که در بنادر دیگر گرفته اند .

۴- تحویل دادن چای توقيفی اهالی تنگستان که در بحرین ضبط شده است .

۵- پس دادن دو هزار تومان پول آقای « شیخ حسین خان سالار اسلام » که در بوشهر گرفته اند .

۶- افتتاح و آزادی راه بوشهر برای عبور و مرور عموم اهالی بخصوص اهالی تنگستان و عدم تعرض احدی نسبت به عابرین و راه شاهی مانند سابق راه احمدی باشد و تغییری در آن داده نشود و اگر در خاک احمدی یا تنگستان سرقتی واقع شود مأمورین دولت فخیمه انگلیس را حق مداخله نباشد تصفیه و پیدا کردن دزد حق کلانتران خاکی است

که از آن سرقت شده است.

آقایان سالار اسلام و «امیر اسلام» شروط زبر را تقبل نمودند.

- ۱- استرداد اسرای انگلیسی که هشت نفرند و دو نفرشان را بسبب ناخوشی آنها نظر بمقتضای عالم انسانیت مرخص کرده بودند.
- ۲- مسئولیت راه شاهی را در حدود خاک خود بعهده می‌گیرند
- که اگر مال التجاره گم بشود غرامت آنرا بدهند.
- ۳- حفظ خط تگراف را پس از تعمیر عهده دار هستند برای اقرار و قبولی شروط فوق، مصالحه نامه را امضاء کردیم. ۱۳۳۴ سربست — مشیله بو شهر.

محل امضای خوانین: زایر خضر خان. شیخ حسین خان — محل امضای ماژر تریور قائم مقام قنسول انگلیس در بوشهر.

تلاش و فعالیت و اسموس در ظرف سال دوم بهیچوجه با سعی و کوشش سابق او قابل مقایسه نبود و البته واسموس بخوبی می-دانست که اقدامات و تحریکات او اگر نتیجه‌ای برای دولت متبع او داشته باشد مسلماً طوایف و خوانین تنگستان را هم از هستی ساقط خواهد کرد. پس از پایان جنگ جهانگیر عملیات واسموس مورد تقدیر قرار گرفت و حتی مأمورین انگلیسی هم از اقدامات او تعریف و تمجید می‌کردند. واسموس به جبران خساراتی که به تنگستانی‌ها وارد کرده بود بعداز جنگ مجدداً به تنگستان رفت تا با عملیات عمرانی خدمتی به مردم تنگستان نموده باشد اما متأسفانه در اثر اختلافاتی که با بزرگان محل پیدا کرد از عملیات او نتیجه‌ای عاید نگردید و نقشه سودمند او به مرحله عمل در نیامد. واسموس به ایران و مردم این

کشور و ادبیات فارس علاقه فراوان داشت و بدیهی است این موضوع برای کسانی که به ایران نرفته و یا مدت کوتاهی در آن مملکت اقامت داشته و به آثار تاریخی و باستانی ایران سرسری نگریسته‌اند قابل قبول نمی‌باشد.

می‌گویند یکنفر اروپائی که مکرر تعریف و تمجید ایران را شنیده بود برای مدت کوتاهی به ایران رفت و پس از مراجعت گفته بود خرابه‌های تخت جمشید و مساجد اصفهان این اندازه‌ها قابل اهمیت و محیر العقول نیست که خاورشناسان و مستشرقین در اطراف آن بسط مقال وداد سخن داده‌اند. پر واضح است که هرگاه ادبیات فارسی مورد غور و مدققه کامل قرار بگیرد و این بجهة آثار تاریخی ایران بدقت بررسی شود هر آدم بی‌ذوقی هم مسحور فرهنگ و تمدن گذشته ایران واقع گردیده و مانند واسموس به ایران و ادبیات فارسی و تاریخ پر عظمت قدیم این کشور علاقه پیدا نخواهد کرد.

واسموس پیوسته دفتر قطوری با خود همراه داشته و اصطلاحات و امثاله فارسی را در آن یادداشت می‌کرده و هر وقت بدست دشمن می‌افتاده از همه چیز صرف نظر می‌نموده جز همان دفتر یادداشت که در نظر او فوق العاده گرانبها بوده وبهیج قیمتی آنرا از دست نمی‌داده است.

تحریکات و اقدامات واسموس طی دو سال اول جنگ بین الملل بالآخره به نتیجه نرسید و دولت ایران رسماً به نفع آلمان وارد جنگ نشد. ندرمایر و پرنس رویس و شاید واسموس اطمینان داشتند که ایران در شرایط موجود هرگز نخواهد توانست که با انگلیس و روس

یعنی دو همسایه زورمند خود وارد جنگ شود و سیاستمداران و رجال ایران عاقل‌تر از این هستند که علی‌العمیا با سرنوشت و مقدرات مردم مملکت بازی کنند. تنها امید مأمورین آلمان این بود که عده‌ای از ایرانی‌ها را منحرف و سپس افغانها را وارد به اغتشاش کنند تا باشورش مسلمانان افغانستان هندیها هم علیه دولت انگلیس قیام نمایند و دولت بریتانیا اجباراً از صحنه‌های جنگ باخترا متوجه حفظ هندوستان شود از مأمورین عالیرتبه آلمان تنها کسی که به جنگهای جبهه ایران علاقمند بود «مارشال فن در گلتز» آلمانی فرمانده ارتش ترکیه است که می‌گفت عده‌ای از ترکها باید با سر بازان روس که بعضی از نواحی ایران را اشغال کرده‌اند وارد زد و خورد شوند تا مسلمانان ایرانی هم بحمایت همکیشان ترک خود قیام و ارتش روسیه را با مشکلات گوناگون رو برو کنند.

ظاهراً افسر نامبرده نمی‌دانست که مردم ایران بهمان قرار که از سر بازان تزاری و تعدیات دولت روسیه متنفر می‌باشند به ترکها هم که در اعصار گذشته وبخصوص در دوره سلاطین صفویه گاه و بی گاه به ایران تجاوز کرده‌اند خوش‌بین نخواهند بود.

مدت جنگ هر چه بیشتر بطول می‌انجامید ایرانی‌ها از دولت آلمان و مأمورین اعزامی برلن بیشتر مأیوس می‌شدند چنان‌که تنگستانی‌ها هم با وجود این که بیش از حد تصویر تحت تأثیر مواعید و اسموس بودند بعدها حتی در زمان دستگیری مادر راکونور و توقيف او در اهرم به گفته‌های اسموس ترتیب اثر نمی‌دادند.

در همان ایامی که تیر و اسموس به سنگ خورد و تنگستانی‌ها متوجه شدند بجهت به تحریک این عنصر ماجراجو با انگلیسها و همسایه

зорمند خود درافتاده‌اند شیخ حسین دشتستانی محترمانه با مأمورین انگلیسی تماس گرفت و تقاضا کرد به تبعیت دولت بریتانیا درآید اما انگلیسها به تقاضای او ترتیب اثر ندادند.

یکی دو نفر از متقدین تنگستان نیز در بازداشتگاه با اکونور ملاقات نموده و ضمن صحبت متذکر شدند که آلمان و انگلیس در نظر آنها بالسویه اجنبی و بیگانه هستند و وطن پرست واقعی کسانی هستند که از حدود بیطری خارج نشوند.

در این گیرودار باز هم واسموس بیکار نمی‌نشست و مرتبًا به شیراز و کازرون می‌رفت. عده‌ای از شیرازیها هنوز گفته‌های اوراباور می‌کردند و ناصردیوان کازرونی هم کماکان بعقیده سابق باقی و می‌گفت در موقع فرصت از انگلیسها انتقام خواهم گرفت. در این موقع بی‌پولی، واسموس را بشدت در فشار گذاشته بود و خوانین تنگستان جز شیخ حسینخان چاه کوتاهی مثل پیش بی‌مضایقه به او کمک نمی‌کردند و او هم اضطراراً گوشنهشینی اختیار نمود.

کوت‌العماره در همین هنگام سقوط کرد و اگر واسموس پول و قدرت داشت اشکالات زیادی برای مأمورین انگلیسی بوجود می‌آورد.

در ماه ژوئیه چند روز بعد از استخلاص اسرای انگلیسی، زایر- خضرخان و عده‌ای از تنگستانی‌ها بخانه واسموس رفتند و چون گفته‌های او دروغ از آب درآمده بود او را بیاد فحش گرفتند. سلطانعلی مستخدم وفادار او می‌گوید: واسموس در مقابل ناسزا و بدگوئی خوانین سکوت اختیار کرد و خوانین هم او را بحال خود گذاشتند.

گفتار هشتم

شکست‌های جبران ناپذیر

بموجب تحقیقاتی که بعمل آمده و از طرف مقامات صلاحیت - دار نیز تأیید گردیده فعالیتهای واسموس و تحریکات وی نسبت بسقوط کوت‌العماره و شکست ارتش انگلیس تأثیر بسزائی داشته است .

کوت‌العماره در روز ۲۹ آوریل ۱۹۱۶ سقوط کرد و دوازده هزار نفر سرباز هندی و انگلیسی بدست قشون ترک اسیر شدند . این حادثه یکی از بزرگترین حوادث ننگینی است که ارتش انگلیس در شرق با آن رو برو بوده است . بقراری که گفته می‌شود دولت انگلیس حاضر بود دو میلیون پوند بحکومت عثمانی بپردازد و سلاح و مهمات جنگی اردوی بین‌النهرین را نیز به ترکها واگذار کند منوط براین که به انگلیسها اجازه داده شود به پایگاه او لیه خود مراجعت نمایند .

انور پاشا به این پیشنهاد تن در نداد و ترکها شهر را تصرف کردند و طولی نکشید که چهار هزار نفر از سربازان اردوی بریتانیا که هفتاد درصد آنها را سربازان انگلیسی تشکیل می‌دادند ، بنا بگفته سر آر نلدویلسن ، در نتیجه رنج و مشقت غیرقابل تحمل دوران اسارت

و خشونت و سختگیری ترکها، در خاک عرب جان سپردند. فرمانده قوای ترکیه که با نیروی بریتانیا مصاف می‌دادند فیلد مارشال فن در گلتز آلمانی بود و می‌گویند او و سایر آلمانی‌ها که زیر دست انجام وظیفه می‌کردند از طرز رفتار سربازان ترک نسبت بقشون شکست خورده انگلیس سخت عصبانی گردیدند و تا آنجا که ممکن بود از تعدیات ترکها جلوگیری می‌نمودند.

فیلد مارشال فن در گلتز در نوامبر ۱۹۱۵ از اسلامبول بعزم بغداد حرکت کرده بود و مأموریت داشت قوای انگلیس را در حوالی دجله درهم کوبیده سپس نیروی انگلیس و روس را نیز از خاک ایران خارج نماید.

ستاد ارتش آلمان معتقد بود که در صورت اشغال ایران از طرف قوای ترکیه بلا فاصله حکومت تهران الحاق خودرا بدولتهای مرکزی اعلام و افغانستان نیز از او تبعیت خواهد کرد و بالنتیجه هندوستان هم دچار هرج و مرج خواهد شد و منظور اساسی سیاستمداران برلن که همان برهم خوردن اوضاع هندوستان و سرگرم شدن دولت انگلیس در آن ناحیه است تأمین خواهد شد:

وینستون چرچیل در یکی از کتابهای خود که بنام بحران بزرگ جهانی تألیف کرده می‌نویسد:

آلمان در این هنگام چاره‌ای نداشت جز اینکه خط محاصره متفقین را از هم شکافته خودرا از ورطه و تنگنای خطرناکی که برای او بوجود آمده بود نجات دهد آلمانها چون در دریا نمی‌توانستند انگلیسها را شکست بدنهند ناچار بخشکی متوجه می‌شدند و تنها منطقه -

ای هم که نیروی زمینی آلمان بعقیده سیاستمداران برلن ، ممکن بود انگلیسها را شکست دهد همان منطقه آسیا بود . ستاد ارتش آلمان از نقطه نظر عملیات نظامی و سوق الجیشی در سال ۱۹۱۶ ، سعی و کوشش می کرد بدربایی سیاه و بحرخزر استیلا حاصل کند اما برای آلمان و هر دولت دیگری که در آن تاریخ با ترکیه متحد وهم پیمان بود اجرای این امر از نقطه نظر دیپلماسی اشکال فراوانی داشت .

فیلد مارشال فن در گلتز با اندیشه های دور و درازی وارد بغداد گردید و هنگامی که نقشه خود را با مشاورین نظامی در میان گذاشت متوجه شد که با دو مانع عظیم روبرو می باشد که هر یک بسهم خود در خود اهمیت است . افسر نامبرده برای رفع این دو محظوظ بزرگ تلاش فراوان کرد اما مرگ ناگهانی او آن بیچاره را از قید این زحمات بی نتیجه نجات بخشید . موانع دوگانه‌ای که به آنها اشاره شد اینکه ذیلا توضیح داده میشود :

۱- ترکها اصولاً نسبت بائتلاف با آلمان با نظر بدینی می - نگریستند و مخصوصاً از بعد از شکستی که در گالیپولی خوردهند مسئله پان تورانیزم را پیش کشیدند و موضوع هم‌کیشی و اتحاد مذهبی را کنار گذاشتند .

طبقات متنوره ترکیه در میان ملل اروپا به انگلیسی‌ها و فرانسویها بیشتر علاقمندند و بطور کلی از آلمانها اظهار تنفر می کنند و بدرفتاری و خشونت قوای ترکیه با اسرای کوت‌العماره هم علل وجهات دیگری داشته و از منبع دیگری سرچشمه می گرفته است .

۲- مانع بزرگ دیگر این بود که هرگاه قوای مسلح ترک وارد

ایران می‌گردید و اسلحه و مهمات از طریق ترکیه به ایران فرستاده میشد ایرانی‌ها به سائقه سوابق تاریخی دوش بدوش قوای انگلیس و روس با ترکها وارد جنک می‌شدند و مسلماً افغانستان هم همین رویه را پیش می‌گرفت و نقشه خیالی فن در گلتز نتیجه معکوس می‌بخشید.

واخر ۱۹۱۵ فن در گلتز به اتفاق یکی از افسران زیردست خود بنام کلنل بوب به کرمانشاه رفت تا با کلین و کانیتز و شونمان وزمام - داران حکومت موقعی و سران مهاجرین مذاکره و از نظریات آنها استحضار حاصل کند و تازه آنجا متوجه شد که پیشرفت قوای آلمان در ایران با چه مشکلات و موافع بزرگی مواجه خواهد بود . در این تاریخ قوای روسیه تزاری تا اندازه‌ای در ایران پیشرفت نموده و به فتوحاتی نایل شده و پادگان ژاندارمری همدان راشکست داده و قم و قزوین را نیز تصرف کرده و چند واحد نظامی هم در پایتخت و حوالی تهران مستقر کرده بودند .

تصرف شهر قم از نقطه نظر سیاسی حائز اهمیت بود زیرا قبل از این از سران حزب دموکرات که با آلمانها همراه بودند به اتفاق پرس رویس سپر آلمان در تهران از پایتخت به آنجا مهاجرت نموده کمپیه دفاع ملی را تشکیل دادند .

شهرستان قم مرکز فعالیت و جنبو جوش طرفداران متحده بود و هنگامیکه روسها قم را متصرف شدند این واقعه عکس العمل شدیدی بخشید و تا اندازه‌ای تبلیغات جاسوسان آلمانی را خنثی کرد . ناحیه غرب نیز تا کنکاور و روآندوز در تصرف نیروی روسیه تزاری بود و قوای ژاندارمری ایران که بنفع آلمان و علیه منافقین قیام کرده بودند فقط از

سلطان آباد تاصحنه را در تصرف داشتند.

فن در گلتز هنگام مراجعت به بغداد تصمیم گرفت جداً نقشه خود را نسبت با ایران بموقع اجرا گذارد ولی خیالات او جامه عمل نپوشید و رفتار فته متوجه شد که ایران بنفع ترکیه و آلمان وارد جنگ نخواهد گردید. سقوط کوت‌العماره و پیروزی ارتضی ترکیه در ناحیه مزبور مجدد آورا باین فکر انداخت که یک لشکر از سپاه عثمانی را بفرماندهی یکی از افسران آلمان بنام ریس بایران بفرستد تا شکست رئوف بیک را جبران نمایند.

اوآخر ژانویه ۱۹۱۶ چندسته از عشایر غرب بتحریک کانیتز آلمانی در حوالی همدان باروسها وارد جنگ شدند و کاری از پیش نبردند و کانیتز انتشار کرد. سقوط کوت‌العماره و شکست ارتضی انگلیس برای مأمورین آلمان خوش‌یمن نبود و در حقیقت نحوست داشت زیرا کانیتز بواسطه عدم اجرای نقشه‌های خود انتشار نمود و فن در گلتز نیز چندی بعد مریض شد و سرانجام در بستر بیماری جان سپرد. میگویند آخرین وصیت او به فن گلیخ معاون خود این بود که قوای ترک را در حوالی دجله تقویت و عملیات جبهه ایران را محدود کند. با مرگ فن در گلتز تمام آرزو و آمال ستاد فرماندهی آلمان بخاک سپرده شد زیرا ترکها از فن گلیخ جانشین فن در گلتز تبعیت نمیکردند و تنها حسن شهرت و لیاقت فقید نامبرده بود که ترکهارا بانجام تعالیم ستاد آلمان وادار نمینمود. در اینجا بی‌مناسب نیست تذکر داده شود که ژنرال مود انگلیسی هم پس از فتح بغداد در همان خانه‌ای که فن در گلتز مرده بود جان بجان آفرین

تسلیم کرد .

در هفتم مه که روسهای تزاری بسر کردگی ژنرال باراتف قصر شیرین را بمحیطهٔ تصرف درآوردند یک اردوی شش هزار نفری از ترکها در خانقین موضع گرفته بودند و هر قدر فن کلیخ اصرار کرد که با وجود تهدیدات ارتش روسیه ترکها از تقویت قوای خود در حوالی دجله انصراف حاصل نکنند ستابدار ارتش ترکیه بگفته او گوش نگرفت و ترکها اصولاً زاو و سایر افسران آلمانی که در خدمت دولت عثمانی بودند سوء ظن حاصل کردند .

نوزدهم مه انور پاشا با تجلیل فراوان وارد بغداد شد و بلا فاصله دستور داد دولشگر از قوای ترکیه بفرماندهی احسان پاشا بجهبه شرق منتقل و باروسها وارد زد و خورد شوند .

احسان پاشا ضربت شدیدی بقوای باراتوف وارد کرد و ترکهای نموده ژون قصر شیرین را متصرف شدند و از آنجا بسمت پاتاق پیشروی نموده و روز بیست و ششم همان ماه کرنده را از دست روسها خارج کردند . قزاقهای تزاری خرابی زیادی در کرنده بار آورده بودند و مردم بیچاره محل در نتیجه این زد و خوردها خسارت فراوانی دیدند . سپاه روس در مقابل حملات شدید احسان پاشاتاب مقاومت نیاورد و مرتب عقب نشینی کرد و در نتیجه روز اول ژوئیه ترکها وارد کرمانشاه شدند .

ستاد فرماندهی روسیه در این تاریخ هر اسان گردید و از دولت انگلیس تقاضا کرد چند واحد نظامی از ارتش بریتانیا که در پیرامون دجله مستقر شده است بکمک باراتوف بشتابد و ضمناً ایلات و عشایر

جنوب کرمانشاهم که بامأمورین بریطانیا مناسبات نیکودارند با جنگهاي محلی و پاراتیزانی از پیشرفت قوای ترک جلو کیری بعمل آورند دولت انگلیس باین تقاضا ترتیب اثر نداد زیرا عشاير جنوب کرمانشاه بهمان اندازه که نسبت بانگلیسها خوشبین بودند از روسها تنفرداشتند و علاوه بر این، سر فرماندهی ارتش انگلیس معتقد بود که پیشرفت قوای ترک به بیشتر بنفع متفقین تمام خواهد شد و هر قدر خط جبهه ارتش عثمانی طولانی تر شود شکست ترکها زودتر قطعیت خواهد یافت.

اقدامات فن گلیخ و سایر افسران آلمانی در این تاریخ به تبعیجه نمیرسید و ترکها بگفته آنها ترتیب اثر نمیدادند خاصه اینکه مقامات ترکیه نقشه اتحاد اسلام را ترک گفته و برای پیشرفت پان تورا نیزم تلاش میکردند.

قوای احسان پاشا پس از فتح کرمانشاه روسها را تعقیب و دهم ژوئیه همدان را تصرف نمودند و اردوی روسیه بعجله بقزوین عقب نشینی کرد. مقامات دیپلماتیک روسیه و انگلیس در تهران که از نزدیکی قوای عثمانی مستحضر شدند خود را بعجله برای حرکت از پایتخت آماده نمودند اما این تصمیم عاقبت الامر بموقع اجراء گذارده نشد زیرا ترکها متدرجاً متوجه شدند که تمدید و توسعه جبهه جنگ ایران با تاکتیکهای نظامی مغایر است و سرانجام نتایج شومی بیار خواهد آورد. در این تاریخ قوای احسان پاشا منحصراً به اعضای حزب دموکرات و مهاجرین و کارگردانهای کمیته ملی متکی بودند و هرگز تصور نمیکردند که دموکراتهای ایران هم روزی به مخالفت با آنها برخیزند همینکه ترکها متوجه شدند که خط جبهه بیشتر از حد انتظار توسعه یافته تصمیم

به عقب نشینی گرفتند اما سران مهاجرین با حسان پاشا تذکر دادند که هرگاه خواسته باشد مجاهدین ملی و افراد ژاندارم را در مقابل قزاقهای تزاری تنها گذارد مسئولیت هر نوع پیش‌آمدی بعده او خواهد بود و در این صورت بعيد نیست مجاهدین ملی که ازو عده‌های خلاف واقع آلمان عصیانی و مأیوس شده اند با نیروی ترک وارد جنگ شوند.

افسران ترک که از بغداد تا همدان پیشروی کرده بودند خوابهای طلائی گوناگون میدیدند که هرگز تعبیر نگردید و ترکهای عثمانی نتوانستند مثل قوای خونخوار چنگیز دامنه فتوحات خود را توسعه دهند. فصل پائیز بدون اینکه حوادث مهمی اتفاق بیفتد سپری گردید و زمستان هم با وجود اینکه برخلاف سال‌های سابق هوا فوق العاده سرد و غیر قابل تحمل بود گذشت و اواخر فوریه ۱۹۱۸ مرض و با درمیان اردوی ترکیه شایع گردید و عده‌کثیری را بهلاکت رسانید.

روز دوم مارس روسها ناگهان بیمقدمه ترکهای مورده حمله قرار دادند و ترکها بعجله همدان را تخلیه نمودند قزاقهای تزاری ترکها را تعقیب و قوای احسان پاشا مرتب عقب نشینی میکردند. روز یازدهم مارس کرمانشاه و سی و یکم مارس قصرشیرین نیز سقوط کرد و قوای بار اتف تا سرحد ایران ترکهای عقب زدند و در خاک عراق هم ترکها با ارتش ژنرال مود روبرو شدند. ارتش انگلیس فوای عثمانی را بوضع غیر قابل توصیفی در هم کوبید و در روز یازدهم ژنرال مود وارد بغداد شد.

مردم ایران از مخاصمات و زد و خوردگان خونین قوای عثمانی

وروس زیانهای هنگفتی دیدند و در نتیجه این جنگ و جدالهای دائم مجامعه و قحطی شدیدی که تا پایان جنگ بطول انحصار نواحی غربی ایران را بمحاطه انداخت و عده زیادی از نفوس بیکناه از گرسنگی جان سپردند.

ترکها بالاخره با آرزوی خود که استیلا بنواحی ماوراء قفقاز بود نایل گردیدند و نتیجه این زدوخوردهای خونین این شد که مردم ایران حقاً از همه بیگانگان تنفر حاصل کنند. انزجار و نفرت شدید امروز مردم ایران هم از خارجیها از همین حوادث اسف‌انگیز سرچشمه میگیرد و طبقه متنوره ایران انگلیسها را نیز در این قضایا بی‌تفصیر نمیدانداما این نکته را هم فراموش نباید کرد که هرگاه قوای ترکیه و روس در ایران با هم مصاف نمیدادند بغداد و موصل بدست متفقین نمیافتاد و دولتهای مرکزی اروپا مشکلات بزرگی در نقاط دیگر بوجود میآوردند.

مردم ایران نه فقط شاهد شکست و عقب نشینی ترکها بودند بلکه هزیمت قزاقهای تزاری را هم پس از انقلاب روسیه برأی العین مشاهده کردند و با وجود تحمل همه نوع سختی و مشقت که لازمه ایام بحرانی و غیر عادی میباشد باز خوشوقت بودند که نقشه استعماری دولتين عثمانی و روس بمرحله عمل در نیامده و خوابهای طلائی سیاستمداران پطرز بورغ و اسلامبول تعبیر نشده است.

از اوخر ۱۹۱۵ تا مارس ۱۹۱۷ نواحی غربی ایران صحنه کشمکش و مجادلاتی بود که دولتهای محارب اهمیتی فراوان برای آن قایل میشدند اما در نواحی جنوبی و همچنین در امتداد نوار سرحد

شرقی ایران نیز اتفاقاتی رخ میداد که اهمیت آن کمتر از حوادث و قضایای نواحی غرب نبود و فعلاً از توضیح قضایای آن بطور تفصیل خودداری و بالا. جمال‌متذکر می‌شود که پس از اقدامات تحریک آمیز زوگما و موقفیتهایی که نصیب او گردید ابلاط و عشاير بلوچستان ایران که آنها را طوابیف سرحدی مینامند علیه انگلیسها قیام کردند. برای اینکه دامنه آشوب بناییه بلوچستان انگلیس سرایت نکند ژنرال دایر انگلیسی بسر کوبی آشوب طلبان شناخت و چون سورشیان تا آن تاریخ و سایط نقلیه خودرو ندیده بودند از معدودی اتومبیل و موتور سیکلت که همراه عده ژنرال دایر بود بوحشت افتادند و در بازارها و قهوه خانه‌ها در اطراف این اختراع محیر العقول سخن میراندند. مردم بیچاره و بیخبر از همه جای سرحد بلوچستان مدتی گرفتار کشمکش انگلیس و آلمان بودند و یک روز شایع می‌شد که قریباً یک اردوی مفصل با تجهیزات کامل از سر بازان آلمانی ببلوچستان وارد می‌شود و با طرفداران انگلیس چنین و چنان می‌کند، روز دیگر وارد قریب الوقوع اردوی بزرگ بریتانیا منتشر می‌گردد و طرفداران آلمانها را سراسیمه و هر اسان می‌ساخت. این وضع تامد تی بهمین ترتیب ادامه داشت تا بالاخره موقیت نصیب ژنرال انگلیسی و طرفداران او گردید و کسانی که از آلمانها جانبداری می‌کردند تحت الشاع واقع شدند.

اوایل ۱۹۱۶ که انگلیسها در گالیپولی شکست خورده‌اندیم حوادث غیرمنتظره‌ای میرفت و احتمال داده می‌شد که عده زیادی در نقاط مختلف ایران علیه دولتین روس و انگلیس دست با اقدامات شدید بزنند. برای

جلوگیری از این پیش آمد دولتین نامبرده تصمیم گرفتندیک سازمان پلیس محلی تشکیل دهند که ظاهراً از حکومت مرکزی تعلیم بگیرد ولی در باطن سرو کاری با حکومت تهران نداشته باشد و ضمناً قرار شد که سازمان شمال تحت تعلیم روسهای تزاری و سازمان جنوب تحت اوامر مأمورین بریتانیا انجام وظیفه کند.

چون در صورت ظاهر لازم بود که حکومت مرکزی هم با تشکیل این سازمان موافقت بعمل آورد کابینه سپهسالار که از طرفداران جدی روسیه بود روی کار آمد و اعضای کابینه که بیشتر از طرفداران متفقین بودند با انجام این امر مخالفتی نداشتند اما نسبت با مضار و مبادله مقاوله نامه مربوطه اینقدر ممکن نبود و فردا کردند که سرانجام بضرر آنها تمام شد و ناگزیر همگی از کار استعفا نمودند.

توضیح آنکه امضای این قرار داد تا مدتی بتأخیر افتاد و بالاخره در روزی که مصادف با عقب نشینی قوای روس بقزوین بود، پیمان با مضار رسید. خبر پیشرفت قوای ترک و مجاهدین ملی در نواحی غربی که در طهران شایع شد کابینه سپهسالار از ترس افکار عمومی سقوط کرد و کابینه های بعدی هم سازمانهای نظامی شمال و جنوب را برسیت نشناختند.

تشکیل پلیس جنوب ایران بعده سرپری سایکس محول گردید که در جنگ افریقای جنوبی شهرت بسزائی کسب کرده بود و چون از ۱۸۹۸ تا ۱۹۱۳ بسمت کنسول در کرمان و سیستان و سپس هشت سال متوالی با همین سمت در مشهد انجام وظیفه کرده بود باوضاع ایران

و مردم آنجا آشنائی کامل داشت سرپرسی سایکس فرماندار نظامی سوتامپتون بود که بسمت‌ژنرال کنسول ترکستان چین انتخاب شده و در اثنای همین مأموریت بود که در ژانویه ۱۹۱۶ باو دستور داده شد بیدرنگ برای مذاکره در پیرامون امر مهمی روانه دهلي شود.

سایکس به دهلي رفت و در آنجا باو گفته شد که بفرماندهی پليس جنوب ايران منصوب گردیده ولی ظاهرا او را انسیکتور ژنرال يا مفتش کل خطاب خواهند کرد او باستی فورا عازم ايران شود وقوائی از پليس محلی مرکب از یازده هزار سواره و پیاده تشکیل داده نظم و آرامش شهرهای جنوبی ايران را تأمین کند. سایکس مأمور بود که نظم و انضباط را در قوه جدید التاسیس از هرجهت تقویت کند تا افراد پليس جنوب مأموریتهای محوله را بی چون و چرا و بنحو احسن انجام دهند. شاید بعضی باور نکنند که ژنرال سایکس برای انجام این مأموریت خطیر فقط با سه نفر افسرانگلیسی و سه نفر درجه دار و بیست و پنج سواره‌مندی روانه ايران شده و قورخانه مأمورین نامبرده تنها از یک عراده توب کوهستانی و یک دستگاه توب مسلسل تشکیل گردیده بود. سایکس در ماه مارس وارد بندر عباس شد و در ظرف بیست و چهار ساعت پنجاه و سه تن سرباز استخدام نمود و بلا فاصله با تشریفات خاصی پرچم اداره پليس را برافراشت.

خدمات سایکس در این مأموریت و اقدامات نظامی او همه کسانی را که اورا فقط برای کارهای دیپلماسی یا مأموریتهای انتلیجنس سرویس مفید و مؤثر میدانستند بحیرت انداخت. سایکس در ظرف چند هفته عمل نثبت کرد که برای انجام مأموریت های نظامی هم دارای نبوغ فوق العاده-

ایست و نسبت به انجام امور دیپلماسی نیز مخصوصاً در کشورهای مشرق زمین یکه و بیهمتا میباشد سایکس درژوئیه کرمان را متصرف و در ماه اوت در شهر یزد مستقر گردید. در یازدهم دسامبر برای همکاری با اردوی روسیه تزاری که در اصفهان بود وارد پایتخت صفویه و یازدهم نوامبر با شاهزاده فرمانفرما والی جدید فارس و اردشیر از شد. شاهزاده فرمانفرما بکی از از افراد خاندان سلطنتی قاجاریه بود که همه به لیاقت و کفایت او اعتراف داشتند و سایکس وجود چنین والی با کفایتی را مغتنم شمرد و بلافاصله پس از ورود بشیر از به افراد ژاندارمری محل ابلاغ کرد که باید خود را تابع اداره پلیس جنوب بدانند و در تشکیلات جدید انجام وظیفه کنند. اکثریت اعضای اداره ژاندارم-ری با این ترتیب موافقت بعمل آوردند و عده معدوری هم انجام این امر را با شئون و حیثیات خود مناسب ندانسته بمخالفت برخاستند.

در همین او از مجاهدین ملی کازرون بقيادة ناصر دیوان به تشکیل اداره پلیس جنوب اعتراض نمودند و با افراد این سازمان وارد زد خوردند. تشکیلات پلیس جنوب را بالاخره دولت ایران در مارس ۱۹۱۷ بر سمت شناخت تا دستاویزی برای مخالفین باقی نماند و ایران صحنه جنگهای داخلی واقع نشود.

حکومت هندوستان تا آوریل ۱۹۱۷ نسبت بحمل مهمات و مواد جنگی برای پلیس جنوب امساك می‌ورزید ولی از آن تاریخ بعد بی‌مضایقه با سلاحهای گوناگون، پلیس حنوب را تقویت می‌کرد و بی‌چون و چرا در خواسته‌ای سایکس را بغوریت انجام میداد. هنگامی که اسلحه

و مهمات باندازه کافی تأمین شد، سایکس بیک تیپ در کرمان و بیک تیپ در قارس و بیک هنک در بندر عباس مستقر ساخت.

مقامات تهران و دولت‌های وقت هر یک بنوبه خود با ادامه این وضع مخالفت میکردند و میگفتند: چرا بیک قوه خارجی در داخله مملکت با این ترتیب تشکیل گردیده است؟ ولی با وجود این پلیس جنوب همچنان بکار خود ادامه داد تا سال ۱۹۲۱ که بنا بپارهای مقتضیات منحل گردید و افسران هندی و انگلیسی با وطن خود مراجعت نمودند پلیس جنوب نه بعنوان اشغال و تصرف نواحی جنوبی، بلکه برای استقرار امنیت آن نقاط تشکیل گردیده بود.

نظم و انضباطی که در میان افراد این سازمان حکم‌فرما شده بود برای مردم مملکت سابقه نداشت و بدیهی است دولت بریتانیا در این‌مورد مخارج هنگفتی متحمل شد و غرض اساسی از تشکیل این قوه نظامی این بود که از اقدامات تخریبی و تحریکات دول مرکزی اروپا در اثنای جنگ جلوگیری بعمل بیاید.

اینکه جریان قشونکشی دولت عثمانی در ایران و تشکیل اداره پلیس جنوب توضیح داده شد بی‌مناسب نیست حواتی هم که به پیش آمدهای ناگوار ۱۹۱۶ منتهی گردید برای خواندنگان گرامی نوشته شود.

پیش از اینکه بقیه داستان و اسموس و سرانجام مأموریت او توضیح داده شود لازم است شمه‌ای نیز راجع به ندرمایر و هیئتی که با او عازم افغانستان بودند بنویسیم. درسابق گفتیم که این هیئت در اوت ۱۹۱۵ وارد هرات شدند و اینک در تکمیل مطالب سابق باید اضافه شود که

اعضای این هیئت را شش نفر آلمانی و سه نفر ترک و دو نفر هندی تشکیل میدادند و ضمناً صفت نفر تفنگچی محلی نیز از آنها محافظت بعمل میآوردند.

هنوز نیمساعت از ورود این عده بخاک افغانستان نگذشته بود که چند نفر از مأمورین محلی از چگونگی اطلاع حاصل کرده آنها را مورد تعقیب قراردادند. مأمورین نامبرده کاری از پیش نبرده و از تعقیب ندرمایر و همراهان او انصراف حاصل نمودند ندرمایر چون بدون اجازه و اطلاع قبلی امیر افغانستان وارد آن کشور شده بود بیم آن داشت که مبادا غفلتا بدست مأمورین محلی بیفت و افغانهای بیخبر از همه جا که آشنا به اصول بین المللی نیستند او و همراهانش را دردم بهلاکت برسانند. برای جلوگیری از همین پیش آمد، ندرمایر، در حرکت بسوی کابل تسریع میکرد و باندازه ای عجله و شتاب داشت که چند رأس از اسبها سقط شدند و چندین نفر از تفنگچیهای ایرانی هم که از این وضع بستوه آمده بودند بخاک ایران مراجعت نمودند و علاوه دو نفر از آلمانها هم به ذو سلطنت ایرانی شدیدی مبتلا شدند.

ندرمایر هنگامیکه با آبادیهای محل نزدیک میشد هنديهارا که مسلمان بودند جلو میفرستاد تا پیشاپیش اذهان عمومی را برای پذیرائی یک عده غیر مسلمان آماده و مهیا نماید.

ندرمایر در یادداشت‌های خود مینویسد: «در این مسافت بما خیلی بدگذشت وهر آن ما منتظر همه گونه پیش آمد خطرناک بودیم و هر گز انتظار نداشتیم که سرانجام بمقصد رسیده و با امیر افغانستان ملاقات نموده مأموریت خور را به انجام برسانیم. کمیابی آذوقه و فقدان آب

اعضای هیئت را بزحمت انداخته بودو هر آب باریک و سبزه ناچیزی را
بجای حوض کوثر و درخت طوبی میگرفتیم.»
بقراریکه ندرمایر مینویسد حوالی هرات بالاخره مأمورین محلی
همه اعضای هیئت را متوقف میسازند و سرانجام یکنفر از طرف والی
شهر باندرمایر ملاقات نموده باو خیر مقدم میگوید.

ندرمایر اضافه میکند «همینکه معلوم شد در شهر از ما با احترام
پذیرائی میکنند نگرانی و اضطراب اعضای هیئت مرتفع گردید و پس از
آنکه مناره های مساجد هرات از دور پدیدار شده همگی لباسهای خود را عوض
کرده سرو صورت را آرایش دادند و ضمناً برای اینکه ورود هیئت در
لحظه اول ورود جلب توجه کند من و سایر آلمانها همگی زره بر قن
کرده و کلاه خود بر سر گذاشتم تا با هیمنه و طمطراف وارد شویم»
والی هرات از ندرمایر و همراهان پذیرائی میکند و چون نامبرده
مدعی بوده که از طرف خلیفه حامل پیامی برای امیر افغانستان است، والی
هرات و سایر مأمورین محل هم از آن جایی که افغانها عموماً از فرقه تستندند
با اعضای هیئت بادیده احترام مینگرن و لی ضمناً از طرح مسائل سیاسی
خودداری مینمایند و فقط بهمین نکته اکتفا میکنند که آلمان ناکنون بخاک
افغانستان تعرض نکرده و آزادی مردم این کشور را بمخاطره نیانداخته در
صورتیکه دولت انگلیس مکرر با افغانستان دست اندازی نموده و جان
ومال مردم آنجا را در معرض تهدید قرار داده است.

همین یک جمله برای ندرمایر و سایر آلمانها کافی بود که حد اکثر
استفاده را نموده و مأمورین محلی را علیه انگلستان تحریک نمایند.
ندرمایر شمه ای از وضع سوق الجیشی شهر هرات و اقداماتی که برای

تحکیم موقعیت دفاعی آن بایستی بعمل بیايد با والی گفتگو و والی از نظریات و راهنمایهای او اظهار امتنان کرد.

چند روز بعد یکی از آلمانها بنام پاچن در شهر هرات توقف کرد و ندرمایر و سایرین روانه کابل شدند.

پس از رودبکابل در باغ با بر که یکی از باغات بزرگ و معروف شهر است سکنی گرفتند. با بر او لین سلطان بزرگ مغولها است که هندوستان را بحیطه تصرف در آورد و چون مقبره او که از سنگ مرمر ساخته شده در همین باغ است آنجا را باغ با بر مینامند.

در این هنگام پادشاه افغانستان امیر حبیب الله خان معروف بود که با قدرت کامل در مملکت خود سلطنت میکرد. مردم افغانستان از امیر حبیب الله خان ترس و وحشت بسیار سابقه ای داشتند زیرا اوی مخالفین خود را بکیفر های سخت میرسانید مثلا بعضی را شمع آجین و برخی را زنده بگور میکرد و عده ای را در دیگ آب جوش میانداخت. در دوره حکمرانی امیر حبیب الله خان نفسها در سینه خفه شده بود و کسی را یار ای آن نبود که با امیر بمخالفت برخیزد و یا اوامر و تعالیم او را سرسری تلقی نماید. مردم افغانستان در آن ایام با وضع دنیا واقف و آشنا نبودند و از سیاست بین المللی چیزی در ک نمیکردند اما امیر تا اندازه ای از وقایع و قضایای سیاسی با اطلاع بود سود و زیان اقداماتی را که بایستی بعمل بیايد بخوبی تشخیص میداد.

امیر حبیب الله خان از هدف نهائی انگلیس و آلمان اطلاع داشت و بخوبی میدانست که چگو نهاز رقابت این دو حریف زور مندو سر سخت

بنفع خود استفاده کند. بیشتر از هدایای ارسالی قصر آلمان از میان رفته بود و امیر برای پیامهای که ندرمایر از طرف امپراطور آلمان و خلیفه عثمانی باو ابلاغ کرد ارزشی قابل نشد. امیر حبیب الله خان به نایب‌السلطنه هندوستان قول داده بود جانب بیطری را که بنفع دولت انگلیس است از دست ندهد اما در عین حال هم میدانست که طرفداری از نظریه دولت بریتانیا موقعیت و نفوذ او را در افغانستان بخطرخواهد انداخت و بعد ها ممکن است حکومت هندوستان از همین پیش آمد انتفاع حاصل کند. از همین نقطه نظر در موقع ورود ندرمایر و همراهان او بخاک افغانستان یک سیاست دوجانبه اتخاذ کرد و ابتدا دستور داد از مأمورین اعزامی آلمان در باغ با بر بعنوان میهمان پذیرائی بعمل بیاید و همینکه مدت اقامت ندرمایر و سایر همراهان در باغ با بر بطول انجامید و مأمورین افغانستان بتقاضای او برای ملاقات امیر ترتیب اثر ندادند و موضوع را بطرفره و تعلل برگذار کردند ندرمایر متوجه شد که اعضای هیئت محترمانه در باغ با بر زندانی هستند. ندرمایر از این وضع خسته و ضمناً مریض و بستری شد و یک پزشک ترک از طرف دولت افغانستان بمعالجه او پرداخت ندرمایر بوسیله همین پزشک با خارج تماس گرفت و باوگفته شد که امیر حبیب الله خان از طرفداران جدی انگلیسهاست ولی در باریان کابل بیشتر از دولت آلمان جانبداری میکنند. ندرمایر همینکه دید اقدامات او برای ملاقات با امیر و سایر مقامات صلاحیت دار افغانستان بنتیجه نمیرسد اعتصاب غذا کرد و چون با امیر خبر دادند او حاضر شد که مأمورین آلمان را در آتیه نزدیکی پذیردوچگونگی را در دهم اکتبر به ندرمایر اطلاع داد.

در روز موعود امیر بارعام داد و در حاليکه لباس فاخر نظامي برتن داشت و جمعی از رجال و بزرگان افغانستان واقوام و بستگان او در مجلس حضور داشتند ندرماير و همراهان را احضار کردو مدتی با آنها بمذاکره پرداخت. امیر در این مجلس کمتر لب بسخن گشود و بيشتر با ظهارات حضار گوش میگرفت و میکوشید تا آلمانها را تحت تأثير قرار داده و مجدوب و مرعوب نماید. چندروز بعد مجدداً ندرماير و همراهان را بنهائي احضار کرد و صراحتاً اشكالات خود را برای اعضای هيئت توضیح داد و متذکر شد که چون افغانستان در جوار هندوستان واقع شده خواهونخواه تحت نفوذ مأمورین انگلیسي هندوستان میباشد و موقعیت جغرافیائی کشور اجازه نمیدهد که اولیای افغانستان قدمی بر علیه حکومت هندوستان بردارند و ضمناً از توقيف اعضای هيئت اظهار تأسف و در عین حال آزادی آنها را اعلام کرد.

امیر حبیب الله خان شرح م الواقع را بنا ي سلطنه هندوستان اطلاع داد و با خاطر نشان ساخت که اقدامات او در این مورد به مصلحت هند و افغانستان بوده است. امیر در همین تاریخ سران عشایر و ایلات افغانستان را برای مذاکره در اطراف امر مهمی احضار کرد و تردیدی نیست که میخواست نظر بزرگان قوم را در این مورد استفسار و در صورت اقتضا بجانبداری آلمان قیام نماید.

ندرماير نیز فرصت را از دست نداد و بلافاصله بادر باریان و امرای افغانستان تماس گرفت. نصر الله خان برادر امیر حبیب الله خان با دولت انگلیس میانهای نداشت و از سال ۱۸۹۵ که بطور رسمی با انگلستان مسافرت کرده بود و انگلیسها آنطور که او انتظار داشت از او پذیرائی

نکرده بودند با مأمورین انگلیسی مخالفت مینمود . در میان فرزندان امیر حبیب الله خان یکی که از همه بیشتر لیاقت واستعداد داشت امان . الله خان(پادشاه اسبق مخلوع) بود که همواره از مداخلات نا روای حکومت هندوستان اظهار شکایت میکرد و اکثر درباریان مهم و معتبر نیز با نظریه او همراه بودند اما با این وصف از هیچیک از آنها بواسطه مراقبت شدید و سختگیری امیر حبیب الله خان کاری ساخته نبود و این جمع بهمان صحبتهای درگوشی و تصدیق گفته های ندرمایر اکتفا می - کردند.

ندرمایر و همراهان او در این تاریخ از آزادی کامل برخوردار بودند و با هر کس که میخواستند تماس میگرفتند و ضمناً در کارهای تسليحاتی و تحکیم پایگاههای نظامی منجمله استحکامات تنگه خیر اظهار نظر میکردند و امیرهم تا آنجا که بسیاست هندوستان و منافع آن کشور زیانی وارد نشد با ظهارات آنها ترتیب اثر میداد و تعليمات نظامی هیئت را بموقع اجرا میگذاشت . هنگامی که سران عشاير در کابل اجتماع کردند ندرمایر به فعالیت پرداخت و تا آنجا که مقدور بود اذهان آنان را نسبت به دولت انگلیس مشوب و نظریه هر یک را جلب کرد و بلاشبه جنگ سوم افغانستان که با خونریزی و جنایات سنگینی همراه بود نتیجه اقداماتی بود که ندرمایر در همین موقع بعمل آورد.

لارڈ کرزن سیاستمدار معروف انگلستان هم جنگ سوم افغانستان را نتیجه توطئه ندرمایر میداند و بعقیده نویسنده شاید امیر حبیب الله خان در این توطئه شرکت نداشته و اقدامات مقدماتی را بنفع افغانستان

میدانسته است.

تا قبل از قراردادیکه بعد از جنگ سوم افغانستان میان دولتين محارب انعقاد یافت استقرار روابط خارجی افغانستان با سایر کشورها موکول بجلب موافقت هندوستان بود واز آن پس افغانستان در روابط خارجی خود با سایر دول آزادی کامل بدست آورد اما ضرر بزرگی هم که از این جنگ عاید افغانستان شد این بود که حکومت کابل از کمک های نقدی و ذی قیمت ماهیانه هندوستان محروم گردید و دولت انگلیس بعداً از پرداخت کمکهای نقدی که تعهد کرده بود استنکاف کرد.

ندر ماير واعضای هیئت هروقت بیاد مراجعت بوطن میافتدند از بیم بخود لرزیده و متوجه میشدند که با فقدان وسائل بعجب کار خطرناکی دست زده اند. تلاش و تقلاي ندر ماير به نتیجه نرسيد و افغانستان به هندوستان حمله نکرد و با انگلیس وارد جنگ نشد. ندر ماير وضع را که چنین دید تصمیم گرفت آخرین تیری را که در ترکش است مورد استفاده قرار دهد و برای اجرای این منظور از امیر حبیب الله خان تقاضای ملاقات کرد ضمن ملاقات با او گفت آیا بالاخره امیر بازهم با وجود سقوط کوت العماره و پیشرفت قوای ترک در ایران از جنگ با انگلیس خودداری خواهد کرد. امیر در جواب او چیزی نگفت و با چشم انداز خیره باونگریست و در حقیقت اظهار تعجب کرد که چرا ندر ماير تا این اندازه اورا گول و کودن تصور میکند ندر ماير وقتی دید حکم جهاد خلیفه عثمانی و وعده های گوناگون امپراتور آلمان هیچیک در امیر مؤثر نیفتاده از او تقاضای مرخصی کرد و گفت پس اجازه بدھید اعضای هیئت از افغانستان مراجعت کنند و خود من فقط تا مدتی کوتاه در اینجا باقی خواهم ماند و سپس با کسب اجازه مرخص

خواهم شد. امیر در پاسخ گفت برای ماندن شما مانعی نمی‌بینم ولی اگر این آقایان آلمانها رفته و حادثه غیرمنتظره ای در هندوستان اتفاق افتاد شما تنها کافی نخواهید بود که دولت افغانستان شما را بعنوان توان بنایب‌السلطنه هندوستان تقدیم کند و شاید سایر آقایان هم برای جبران حوادثی که در آنجا رخ میدهد مورد نیاز باشند و در پایان اظهار داشت اگر قرار است حرکت کنید همگی با هم بروید و لازم نیست شما تنها در خاک غربت بمانید. ندر ماير تعظیمی کرد و از حضور مرخص شد. لزوماً متذکر می‌شود که در این تاریخ صد نفر اطربیشی که از میدانهای جنگ ترکستان فرار کرده و با افغانستان رفته بودند با ندر ماير همکاری می‌کردند ولی چون از اطربیشی ها کاری ساخته نبود امیر با توقف آنها ممانعتی بعمل نیاورد.

بیست و یکم مه ۱۹۱۶ همراهان ندر ماير کابل را ترک گفته و خود او پس از اینکه تاج گلی بر سر قبر ژاکوب گماشته خود که در آنجا بدروز زندگی گفته بود گذاشت با عجله با آنها پیوست.

ندر ماير برای مراجعت طرح زیر را تهیه و دستور اجرای آن را صادر کرد. پاچن که قبل از دره رات مانده بود، قرار شد فوراً با یاران رفته و از آنجا روانه بغداد شود. وایت هم به غزنی و قندھار و بعد به تیوره واقع در جنوب غربی افغانستان برود و تاوصول دستور ندر ماير در آنجا توقف کند چند تن تقنیکچی محلی هم برای جلوگیری از پیش آمد های غیرمنتظره با این دو نفر حرکت کردند و ضمناً خود ندر ماير و هنریک و روهر و واگنر نیز تصمیم گرفته که از هندوکوش به ترکستان افغانستان بروند در اینجا هنریک و روهر سایرین را ترک گفته و از اتفاقات پامیر

گذشته و عازم چین شوند. واگنر نیز چند روزی در مزار شریف توقف نمود و از آنجا بسمت هرات رفت تا بعدا از طرف ندرمایر با دستور لازم داده شود.

ندرمایر در محلی بنام شبرغان همراهان خود را ترک گفت و از طرف مرز ایران وروسیه وارد خاک ایران شد.

مأمورین نامبرده هر یک طبق دستوریکه با آنها داده شد حرکت نمودند و بعضی بدون برخورد با محظوظ مهمی بمقصد رسیده برخی هم در راه بامشکلاتی چند روبرو شدند مثلًا پاچن که قرار بود از هرات با ایران و از آنجا به بغداد برود از سرحد ایران و افغانستان که گذشت در حوالی تربت حیدریه دستگیر گردید و از طرف مأمورین ایران در ژوئیه ۱۹۱۶ به روسها تحویل داده شد. وایت هم بهر ترتیبی بود خود را به تیوره رسانید و سپس بمحض دستور ندرمایر عازم کرمان شد اما او اخر اوت ۱۹۱۶ در محلی بنام سده دستگیر گردید ندرمایر در باد داشتهای خود مینویسد در محل نامبرده چند تن هندی که با وایت همراه بودند در حین زد و خورد کشته شدند و خود وایت هم که در اثر ذوسنطاریای مزمن به ضعف شدیدی دچار گردیده بود بزندان افتاد و مأمورین با کمال بی رحمی با او رفتار و حتی او را غل وزنجیر کردند که از عمر که نگریزد.

هنتیک و روهر در انجام مأموریت محوله با اینکه خالی از اشکالات فراوان نبود توفیق حاصل نمودند و مقارن با پایان جنگ بشانگهای رسیدند.

ندرمایر و واگنر در امتداد جاده ای در حرکت بودند که با اردوی سر بازان تزاری فاصله زیادی نداشت و جاسوسهای روس در همه جا

پرآکنده شده بودند.

فرماندار مزار شریف کرسی نشین ترکستان افغانستان از آنها کمال پذیرائی را بعمل آورد و ضمناً بندرمایر اطمینان داد تا هنگامیکه در خاک افغانستان است احدي باو تعرض نخواهد کرد.

مسلمانهای محل میگویند پس ازو اقعئه جانسوز کربلای معلی شتری جنازه حضرت علی را از نجف باینجا انتقال داده وجسد مطهر در آنجا بخاک سپرده شده است وبهمن مناسبت آنجا را مزار شریف میگویند. بهر حال ندرمایر و واگنر از مزار شریف بیلغ رفتند که سابق یکی از بلاد معتبر و آباد بوده و بوسیله سپاهیان مغول خراب و ویران گردیده و تا با مرور هم نسبت بترمیم خرابیهای واردہ اقدامی بعمل نیامده است. در ناحیه ای بنام سرپل ندرمایر از واگنر جدا شد و مجدداً به شبرغان مراجعت کرد.

واگنر در این حوالی مدتی تلاش و فعالیت کرد و بعد باز از حوالی فلات ایران عازم هرات شد و چون مدتی گذشت و از ندرمایر خبری نشد بخيال اينکه بدست دشمن افتاده و کشته شده است همراهان خود را برداشت و از همان راهی که پاچن رفته بود عازم مراجعت شد. اين عده چندی بعد در حوالی طبس هنگامیکه در یک کلبه دهقانی استراحت کرده بودند از طرف چند نفر مأمور مسلح محاصره شدند.

واگنر و همراهانش چون چاره ديگري نداشتند دو سه ساعت با مأمورین محلی زد و خورد نمودند اما همگي بغیر از خود او در آنجا دستگير گردیدند. واگنر بهر ترتibi که بود از اين معمر که جان بسلامت

دربرد و سپس خود را بطهران و از آنجا بکردستان و بعد به تر کیه رسانید.

ندرمایر با تفاوت یکنفر ایرانی که صداقت و وفا داری او را در یاد داشتهای خود میستاید و یک قبضه تفنگ و چند عدد فشنگ و یک بلندچی تر کمن بصرهای قره قوم رسید. شرح فعالیتهاي نامبرده در این حدود از حوصله این کتاب خارج است و بهمین مطلب اکتفا میشود که وی با ریش حنابسته وزلفهای بلند بصورت یکی از دراویش ایران در آمده بود و همه حتی اشخاص کنجهکاورا باشتباہ میانداخت.

تنها چیزی که در اینحوالی خیال ندرمایر را پریشان می ساخت بی پولی بود و برای رفع این محظوظه وی با همان شکل وقواره ایکه در بالاگفته شد خود را به مشهد رسانید و با یکی از آشنایان محلی تماس گرفت و پس از تهیه وجوه کافی از بیراهه بسمت گنبد قابوس و از آنجا به شاهروд رفت. سرانجام ندرمایر به تهران رسید و زومر کاردار سفارت آلمان وسائل زندگی اورا فراهم کرد لیکن وی مدت زیادی در تهران نماند و همینکه تجدید قوا نمود و انگلیسهای مقیم تهران از ورود او خبر دار شدند پایتحت ایران را ترک گفت.

ترکهادر این تاریخ همدان را متصرف شده بودند و ندرمایر برای اینکه خود را بقرارگاه ارتش ترک برساند بسمت همدان عزیمت کرد و در راه با عده ای از اشرار محلی مصادف شد و پس از اینکه از عمر که جان بسلامت دربرد بالاخره خود را بمرکز ستاد فرماندهی ترک رسانید داستان فعالیتهاي ندرمایر در اینجا بیان میرسد و پس از اینکه قوای

ترک از همدان به کرمانشاه عقب نشینی کردند ندرمایر نیز روانه کرمانشاه شد و در آنجابود که با دستورداده شد بیدرنگ آلمان مراجعت و گزارش عملیات خور را مستقیماً با امپراطور تقدیم نماید. ندرمایر دو هفته مهمان امپراطور بود و ضمنن یکسی از ملاقاتها باو خاطرنشان ساخت تا هنگامیکه روسیه با متفقین همراهی میکند و دست از جنگ نکشیده ایجاد اغتشاش و شورش در افغانستان امری محال و ممتنع بنظر میرسد و ضمناً از امپراطور تقاضا کرد اجازه داده شود وی مجدداً بمیدان جنگ فرانسه عزیمت و خود را به لشکر مربوطه معرفی کند و دیگر او را بکشورهای خاور نفرستند امپراطور بزرگترین مدالهای نظامی آلمان را بندرمایر اعطا کرد و گفت اگرچه تو در انجام مقصود که همان تحریک افغانستان علیه انگلیس است توفیق حاصل نکرده اما تو و واسموس با عملیاتی که انجام دادید یکسال تمام از سقوط بغداد جلوگیری کردید و سقوط کوت العماره و شکست ارتش انگلیس بیشتر نتیجه تلاش و کوشش شما دونفر میباشد ندرمایر در یادداشت‌های خود مینویسد امپراطور با تقاضای اوراجع بعلم ماموریت شرق موافقت بعمل نیاوردو بالاخره بمحب دستور امپراطور بکمک قوای ترکیه که مشغول سرکوبی اعراب متمرد بودند شتافت و در همین مأموریت بود که بعد ها معلوم شد رهبری ترکها را ندرمایر و راهنمایی اعراب رالارنس معروف عهده داربوده اند و سر بازان ترک و اهراب مسلح در حقیقت مهره های بی اراده ای بوده اند که بفرمان این دو حریف سر سخت بحر کت در میامده اند.

پس از پایان جنگ ترکیه و اعراب، ندرمایر آلمان مراجعت نمود و بمیدان جنگ فرانسه رفت و در آن ایام بحرانی و خطرناک که ارتش

آلمان با مقاومت و حملات شدید متفقین رو برو بود ندرمایر در جنگ شرکت داشت و شاهد شکستهای جبران نا پذیر آلمان بود.

ندرمایر وقتی دید که تلاش و فعالیت آلمان به نتیجه نرسیده بغایت نا امید و مأیوس گردید واژوقتی هم که او از ایران مراجعت کرد وارتش ترکیه از آن کشور خارج شد همه نقشه های آلمان در ایران نقش برآب گردید و زایلر وزوگمایر و گریسنگر و دکتر پوزن یا بدست متفقین افتادند و یا بزحمت از معركة گریختند و تنها کسی که تا پایان جنگ در ایران باقی ماند و به فعالیت ادامه داد و اسموس بود که بقیه شرح عملیات او در فصول بعد بنظر خوانندگان خواهد رسید.



گفتار فهم

اختناق ایران

انقلاب روسیه و امضای معاہده برست لیتو فسک موجب شد که ترکها بار دیگر بفکر نقشه پان تورانیزم بیفتند و برای اجرای آن خوابهای طلائی ببینند. همینکه واحد های نظامی روسیه تزاری دست از مقاومت برداشتند سپاهیان گرسنه و بی بندو بار ترکیه عثمانی که مانع را مفقود دیدند دسته دسته بطرف دریاچه و ان سرازیر شدند و دستجات کوچک و ضعیف آسوری و ارمنی و کرد را بیاد گلو له گرفتند.

بار اتف و پیچرا خوف دوسردار معروف روس که در این هنگام در ایران بودند با واحدهای خود بطور غیر منظم از صفحات غرب عقب نشینی می کردند و ژنرال دنسترویل انگلیسی هم که در همین اوقات عازم قفقاز بود تا اندازه ای از قوای سرداران نامبرده استفاده نموده بکمک سر بازان روس از جنگلهای شمال بدون اینکه مورد تعرض جنگلیها واقع شود به انزلی رفت. وضع قوای روس در این موقع فوق العاده در هم و برهم بود و هر گاه ترکها قبل از دست بقتل و غارت نزدیک بودند محققان هنگامی که روسها عازم مراجعت بروسیه بودند بدست قوای ترک متفرق

وتارومار میشدند و ایرانیها هم در این زمینه با ترکها معارضت میکردند ولی افسوس که مردم ایران از ترکها همدلخوش نبودند و همواره از قتل و غارتگری ترکهای عثمانی گله و شکایت میکردند.

قیام آزادیخواهان یا سورشیان جنگلهای گیلان پس از فتوحات پیاپی آلمان در جبهه غرب قوام و نصیح گرفت و متدرجاً چند نفر از مأمورین آلمان در جنگل هم رخنه کردند. ترکها هم برای اینکه از متحد نظامی خود عقب نمانند نوری پاشا یکی از اقوام انورپاشا را به تبریز و یک پاشای دیگری را هم بکردستان ایران فرستادند. ترکهای عثمانی آخرین تلاش خود را برای تحریک ایلات و عشایر ایران به عنوان اجرای حکم جهاد خلیفه عثمانی بعمل آوردند تا شاید بدینوسیله باجرای منظور اساسی خود که همان نقشه پان تو رانیزم و تجزیه آذربایجان و گیلان از مام اصلی وطن است توفیق حاصل کنند سعی و کوشش مأمورین عثمانی در این زمینه بجایی نرسید و در نتیجه بی اختیاطی نوری پاشا که موضوع را با چند نفر از ایرانیها در میان گذاشته بود وطن پرستان ایرانی در هر دو ناحیه با ترکها بمخالفت برخاستند و مأمورین عثمانی متوجه شدند که ایرانیها هم آن اندازه ها گول و کودن نیستند که باین عناوین پوچ تحت تأثیر قرار بگیرند.

قوای ترک بالاخره در سپتامبر ۱۹۱۸ بادکوبه را متصرف شداماً طولی نکشید که اجبارا یعنی در نتیجه شکست آلمان و شرایط مtar که جنگ آنجا را تخلیه کرد. ترکها آذربایجان و گیلان و گرجستان را یکی بعد از دیگری تخلیه کردند و معلوم شد طراحان نقشه پان تو رانیزم باید

آرزوی اجرای این نقشه را با خود بگوربیرند.

آلمان و عثمانی هر دو در آغاز جنگ نقشه های دور و درازی برای خود طرح کرده بودند اما هیچیک از خوابهای طلائی سیاستمداران این دو کشور تعبیر نگردید و توسعه طلبی آنها زیانهای فراوانی بیار آورد. دولت عثمانی در نتیجه جنگ خسارات فوق العاده‌ای متحمل شد و هیچ نمانده بود که شالوده حکومت ترک از هم گسیخته و آثار دیانت اسلام نیز از خاک عثمانی محو و مضمحل شود.

بعد از جنگ انور پاشا با همسر خود بالمان رفت و مدت کوتاهی در گرونوالد حوالی برلن اقامت گزید اما سر انجام روح ماجرا جوی وی اجازه نداد که تا پایان عمر مرفه و آسوده زندگی کند و مثل اینکه روح خبیث چنگیز در او حلول کرده باشد قرار و آرام نگرفت و با سیاست مرکزی رفت که در آن تاریخ بواسطه پیکارهای خونین بشویکها و ترکمن‌ها و کالموکها بصورت یک قتلگاه بین المللی در آمد. انور پاشا با مقامات مسکو تماس گرفت و متعهد شد که هرگاه با و آزادی عمل و قوای کافی داده شود سکنه ترک زبان روسیه را که حاضر به تبعیت از رژیم جدید شوروی نیستند تحت انقیاد و اطاعت حکومت مسکو در آورد.

شورویها با انور پاشا و تصمیمات او موافقت بعمل آوردند و او بیلدنگ با سیاست مرکزی روانه شد. در فاصله کوتاهی جمعی باطاعت او در آمدند اما پیش از اینکه او نقاب از چهره خود برداشته مقاصد حقیقی خود را افشا کند شورویها اهمیت موضوع را درک و موجبات سقوط او و تفرقه اطرافیان وی را فراهم کردند.

انور پاشا مدتها با عده‌ای از جنگجویان ترک زبان آسیای مرکزی که خود را ینی توران مینامیدند در حوالی رودخانه جیحون سرگردان بود که ناگاه با دسته‌ای از بلشویکها مصادف گردید و چون نتوانست با قوای ضعیف خود در مقابل آن‌ها مقاومت نماید پس از چند ساعت زد و خورد کشته شد، از جنگجویان به اصطلاح ینی توران همگی جز معدودی بوضع فجیعی بقتل رسیدند و صاحب منصبان بلشویکی بعداً جنازه انور را از قوطی سیگار نفیسی که در جیب داشت شناختند. یکی از صاحب منصبان زیردست انور پاشا محمد قلیخان بود که تصادفاً از این جدال جان بسلامت برداشت و بعدها در ترکستان افغانستان بوزارت کشور رسید.

ایرانیها از انقلاب روسیه که خبردار شدند نفسی براحت کشیدند. مقارن با اوخر جنگ بین‌الملل اوضاع ایران آرام و منظم گردید زیرا دکتر پوزن و آشوب طلبانی که از او حمایت میکردند بواسطه استقرار قوای روس در اصفهان از آن شهر خارج شده بودند. سرپرسی سایکس هم فارس و نواحی جنوب شرقی ایران را منظم کرده بود و از نوار مرزی شرق مملکت هم کمال مراقبت بعمل میآمد. ندر ماير و همراهن اوچنانکه در بالاگفته شد در افغانستان کاری از پیش نبردند و بدستور امیر حبیب الله خان از کابل عزیمت نمودند. و اسموس مثل سابق نفوذ و اعتباری نداشت و ایلات تنگستان به گفته او گوش نمیگرفتند و حکومت هندوستان هم از همین نقطه نظر عده‌ای از قوای بوشهر را احضار کرد و معدودی قوای نظامی بیشتر در آنجا باقی نگذاشت.

اوضاع در این تاریخ بوقت مرام بود و متفقین ریشه نفوذ آلمان

و طرفداران حکومت برلن را در ایران برآورداخته و با فراغ بال مشغول انجام وظیفه بودند اما این وضع دوامی نکرد و حکم آرامش قبل از طوفان را داشت زیرا که انقلاب بلشویکی در روسیه بوقوع پیوست و ایرانیها از چگونگی امر خبردار شدند و همه جا دست با آشوب زدند و با سربازان روس که آنها هم علیه مظالم تزار قیام کرده بودند هم آهنه کردیدند. اوضاع ناگوار سابق بد بختانه تجدید گردید و در اصفهان و اطراف و همچنین در سایر نقاط کشور اشرار و متمردین که منتظر فرصلت بودند بجان رعایا افتادند و روزی نبود که دارائی و اموال مردم را به یغما نبرند.

افسران و فرماندهان روس بهتر ترتیبی که بودا بی نظمی و احدهای نظامی جلوگیری بعمل می آوردند و افراد را به خط انضباط و دیسیپلین دعوت می کردند. او اخر ۱۹۱۷ مشکل بزرگ دیگری برای متفقین پدید آمد و آن آزاد شدن یکصد هزار نفر از اسرای آلمانی و اتریشی بود که در آسیا مرکزی زیر نظر مقامات روس بکارهای مختلف اشتغال داشتند. از اسرای نامبرده عده ای به سمت ایران سرازیر شدند و هر دسته ای در تواحی مختلف شورشیان محلی پیوستند منجمله سه نفر از آلمانها راه پر مخافت دور و در از جنوب را پیموده خود را به واسطه رسانیدند. در این تاریخ از هر گوشۀ مملکت صدائی بگوش میرسید و هر کس که داعیه ای داشت کوس لمن الملکی مینواخت. حکومت مرکزی تهران هم بدون اینکه برای حفظ نظم بکوشد با کمال لاقدی ناظر این صحنه های غم انگیز بود. چون در آذربایجان روسیه و گرجستان و ارمنستان حکومت جمهوری اعلام گردیده بود شورشیان جنگل هم که بزعامت میرزا کوچک خان قیام

کرده بودند نفعه برقراری رژیم جمهوری نواخته از حکومت مرکزی اطاعت نمینمودند. درنهضت جنگل چندنفر آلمانی هم دخالت داشتند و میرزا کوچک خان در قضاای سیاسی و تاکتیکهای جنگی با آنها مشاوره میکرد.

در این هنگام قوای عثمانی، آذربایجان روسیه و نواحی آسیای مرکزی را که جزو مستملکات روس بود در معرض تهدید قراردادند و یکصد هزار نفر از اسرای آلمانی و اتریشی هم که آزاد شده بودند هر دسته‌ای در گوشاهای نفعه‌ای ساز کردند. در نتیجه این بی‌نظمی و اغتشاش یک عدد از قوای بریتانیا که عازم گرجستان و ارمنستان بودند با مقاومت شدید دستجات مختلف روبرو شده به مقصد نرسیدند.

دولت انگلیس بزودی متوجه شد که هرگاه اقدامات سریع برای خاموش کردن آتش فساد بعمل نیاورد دامنه این فتنه و انقلاب به هندوستان نیز سرایت خواهد کرد لذا پیش از اینکه قوای ترک از نقاط مختلف مخصوصاً از راه ایران با مرکز فرماندهی خود ارتباط برقرار کنند ابتکار عملیات را در دست گرفت و با پرداخت وجه لازم از ژنرال بیچرا خوف تقاضا کرد قوای خود را به اختیار مقامات انگلیسی بگذارد. این وضع تا مدتی بهمین منوال برقرار بود اما اواسط مارس ۱۹۱۸ رفته رفته سروصدای افراد سپاه روس بلند شد. سربازان روس میگفتند اینکه جنگ بپایان رسیده و سرنوشت کشور هم بواسطه انقلاب بلشویکی مبهم و نامعلوم است مجوزی برای ماندن آنها در ایران نیست و هر یک باید زودتر خود را به خانه و کاشانه خود برساند. در همین اوقات ژنرال دنسترویل با عده‌کمی سرباز وارد ایران

شد و از نرال بیچرا خوف خواهش کرد بوسایل گوناگون افرادروس را متلاعنه کند که فعلا در مراجعت بوطن عجله بخراج ندهند تا قوای امدادی انگلیس وارد ایران شود.

بیچرا خوف و قزاقهای روس بتوقف خود داده دادند تا بقیه السیف سربازان انگلیسی هم رسیدند و سپس ازانزلی به بادکوبه رفتند ورود قوای نامبرده مصادف با سقوط حکومت جدید بادکوبه بود و همینکه بیچرا خوف و دنستروبل تصمیم گرفتند بکمک مأمورین محلی بشتابند ترکهای مجال نداده و مأمورین نامبرده و قزاقهای پاره پوره و گرسنه را متفرق و پراکنده کردند.

دنستروبل که اوضاع را چنین دیدبا قوای خود از بادکوبه عقب نشینی کرد و ترکها شهر را متصرف شدند. سقوط بادکوبه مصادف با موقعی بود که ستاد فرماندهی عثمانی ادامه جنک را صلاح ندانسته و برای متارکه جنک با متفقین مذاکره میکرد.

شرح پیکارهای خونینی که در این تاریخ در موارع بحر خزر و حوالی ارخانگل و کریمه بوقوع پیوسته از حوصله این مقال خارج است و شاید این کشتارهای اسف انگیز در تاریخ جنگهای عالم سابقه نداشته باشد، هنگامیکه شنیده شد بلشویکها، تزار و خاندان سلطنتی روسیه را بوضع فجیعی بقتل رسانیده اند همه بلژیه در آمدند و عموم را عقیده بر این بود که سورشیان روسیه از آلمانها الهام میگیرند و انقلاب بلشویکی ناشی از تحریکات ایادی حکومت سابق آلمان میباشد.

در تابستان ۱۹۱۸ مازر نرال سروبلفرید مالسون بفرماندهی قوای انگلیس در آسیای مرکزی منصب گردید و نامبرده مأموریت داشت که از سراسر شدن قوای غیر منظم بلشویکی بطرف شهرهایی که بهندوستان متعلقی میشود و همچنین از خروج قوای مزبور از کراسنودر

جلوگیری بعمل آورد . در این تاریخ در ترکمنستان و سایر نقاط، جنک روسها و طرفداران پان تورا نیزم بشدت درگیر شد . امیر بخارا بکمک ترکمن‌ها با ارتش سرخ وارد زدو خوردید گردید و بدست انقلابیون شکست خورد و بلوشیکها در آن ناحیه استیلا یافته‌ند .

در تابستان ۱۹۱۸ که مالسوون بمشهده رفت اطلاع حاصل کرد جماعتی در عشق آباد کرسی نشین ترکمنستان روسیه واقع در مغرب بخارا علیه بلوشیکها قیام کرده‌اند . این عده را «منشویک» یعنی طرفدار دسته‌جات اقلیت مینامیدند . دولت انگلیس تصمیم گرفت از جماعت منشویکها و همچنین امیر بخارا که بعد‌ها علیه بلوشیکها به‌مخالفت برخاست پشتیبانی کند . عده‌ای از افسران سابق تزار و جماعتی از اشرار و ماجرا جویان که همواره در جستجوی بازار آشفته هستند بمنشویکها پیوستند .

در این هنگام آشوب و غوغائی در آسیای مرکزی برپا گردید که از تاریخ جنگ‌های سی‌ساله اروپا باین‌طرف در هیچ کجا سابقه نداشت و کسانیکه از نزدیک شاهد فجایع بلوشیکها و شورشیان مخالف بوده‌اند داستانهای نقل می‌کنند که قلم از توصیف آن عاجز است .

متعاقب هرجنگی که اتفاق می‌فتاد دسته غالب اعم از بلوشیک یا منشویک مردم بیچاره غیر نظامی را بیاد یغما می‌گرفت و روزی نبود که عده‌کثیری بدست جنگجویان محلی کشته نشوند .

در بهار ۱۹۱۹ منشویکها با پشتیبانی معنوی انگلیسها حکومت ماورای فقاز را تشکیل دادند و بلوشیکها را از مرزهای ایران بسمت رودخانه جیحون عقب نشاندند .

- هنگامیکه متفقین در جنگ‌های اروپا پیروز گردیدند سپاهیان انگلیسی

خطر بلشویکها را نادیده گرفته و بدستور ستاد فرماندهی بریتانیا در ۱۹۲۱ خاک ایران را تخلیه کردند.

پس از حرکت قوای انگلیس از ایران گرفتاری بی سابقه بلشویکها در منطقه آسیای مرکزی آغاز گردید و نویسنده خود شاهد بودم که چگونه جماعتی از ترکمنها اثنایه و اموال خود را رها کرده و از ترس جان بافغانستان یا ایران میگریختند.

بقراریکه یک منبع موثق میگوید مالسون وارتش انگلیس وقتی خاک ایران را ترک گفتند که خطر حمله بلشویکها با ایران با وجود تمام بی‌نظمی‌های ماورای ارس، منتفی شده بود.

چندی بعد جماعتی از طرفداران حکومت بلشویکی بخاک ایران تعرض کردند و جریان آن از اینقرار است که عده‌ای از طرفداران تزار با دنیکین از باکو بسوی ارزلی رفته و قوای بلشویک که در تعقیب دنیکین بودند ارزلی را بمباران کردند و سپس شهر رشت را متصرف شده حکومت موقت گیلان را بریاست میرزا کوچک خان تشکیل دادند.

هنگامیکه دیویزیون قزاق ایران قوای میرزا کوچک خان را مورد حمله قرار داد بلشویکها بعلی چند از پشتیبانی حکومت گیلان منصرف شدند.

تنها اثر انقلاب روسیه در ایران این بود که اکثریت مردم آن کشور معتقد شدند که با سقوط حکومت تزاری مانع بزرگ آزادی و استقلال ایران از میان رفته و از این پس تنها دولتی که ممکن است ایران را در معرض تهدید قرار دهد انگلیس است که بمنظور حفظ وصیانت

هنلوستان خط مشی سابق خود را کماکان ادامه خواهد داد.

پس از سقوط کوتال‌العماره حادثه قابل ذکری کمربط با فعالیتهای روسیه و انگلیس و عثمانی باشد در خاک ایران اتفاق نیفتاده ولی بی‌مناسبت نیست که شمه‌ای راجع به اقدامات ژنرال سایکس و پلیس جنوب (اسپیار) و زدوخورد این قوه نظامی با صولت الدوله قشقائی و ناصر دیوان کازرونی وضمناً فعالیتهای واسموس نوشته شود تا خوانندگان از جریان قضایای بعدی بی‌اطلاع نمانند.

البته خوانندگان بخاطر دارند که سابق گفتیم در تابستان ۱۹۱۸ نواحی شرقی ایران در تسلط قوای انگلیس بودواز تحریکات دشمن در در آن منطقه بشدت جلوگیری بعمل می‌آمد.

در نواحی غربی نیز ژنرال دنسترویل کارهای انجام داده است که خود او شخصاً در کتاب مفصلی که راجع بماموریت ایران نوشته با آنها اشاره کرده است.

از آنجائی که ممکن است بعضی به کتاب او دسترسی پیدانکرده باشند بی‌مناسبت نیست که اجمالاً در اینجا بعملیات او اشاره شود.

ژنرال دنسترویل یعنی همان کسیکه رو دیارد کلینگ شاعر معروف انگلیسی راجع بدوران تحصیل او ابیاتی چند بر شته نظم کشیده در ژانویه ۱۹۱۸ ماموریت پیدا کرد که بادوازده نفر افسر درجه دار از راه ایران به تقلیس برودو بوسیله قوایی که در آنجا تشکیل می‌دهد از پیشرفت ترک‌ها جلوگیری بعمل آورد.

تذکار جزئیات دلاوریهای این سر باز رشید وطن در اینجا موردی نخواهد داشت و همینقدر باید گفت که نامبرده بکمک سر بازان روس

که در ایران بودند جنگل را آرام و میرزا کوچک خان و اطرافیان او را تا اندازه‌ای رام کرد.

مردم ایران در این تاریخ چون روشهای در نتیجه انقلاب روسیه، ایران را تخلیه می‌کردند غوغائی راه‌انداخته بودند و عده‌ای از سربازان تزاری هم که در نتیجه طول مدت جنگ چندین سال در خاک غربت بسر می‌بردند در این غوغای با آنها شرکت داشتند و تصمیم گرفته بودند هر چه زودتر خود را بوطن وزن و بچه خود برسانند.

دنسترویل بهتر ترتیبی بود ژنرال‌های تزاری را در ایران مقاعد کرد که در ایران توقف کنند تا عده‌ای از قوای انگلیس باو ملحق شوند.

بس از اینکه نیروی تازه نفس انگلیس با ایران رسید سربازان روس از ایران خارج شدند و در حین حرکت بسمت بندر انزلی جنگل‌های را شکست داده تلفات زیادی با آنها وارد کردند.

این حادثه در ژوئن ۱۹۱۸ اتفاق افتاد و پس از اینکه سپاهیان روس خاک ایران را ترک گفته بودند، جنگل‌های قوای دنسترویل را در رشت مورد تعرض قرار دادند ولی کاری از پیش نبرده با تلفات سنگینی بجنگل هزینت نمودند.

دنسترویل برای اینکه مزاحمتی از طرف جنگل‌های فراهم نشد با آنها صلح کرد و ضمن عقد قراردادی طرفین تعهد نمودند که بعدها بمحض شرایط این قرارداد عمل نمایند.

دنسترویل پس از اینکه خیالش از جانب میرزا کوچک خان و جنگل راحت شد بیاکو رفت و چون اوضاع تغییر کرد عازم ایران شد تا امنیت

خطوط ارتباطی نواحی غرب را حفظ کند ولدی الاقتضا از تجاوزات قوای بلوشیکی و در عین حال نیروی عثمانی جلوگیری بعمل آورد، دسترسی ویل تا ۱۹۲۱ در ایران بود و در آن تاریخ طبق دستور، خاک ایران را ترک گفت.

بقراریکه ملاحظه شد انگلیسها در اثنای جنگ در نواحی شرقی و غربی و هم چنین جنوب ایران مستقر گردیده بودندتا از وقوع پیش آمدهای احتمالی ممانعت نمایند اما یک نکته را نیز باید متذکر شد که استقرار قوای بریتانیا در نواحی نامبرده جنبه اشغال نظامی نداشت و هدف دولت انگلیس این بود که استقلال ایران پایر جا بماند و بعد از جنگ یک حکومت مقتدر و نیرومند در این کشور روی کار بیاید.

دولت انگلیس هنگام برقراری رژیم تزاری هیچگاه از جانب روسیه این نبود زیرا روسیه با وجود عقد قرارداد مودت بمحض اینکه موقع رامقتضی و مناسب تشخیص میداد پیمان شکنی می کرد و با این تعارض مینمود و تذکرات بریتانیا را نیز نادیده میگرفت.

عین همین قضایا در دوره لین نیز تجدید میگردید و صراحتاً باید گفت که دولت انگلیس بکفاره زود باوری زمامداران خود خسارات معنوی سنگینی متحمل شد و قرارداد ۱۹۰۷ انگلیس و روس جز اینکه احساسات مردم ایران را هم علیه بریتانیا تحریک کرد نتیجه دیگری نباشد.

پس از پایان جنگ دولت ایران چند نفر نماینده بکفرانس و رسایل فرستاد تا دعاوی آن دولت را باطلاع اعضای کفرانس برسانند. در اینجا باید گفت که زمامداران ایران در این تاریخ متأسفانه

روش پیشهوران و بازاریهای کشور را پیش گرفتند و نصور میکردند که باچک و چانه غنایمی بدست خواهند آورد.

از آنجائی که دعاوی دولت ایران ملاک و مأخذی نداشت شورای عالی پاریس نمایندگان آن کشور را نپذیرفت و لارد کرزن و هیئت نمایندگی انگلیس هم نتوانستند از ایران پشتیبانی کنند.

نحوه عملیات هیئت نمایندگی انگلیس تاثیر عمیقی در روحیه اهالی ایران بخشید و مردم آن کشور تصور کردند دولت انگلیس بمنظور حفظ منافع خود بادولت ایران معارضت نمیکند.

برای جلوگیری از این توهمات بیموردلاردن کرزن تصمیم گرفت که با عقد قرارداد نهم اوت ۱۹۱۹ مناسبات و روابط انگلیس و ایران را بریک پایه اساسی خلل ناپذیر استوار سازد.

در آن تاریخ وزیر مختار انگلیس در تهران سرپرسی کاکس معروف بود و قراردادی که او با دولت ایران منعقد کرد شش ماده بیشتر نداشت و بموجب ماده اول دولت انگلیس استقلال و تمامیت ایران را تضمین میکرد و قرار بود چند نفر مستشار انگلیسی، مالیه و گمرک و چند تن مشاور نظامی، وزارت جنگ را اداره کنند.

نظریین سیاسی بین‌المللی که با نظر بدینی و باعینک سیاه اوضاع جهانی را مینگرند معتقدند که با عقد این قرارداد ایران بصورت یک کشور تحت الحمایه و نیمه مستقل در میامد در صورتی که این امر واقعیت نداشت ولاردن کرزن وزیر خارجه انگلیس که از طرفداران و علاقمندان جدی ایران بود میخواست با این ترتیب بنیه مالی و نظامی آن کشور را تقویت نماید و مسلماً نظر استعمار و استثمار نداشت بعداً که

مقتضیات ایجاد کردویک دولت صالح وغیر فاسد روی کار آمد بالغای قرارداد موافقت بعمل آورد.

واخر سال ۱۹۱۹ احمدشاه قاجار بانگلستان مسافت کرد و انجام همین امر که بلا فاصله پس از انعقاد قرارداد صورت گرفت ساختی از این است که شاه قاجار میخواست ظاهراً موافقت خود را با عقد قرارداد ۱۹۱۹ اعلام نماید.

هارولد نیکلسون مینویسد لارد کرزن بالباس تمام رسمی و شمشیر و حمایل در کنار شاه تنومند قاجاریه ایستاده بود شاه با لبخند با طراف مینگریست ولارد کرزن بچشم انگلستان او خیره شده بود و ناظرین دوراندیش از نگاه نافذ و عمیق وزیر خارجه انگلستان حدس میزدند که نامبرده نسبت به لیاقت و حسن نیت شاه قاجار تردید حاصل کوده و با خود میگوید که آبا وی قادر خواهد بود کشتی شکسته، ایران را بساحل نجات رهبری کند و با ابراز لیاقت و توانائی مملکت خوار ارا در دریف کشورهای مترقبی جهان قرار دهد؟

از قیافه لارد کرزن معلوم بود که او مطمئن است احمدشاه شخصیتی نیست که نسبت باجرای مفاد قرارداد حسن نیت بخرج دهد.

یکی از عکس العمل های جنگ بین المللی اول این بود که مردم مشرق زمین نیز از خواب غفلت بیدار شوند و خود را از قید اسارت و برداشی دولتهای غرب نجات دهند.

در نتیجه تحولاتی که از بعد از جنگ در ایران پدید آمد حکومت کودتا قرارداد ۱۹۱۹ را ملغی و آنرا کان لم یکن تلقی کرد.

فیلدمارشال فن در گلتر آلمانی در سال ۱۹۱۶ مینویسد «هر جو مرج

بی سابقه‌ای در ایران حکم‌فرما گردیده و مصادر امور از بهبود اوضاع مایوس شده‌اند.

یکی از عوامل مهم انحطاط و تدنی نسل حاضر ایران همان جن و رعب کم نظیری است که مردم این کشور را فراگرفته.

رجال بزدل و ترسوی ایران بکار خود در مانده واز شدت بیم و هراس بهیچ‌کاری دست نمیزند»

نظریه فن در گلتز در خصوص همه ایرانیها صدق پیدا نمیکند و این موضوع عمومیت ندارد.

اخلاق و روحیه ایرانیان را باید از روی رفتار ایلات و عشایر غرب که بارئوف بیک فرمانده قوای عثمانی همکاری میکردند داوری و قضاؤت نمود زیرا تردیدی نیست که طوایف غربی ایران نسبت به حسن نیت مقامات عثمانی اطمینان نداشتند و از روی عقیده و ایمان بارئوف بیک همکاری نمیکردند.

هنگامیکه یک ناظر بیطرف اعمال و رفتار میرزا چک خان جنگلی و ناصر دیوان کازرونی را مورد بررسی قرار میدهد خواه ناخواه شهامت و شجاعت این دو شخصیت متهور و بی باک را تمجید و تقدیر خواهد کرد زیرا این هردو نفر با قوای محدود خود مدتی با نیروی مخالفین که چند برابر قوای هر یک از آنها بود زد و خورد کردند و مزاحمت‌های فراوان برای حریف بوجود آورdenد.

میرزا کوچک‌خان یکی از شخصیت‌های لایق و توانای ایران زمین بود که در ناحیه جنگل و در سخت‌ترین شرایط زندگی بسر

میبرد و در زیر بارانهای مدام و بلا انقطاع شمال و با جمعی که همگی آنها بلا استثنا در نتیجه آب هوای محل گرفتار تبون به و مالاریا بودند دلیرانه با قوای خصم به پیکار ادامه داد و متجاوز از شش ماه بانیروی ایران و انکلس و روس جنک وستیز کرد .

چند نفر از اسرای آلمانی و اطربیشی که از ترکستان روس جان سالم بدر برده بودند با او همکاری میکردند و وی معلومات نظامی این فراریان جنگ را مورد استفاده قرار میداد .

میرزا کوچک خان و اتباع او سوگندیاد کرده بودند که تا حصول پیروزی نهائی سرو صورت خود را نتراشند و فقط روزی سرو صورت را اصلاح کنند که عموم بیگانگان خاک وطن را ترک گفته باشند . میرزا کوچک خان چند نفر از اتباع انگلیس منجمله نویل همان افسر معروفی را که سابقا در نواحی جنوبی با واسموس دست و پنجه نرم میکرد با سارت گرفته و در اعماق جنگل زندانی کرده بود .

در جولای ۱۹۱۸ که ژنرال دنسترویل شهر رشت را بحیطه تصرف در آورد میرزا کوچک خان قوای او را مورد تعرض قرارداد ولی با تلفات سنگینی عقب نشینی کرد .

وی از این تاریخ بعده سوگند خود را شکست و ضمن عقد قرار دادی متعهد شد خواربار و آذوقه مورد نیاز قوای دنسترویل را تهیه و تامین کند .

در سال ۱۹۲۰ مجددا سروکله میرزا کوچک خان و اتباع او در شهر رشت پیدا شد و از طرف بلشویکها بحکمرانی گیلان منصب گردید .

ناصر دیوان کازرونی هم یکی از قهرمانان رشید جنوب ایران است که در سال ۱۹۱۶ با قوای پلیس جنوب زد و خورد کرد و حتی میگویند مقداری پول هم به اسم خود سکم زد.

ناصر دیوان از آن وطن پرستانی بود که بی روی وریا و بدون اینکه منافع شخصی خود را در نظر بگیرد باکسانی که بزعم او دشمن ایران بودند مخالفت میورزید ناصر دیوان در حال حاضر هنوز در قید حیات است و در شهر کازرون بسرمیبرد منتهی از آن بال و کوپال سابق افتاده و آخرین مرحله زندگی را طی میکند.

بختیاریهاهم از عشاير رشید و دلاور ایران میباشند ولی بایکدیگر متعدد نیستند و بعضی از آنها وطن را به پول نمیفر و شند و مصالح میهن را تحت الشاعر منافع شخصی قرار نمیدهند.

دکتر پوزن آلمانی با همه فعالیتهایی که هنگام جنگ بین المللی کرد نتوانست سرداران بختیاری را بفریبد و کسانی که دور علم او سینه میزدند چند نفر از یاغیهای محلی از قبیل رضا جوزدانی و جفرقلی چرمینی در حومه واطراف شهر بودند که اصل و نسب حسابی نداشتند. او ایل تشکیل پلیس جنوب سرپرسی سایکس با مشکلات فراوانی رو برو بود و مکرر اتفاق میفتاد عده‌ای از افراد پلیس جنوب که بی‌امو- ریت میرفتند تفک و مهمات را برداشته و راه خود را پیش میگرفتند یا اسباب و اثاثیه ایراکه بنابود بفلان محل برسانند و سط راه فروخته و دنبال کار خود میرفتند.

در دوران جنگ بین المللی هرج واغتشاش بی سابقه‌ای در ایران حکمرانی بود و این بی‌نظمی همچنان ادامه داشت تا پایان جنگ که آشتفتگی اوضاع از هرجهت افزایش یافت.

پس از پایان جنگ امیدی به بقای ایران نبود و از هرگوشه مملکت نغمه ناموزونی بگوش میرسید.

حکومت مرکزی اسم بی‌سمائی بیش نبود و ابدآ باوضاع مملکت تسلط نداشت لیکن در بحبوحه همان ایامیکه عموم نسبت با آئینه مملکت اندیشنگ بودند یکی از سربازان رشید ارتض برای نجات کشور قیام کرد و در فاصله کوتاهی با عزم واردۀ آهنین نظم و امنیت را در همه جا مستقر ساخت و وطن پرستان کشور هم که از ضعف نفس و بی‌لیاقتی سلاطین قاجاریه بستوه آمده بودند پیشتبانی او برخاستند و احمدشاه را از سلطنت خلع و تاج کیانی و تخت طاووس را بپاداش خدمات قهرمان ملی خود بسردو دمان پهلوی تفویض کردند.

مملکتی که تا قبل از ظهور رضاشاه امیدی بقای آن نبود در دورۀ سلطنت او بسرعت سراسام آور و شکفت انگیزی مدارج ترقی و تعالی را پیمود و اصول خانخانی و ملوک الطوایفی که یکی از دردهای بیدرمان مملکت بود از این کشور رخت بربست و همسایگان ایران بقدرت و عظمت رضاشاه اذعان و اعتراف نمودند. در نتیجه اقدامات قابل تحسین رضاشاه از مداخلات ناروای اجانب اثری باقی نماند و ایران عظمت واقعی سابق خود را از سرگرفت.



گفتار دهم

انقلاب جنوب ایران و وقایع ۱۹۱۷-۱۹۱۸

اینک باید بعقب برگشت و از نوفعالیهای واسموس را مورد بحث قرار داد . او اخرسال ۱۹۱۶ واسموس تنگستان را ترک گفت و روانه کازرون شد .

قهرمان داستان ما ، در این تاریخ ضعیف و رنجور و موهای سراو سفید شده بود . او دیگر ترسی نداشت که انگلیسها او را ببینند زیرا شناخته نمیشد و از طرفی از اتابع انگلیس احدها در کازرون نبود که واسموس از این بابت نگرانی داشته باشد ولی با اینوصفح جانب احتیاط را از دست نداد و مقدمات مسافرت را طوری فراهم کرد که نیمه های شب و در تاریکی بکازرون وارد شود .

هنگامیکه واسموس با ناصردیوان روبرو شد کلانتر کازرون از اوضاع اظهار دلتگی کرد و گفت چندی پیش چندتن از افراد پلیس جنوب بفرماندهی یک افسر انگلیسی بکازرون آمدند و افسر نامبرده ضمن ملاقات از طرف سرپرسی سایکس اظهار داشت که این افراد همه ایرانی هستند و دولت ایران با آنها مأموریت داده است تا متمردین را در هر مرتبه

و مقام سرکوبی کنند و اگر کسی با این افراد بمخالفت برخیزد حکم یاغی دولت را خواهد داشت و بدست خود سند محاکومیت خود را امضای کرده است. افسر نامبرده پیغام سایکس را ابلاغ و بشیراز مراجعت کرد و اینک با این پیش آمد متحیرم که چه باید کرد.

واسموس در پاسخ گفت باید بید صولت الدو له و خوانین قشقائی چه اقدامی خواهند کرد.

ناصر دیوان رشته سخن را در دست گرفت و گفت من محرمانه با صولت الدو له تماس گرفته ام او پیغام داده است که فعل از ناجیه کازرون سروصدایی بلند نشود تا بعداً در موقع مناسب اقدامات لازم بعمل باید و ضمناً چند صندوق چای هم برای من سوغات فرستاده است.

چند روز پیش هم که پیشکار صولت الدو له را ملاقات کردم می گفت شاهزاده فرمانفرما استاندار فارس و همچنین سرپرسی سایکس مبلغی بصولت پرداخته و فعل او را ساكت کرده اند.

صولت الدو له گفته است آزاد یخواهان کازرون باید مقدمات حمله بپلیس جنوب را فراهم نموده منتظر دستور او باشند و معلوم می شود تصمیم گرفته است کازرون نیهارا آلت قرار دهد تا باینو سیله و وسایل گوناگون دیگر سایکس را بیشتر بدوشد و سوء استفاده کند والا دلیل نداشت برای من مقداری چای بفرستد.

صولت تصویر می کند من با این قبیل هدایا فریب می خورم و من هم مثل او برای جیفه دنیوی فعالیت می کنم.

من هدفی جز استقلال و عظمت وطن ندارم و با هر کس که با ایران دشمن باشد و در جهت مخالف مصالح مأگام بردارد مبارزه خواهیم کرد.

واسموس گفت معلوم میشود شمانسیت بصداقت و صمیمیت صولت الدوله تردید پیدا کرده اید.

ناصردیوان باین سخن جواب مثبت داد ولی واسموس باو گفت صولت از مردان نیک است و باید بگفته های او اعتماد کرد و چون او بیشتر با رجال و معاریف فارس و مرکز تماس دارد شاید بهتر باوضاع واقف باشد و ضمناً اضافه کرد که فرمانفرما مطلقاً باید مورد وثوق و اطمینان واقع شود زیرا مسلمآ خود را بدشمنان وطن فروخته است ولی صولت کسی نیست که استقلال مملکت را فدای منافع بیگانگان کند. ناصردیوان گفت پس چرا از سایکس و فرمانفرما پول گرفته و آرام نشسته است.

واسموس گفت حالا که چنین است من بیدرنک از بیراهه بفیروز آباد میروم و از نزدیک با صولت تماس میگیرم و مدام که من با او همکاری میکنم شماهم چون بصداقت و صمیمیت من اعتماد دارید باید بگفته های وی گوش فرادهید و قدمی برخلاف گفته او برندارید.

واسموس اینرا گفت و با ناصردیوان خدا حافظی کرد و برای ملاقات صولت الدوله کازرون را ترک گفت.

چندروز بعد با ایلخانی قشقائی حوالی یکی از چشمehای معروف ملاقات کرد و همینکه خواست شروع بسخن کند خبر آوردنند که اتباع ناصردیوان حاکم کازرون را زندانی و افراد پلیس جنوب را خلع سلاح کرده اند.

صولت از وقوع این پیش آمد اظهار نگرانی کرد اما واسموس باو گفت ناصردیوان یکی از شجاعان روزگار است و از هیچ کسانی دشنه و هراس ندارد.

هنگامیکه آزاد بخواهان و احرار شیراز کنسول انگلیس و سایر عمال آن دولت را دستگیر کردند او هم بنوبه خود دست طرفداران انگلیس را از کازرون کوتاه ساخت و از عواقب کار نهر اسید.

حالاکه قشون ترک تاهمدان پیش آمد و متفقین در همه جا شکست خورده اند بطريق اولی ناصر دیوان بیم بدل راه نمیدهد و از کسی و اهمه ندارد و پس از تأسیس قوای پلیس جنوب هم اگر از ابراز مخالفت علني خود داری کرده است فقط باحترام شخص جنابعالی بوده که سمت پیش کسوتی آزاد بخواهان را دارد.

صolut از جمله اخیر زاید الوصف خوشوقت گردید و در حضور کلانتران قشقاوی بادی باستین انداخت و گفت در شرایط حاضر مردم ایران در زیر بار سنگین شداید گوناگون کمر خم کرده اند ولی همه آنها دل شیر دارند و از قوای بیگانه نمی هر اسنده و سرانجام همانطور که رستم دستان از هفت خوان مازندران گذشت و دیو سفید را شکم پاره کرد ایرانیان نیز بدشمنان وطن و سپاهیان اجنبی فایق خواهند شد.

صolut این را گفت و سپس بکسانی که اطراف او نشسته بودند دستور داد خلوت کنند تا او و واسموس تنها بمذاکرات محروم نباشد.

هنگامیکه اطرافیان صolut باشاره او متفرق شدند و بوسموس گفت رفیق عزیز حالا بگو ببینم با اوضاع فعلی من چه بکنم شما به اوضاع بیشتر واقعی دو هر طور مصلحت است بی پرده بمن بگوئید. حقیقت امر این است که من از فرمانفرما و قوام الملك بی اندازه متغیرم زیرا اولی فقط برای پول فعالیت میکند و هدفی جز جمع آوری ثروت و مکنت ندارد دومی هم آلت بلا اراده ایستگه که باز سرپرسی سایکس میرقصد

و جز بدستور این مردانه جنگی دست به پیچ کاری نمیزند.

نخبه هموطنان مرا این قبیل رجال تشکیل میدهند. گاهی فکر میکنم که برای انحراف عقیده و گمراهی سایکس من هم از او تقاضای پول بکنم تا او از جانب من مطمئن شود و مرا جزو دوستان خود بداند ولی باز از اجرای این تصمیم منصرف میشوم زیرا اگر من از سایکس پیشکشی بگیرم حکم قحبه هرجائی را خواهم داشت که خود را پول بهر کس و ناکس میفروشد.

تحال کج دارو مریز و مماشات کرده و بانتظار فرصت مناسب نشسته ام و از همین نقطه نظر بناصر دیوان تا کید کرده ام فعل دست نگاه دارد و علنا باقوای پلیس جنوب مخالفت نکند.

بدیهی است و اسموس گول این خودستائیها را نمیخورد و بخوبی میدانست که صولت هم در باطن دست کمی از قوام الملك و فرمانفرما نخواهد داشت و هر کس که بیشتر مطامع او را تأمین کند زودتر او را با جرای مقاصد خود و ادار خواهد کرد.

واسموس گفت جناب آقای ایلخانی شما مسلماً بصداقت و صمیمیت من ایمان کامل دارید و برای جنابعالی محقق است که مردم آلمان، بایران و ایرانیان علاقمند میباشند

ترکها و اهالی عثمانی بپشتیبانی امپراتوری آلمان انگلیسها را در کوت العماره شکست دادند و دولت انگلیس حاضر شد مبلغ گزاری بدولت عثمانی بپردازد تا از اسارت سربازان انگلیسی صرف نظر شود ولی دولت عثمانی چون از کمکهای مالی آلمان برخوردار بود بتفاضای مقامات انگلیسی ترتیب اثر نداد.

ارتش ترکیه فعلاً بکمک آلمان تا همدان پیش روی نموده و دیر

یازود بظهراً خواهد رسید و بساط قدرت عمال انگلیس را وزاگون خواهد کرد.

شما و خوانین قشقائی هم باید به حمایت و پشتیبانی دولت آلمان اطمینان داشته باشید و در راه اجرای نقشه‌های دولت متبع من که ضمناً منافع ایران را هم تامین خواهد کرد تسهیلات لازم فراهم کنید. واسموس در این هنگام چند دانه مروارید و جواهر گرانها بصوات تقدیم کرد و گفت این هدیه ناقابل را امپراتور آلمان بوسیله اینجانب برای جنابعالی فرستاده و امید است باقبول آن جناب آفای ایلخانی بر بنده کمترین منت‌گذارند.

واسموس با صولت خدا حافظی کرد و روانه کازرون شد اما قبل از حرکت با سردار احتشام برادر صولت‌الدوله نیز ملاقات و ضمن اظهارات فریبند و تقدیم مختصر هدیه‌ای او را هم تطمیع کرد. هنگامیکه بکازرون رسید اوضاع را بروفق مردادید زیرا اتباع ناصر دیوان افراد پلیس جنوب را خلع سلاح کرده و جشن گرفته بودند.

واسموس اطمینان داشت که جواهرات تقدیمی اثر خود را بخشیده و دیر یا زود صولت و قشقائیها با اطرافیان سایکس وارد زدو خورد خواهند شد.

برای اینکه تنگستانیها هم بموازات طغیان صولت دست بکار شوند راه اهرم را پیش گرفت تامگدداً خوانین و مشایخ دشتی و دشتستان را علیه قوای بریتانیا برانیکیزد.

دریا بیکی حاکم بوشهر بامعذودی از بزرگان درجه دوم دشتستان تماس گرفته و آنها را آرام کرده بود ولی شیخ حسین خان وزیر خضر-

خان کماکان با او مخالفت میکردند و او را عامل انگلیس میدانستند زایر خضرخان در این تاریخ اعلامیه‌ای صادر و بدر و دیوار الصاق کرد و در اعلامیه نامبرده متذکر شد که مردم نباید فریب اظهارات بیهوده دریابیکی را خورده با دشمنان وطن سازش کنند و کسانیکه از دریابیکی و طرفداران انگلیس تعیت نمایند بمادر وطن خیانت کرده اند.

واخر سال ۱۹۱۶ دزدی و راهزنی ونهب و تاراج قوافل تجاری شیوع کامل پیدا کرد و ایلات و عشایر جنوب تصمیم گرفتند نظم و امنیت راههای را که بسواحل خلیج منتهی میشود مختل و پریشان نمایند.

یکی دوهفته قبل از میلاد مسیح و پیش از اینکه طرق و شوارع عمومی در اثر برف و باران مسدود گردیده و عبور و مرور را چار اشکال کند، سرپرسی سایکس مصمم شد دزدان و متمردین محلی را قلع و قمع نماید.

برای اجرای این منظور با فرمانفرما و قوام‌الملک تماس گرفت تا آنها با ناصردیوان وارد مذاکره شوند و دوستانه از او تقاضا کنند که وی نیز در این زمینه اشتراک مساعی بعمل آورد.

فرمانفرما و قوام‌الملک به ناصردیوان مراجعه کردند و اوتاندازه‌ای روی موافق نشان داد ولی طولی نکشید که مجدداً چند تن از تفنگچیهای کازرونی در حوالی دشت ارژن به عده‌ای از افراد پلیس جنوب حمله کرده چندنفر را به هلاکت رسانیدند.

این خبر که بشیر از رسید سایکس متوجه شد چاره منحصر بفرد این است که با عملیات نظامی اشرار محلی را سرکوب و وادار باطاعت نماید لیکن پیش از اینکه اردوی پلیس جنوب از شیرواز حرکت کند نامه‌ای از ناصردیوان بفرمانفرما رسید و کلانتر کازرون نوشته بود که من

باکسی سرپیکار ندارم و حادثه دشت ارزن بتفنگچیهای کازرونی ارتباط نداشته است.

بنا بر ادب سایکس دستور داد که اردو ارتفاعات دشت ارزن را بحیطه تصرف در آورد و سپس بقوه قهریه میان کتل را نیز اشغال کند و موقتاً در آنجام توقف شود تا ناصر دیوان تصمیم نهائی بگیرد و وضع خود را روشن نماید.

اولین ستون قوای پلیس جنوب که بمیان کتل رسید ناگهان با حمله شدید کازرونی هامصادف گردید و بعداً معلوم شد ناصر دیوان شخصاً در میدان جنگ شرکت کرده است.

کازرونی‌ها بوضع همه پیچ و خمها ارتفاعات آن حدود آشنا بودند و در نتیجه در همان حمله اول ستون جلو دار قوای اسپیار را که کوچکترین اطلاعی از وضع این منطقه نداشتند تار و مار کردند.

در این زدو خورد خونین عده‌ای از افراد ایرانی پلیس جنوب و یک افسر انگلیسی کشته شدند و بقیه افراد اردو بطور غیر منظم عقب نشینی نمودند.

ناصر دیوان سرمست باده پیروزی گردید و این پیش آمد را بفال نیک گرفت و با خود گفت از قوای اسپیار هم کاری ساخته نیست و از تجاوزات بعدی نیز بسهولت جلوگیری بعمل خواهد آمد.

از قضا برف سنگینی بر زمین نشست و راهها بسته شد و ناصر دیوان تا بهار ۱۹۱۷ با آسایش خاطر بکار خود مشغول و از تعرض قوای پلیس جنوب ایمن گردید.

اوایل سال ۱۹۱۷ تحولات گوناگونی در اوضاع پدید آمد زیرا بناصر دیوان خبر رسید که سایکس کلیه عناصر سرکش حتی آنهائی را

هم که باتنگستانی ها ار تباط نداشته اند سر کوب کرده است و قشائی ها و آن عده از ایلات خمسه هم که از قوام سرپیچی نموده و با صولات الدوله تماس گرفته بودند در مقابل سایکس و قوای پلیس جنوب سر تسلیم فرود آورده اند و علاوه بر این صولات الدوله هم شخصا از ترس، با سایکس ملاقات و اظهار انقیاد و اطاعت کرده است.

از طرفی دریابیکی همدر بوشهر بیکار نشسته و با تجهیزات کافی کمر بسر کوبی تنگستانی هاسته و اقدامات و فعالیت های زایر خضر- خان به نتیجه نرسیده است.

ناصر دیوان که این خبرها را شنید اقدامات احتیاطی بعمل آورد تا از طرف دشمن غافلگیر نشود.

در حوالی شیراز صولات الدوله برای اولین بار با سایکس ملاقات کرد و در این جلسه هیچیک از طرفین از مسائل سیاسی سخن بمیان نیاوردند و صولات کوشید تا خود را از قضایای کازرون و دشت ارژن بی اطلاع نشان دهد و پس از اینکه بخيال خود مطمئن شد که سایکس تحت تأثیر واقع شده و گفته های او را باور کرده است لب بگله و شکایت گشود و گفت اگر شما از من پشتیبانی کنید و مبلغی پول در اختیار من بگذارید من شخصا بكمک افراد ایل راهها را امن خواهم کرد و ترتیبی خواهم داد که برای قوای پلیس جنوب مزاحمتی ایجاد نشود.

سایکس که در اثر طول مدت اقامت در ایران و ماموریتهای مختلف به روحیه و اخلاق کلیه طبقات مردم این کشور آشنا بود بخوبی میدانست که صولات در گفته های خود صادق نیست و بسو گند خود و فادر نخواهد ماند اما بنا بمقتضیات از این پیش آمد اظهار خوشوقتی کرد.

فرماننفرما و صولت‌الدوله و قوام‌الملك اختلافات موجود را کنار گذارند و بمنظور ایجاد نظم و امنیت حوزه فارس دست اتفاق بهم دادند.

این پیش‌آمد از هرجهت بنفع صولت‌الدوله بود و ایلخانی قشقائی با این مانور سیاسی حریفان زبر دست خود را تحت الشعاع قرار داد.

ناصر دیوان و واسموس چون شنیدند صولت‌الدوله باسایکس سازش نموده بحیرت افتادند و کلانتر کازرون مخصوصاً از این جریان ناراحت و متغیر گردید و برای اینکه از حقیقت امر استحضار حاصل کند پیشکار خود را محرمانه نزد صولت‌فرستادتا علل وجهات واقعی این امر را از او جویا شود.

پیشکار ناصر دیوان با چند نفر سوار از کازرون حرکت کرد و تصادفاً در بین راه با جلودار اناردوی قشقائی که بسر کردگی صولت عازم کازرون بودند رو برو شد.

تفنگ‌چیهای کازرون همینکه متوجه شدند قشقائیها برخلاف عهد و ميثاق سابق باسایکس و سایر مخالفین سازش کردند و تطمیع گردیده‌اند و صولت خیال تصرف کازرون را دارد پیشکار ناصر دیوان را که عازم ملاقات صولت‌الدوله بود مورد سرزنش قرار ار دادند و گفتند با این ترتیب ائتلاف با قشقائیها که بمادر وطن خیانت کرده‌اند بمصلحت کشور نمیباشد و سرانجام پیشکار نامبرده را که اصرار بمقابلات صولت داشت بخاک هلاک انداختند و پس از مختصر زدو خوردنی با جلودار ان قشقائی، بکازرون مراجعت کردند.

صولت که وضع را چنین دید در همان حدود متوقف شد تا با

مذاکره، ناصردیوان و احرار کازرون را ساکت و آرام نماید.

ناصردیوان همچون اطمینان پیدا کرد که در شرایط موجود صولت به کازرون حمله نخواهد نمود متوجه اردوی بوشهر شد که میگفتند بدستور دریابیکی عازم سرکوبی تنگستانیها و آزادبخواهان کازرون میباشد.

در همین گیرودار یعنی در مارس ۱۹۱۸ ناگهان حرکت اردوی دریابیکی بواسطه انتشار خبر انقلاب روسیه بتاخیر افتاد و حکمران بوشهر تصمیم گرفت که تا روشن شدن اوضاع جنگ اروپا از حمله بد تنگستان و کازرون خود داری نماید.

این پیش آمد از یک نظر بنفع و اسموس بود زیرا نامبرده اطمینان حاصل کرد که فعلاً از تعرض دشمن مصون خواهد ماند ولی از طرفی هم چون راه شیراز و بوشهر مسدود و داد و ستد متوقف بود آزادبخواهان تنگستان و کازرون دچار مضیقه مالی شدند و اسموس هم چون نقدینه‌ای نداشت که با آنها کمک کند سران قوم رفتارفته بر سر بعضی مسایل جزئی که علت العلل آن همان بی‌پولی و ضعف بنیه مالی بود اختلاف حاصل کردند.

یک مقام صلاحیتدار گفته است سخت‌ترین دوره زندگانی و اسموس در جنوب ایران همین ایام بود که نامبرده بهیچکس دسترسی نداشت و خواهناخواه از فعالیت‌های سیاسی احتراز می‌نمود.

تنها امیدواری و اسموس این بود که با انتشار خبر فتوحات آلمان و شکست روسیه، صولت الدوله و قوام‌المک که هیچیک پرنسب و عقیده پا پرجائی ندارند با سایکس و طرفداران بریتانیا بمخالفت برخیزند و

و جانب عمال آلمان را بگیرند.

در بهار ۱۹۱۷ سه نفر از افسران آلمانی که از میدان جنک ترکستان فرار کرده بودند خود را بواسموس رسانیدند. یکی از این سه نفر در اهرم بدروود زندگی گفت و دیگری اسیر انگلیسها شد و او را بهندوستان برداشت و تا پایان جنک در آنجا زندانی بود و سومی بنام اشپیلر با بواسموس همکاری می‌کرد.

از سال ۱۹۱۵ که برنسودوف از بهبهان فرار کرده بود تا این تاریخ بواسموس احدي از هوطنان خود را ندیده بود و بدیهی است هنگامیکه این سه نفر باو ملحق شدند زیاده از حد مسرور گردید و این پیش آمد را بفال نیک گرفت

از اواسط ۱۹۱۷ تا انقضای بهار ۱۹۱۸ بواسموس فعالیتی نداشت و با صلح دستش از همه جا کوتاه بود و فقط گاهی از ترکستان به کازرون و از آنجا باز بترکستان میرفت و کسانی را که در اثر طول مدت جنک خسته و ناراضی بنتظر میزسیدند بوعده و نویبد سرگرم می‌کرد و به آنها اطمینان می‌داد که پیروزی نهائی با آلمان خواهد بود.

اهالی جنوب هم با وجود اینکه نسبت بفتح آلمان و شکست انگلیس تردید حاصل کرده بودند با او کمال مساعدت را می‌کردند و کما کان بواسموس و سه نفر آلمانی دیگر را با آغوش باز می‌پذیرفتند. انگلیسها برای دستگیری بواسموس نلاش زیاد بعمل می‌آوردند و از اینکه در این مدت طولانی موفق بدنگیری او نشده بودند ناراضی بنتظر میزسیدند.

صolut الدوله و فرمان نفرما تصمیم گرفتند راه کازرون و بوشهر را برای عبور کاروانهای تجاری باز کنند و در اجرای این منظور مصلحت

در این دیدند که سایکس از عملیات گذشته ناصردیوان و شیوخ و خوانین تنگستان چشم پوشی کند و بانها تأمین دهد تا آنها نیز متقابلاً آرام گرفته ایجاد مزاحمت نمایند و ضمناً شرحی نیز بواسموس نوشته چنین خاطر نشان کردند: «چون بتجریبه ثابت شده که شما از اقدامات خود نتیجه‌ای نخواهید گرفت صلاح در اینست که تنگستان را ترک گفته عازم مراجعت بوطن شوید و هرگاه چنین تصمیم عاقلانه‌ای بگیرید ما سلامت شما را تضمین و تعهد خواهیم کرد شما را بدون اینکه مورد تعرض واقع شوید بسرحد ترکیه برسانیم تا از آنجا بالمان مراجعت نمائید.»

واسموس با نجام این تقاضا تن در نداد و از طرفی انگلیسیها هم چون او را یک نفر جاسوس و یکی از تبهکاران جنک میدانستند حاضر نبودند از جنایات وی غمض عین کنند.

بعضی میگفتند که این مرد خطرناک مطلقاً هو اخواه ایران نیست و جز پیشرفت مقاصد جنگی دولت متبع خود منظور دیگری ندارد و اظهارات او همگی لاف و گزار و خالی از حقیقت است. برخی هم او را یکنفر دیوانه عادی میدانستند و میگفتند: برای او اهمیتی نباید قائل شد.

ده سال بعد از جنک هم باز مردم نسبت با وعاید مختلف داشتند و شایعات گوناگونی در باره اوبگوش میرسید مثلًا برای اولین بار که این جانب در یکی از نقاط فارس سخن ازاو بیمان آوردم یکی میگفت مشغول کشاورزی است و دیگری معتقد بود که با چند نفر زن هرجائی در گوشة تنگستان بسر میبرد و در نتیجه ابتلا به سفلیس و امراض تناسلی دیگر، عقل و مشاعر خود را ازدست داده است.

در همین ایام حادثه جالب توجهی برای واسموس اتفاق افتاد که شرح چگونگی آن در اینجا بیمورد بنظر نمیرسد. ضمناً یکی از

مسافرتها که واسموس با میرزا علی افغانی و یکنفر بلدچی کازرونی از تنگستان به کازرون میرفت چون از تعریض اشخاص اینم نبود و بیم آن داشت که بدست دشمن بیفت خود را بصورت مقنی‌های محلی در آورد و بآن دو نفر گفت که آنها نیز بهمین لباس در آیند.

اما با این وصف از بر از جان با نظر فاز یکی دو گردنه که گذشتده نوز پاسی از شب نرفته بود که چند نفر از اشرار قشقائی هرسه نفر را محاصره کردند.

واسموس با چمامقی که در دست داشت از خود دفاع کرد اما میرزا علی افغانی در اثر شلیک گلو له بخاک هلاک افتاد و بلدچی کازرونی هم بهتر تر تیبی بود در تاریکی شب از عمر که جان بسلامت برد. یکی از قشقائیها با دشنه ایکه در دست داشتران واسموس را سوراخ و استخوان اورا مجروح کرد.

در اثر داد و فریاد واسموس چند نفر از بر از جانیها که تصادفاً از آن راه می‌گذشتند بکمک او رسیده ضارب را دستگیر نمودند و ما بقی چون یارای مقاومت نداشتند پابفرار نهادند. بر از جانیها ضارب و جسد نیمه جان واسموس را به بر از جان بردند و روز بعد که اندکی بهبود حاصل کرد او را برای معالجه بحمامهای آب گرم اهرم انتقال دادند. واسموس از شدت درد، جزع و فزع می‌کرد و این جراحت بقدرتی شدید بود که پای او ناقص شد و بقیه عمر را لنگ کان راه میرفت.

چند هفته بعد که ضارب را نزد واسموس بردند و تصمیم گرفتند بانتقام دشنه ایکه بر آن او فرو کرده هر قسم که او دستور دهد ویرا بمجازات بر سانند واسموس دم فروبرد و چیزی نگفت وقتی که فهمید دوستان او می‌خواهند ضارب را یک سال زندانی و هر روز اورا شکنجه کنند با انجام این امر موافق نکردو با لحنی خشونت انگیز ضارب را مورد سرزنش

قرار داد و گفت : «مگر تو نمیدانستی که تندگستان مکان شیران است و کسی را یارای آن نیست که مردان این سرزمین را مورد حمله قراردهد وعلاوه بر این اگر شما قشائیها بتحریک انگلیسیها با آزادیخواهان کازرون و تندگستان خصوصت بورزیدسرانجام انگلیسیها باین منطقه استیلا خواهند یافت و آیا خلاف مردانگی و انصاف و مررت نیست که تو و امثال توموجبات تسلط بیگانگان را فراهم کنید و برادران وطنی و مذهبی خود را بقید اسارت اجانب درآورید؟» سپس بدوستان اهرمی خود گفت من بسهم خود ازگناه او در گذشتم شما هم اورا رها کنید و اجازه ندهید بیش از این از کار و زندگی خود باز بماند. می‌گویند این اظهارات عکس العمل عجیبی در حضار بخشید و ضارب نیز باندازه‌ای تحت تأثیر قرار گرفت که نه فقط از عمل خود نادم شد بلکه تصمیم گرفت همانجا بماند و اقوام نزدیک خود را نیز به اهرم انتقال دهد تا در صورت وقوع جنک با اجنبی، دوش بدوش مردم اهرم با سپاه خصم بجهگ و جهاد به پردازد .

در پائیز ۱۹۱۷ سرپرسی سایکس برای استفاده از مرخصی و کسب دستورات حضوری بهندوستان رفت. در این تاریخ افراد پلیس جنوب بعملیات نظامی دست زده بودند و روابط فرمانفرما و قوام‌الملک و صولت‌الدوله از هر جهت رضایت بخش بمنظر می‌رسید و بیم آن نمی‌رفت که حوادث غیرمنتظره‌ای در خطه فارس اتفاق بیفتد ولی این نکته هم ناگفته نماند که صولت‌الدوله و قوام باهم از سابق دشمن بودند و اشخاص واقع‌بین تردیدی نداشتند که این وضع دوامی نخواهد یافت کما اینکه بعدها بر اریکه اسناد و مدارک مثبته این موضوع را مدلل می‌کند هریک جداگانه با او اسموس تماس گرفتند و آمادگی خود را برای نجات از شر تسلط انگلیسیها با او اعلام داشتند .

صolut الدوله به واسموس پیغام داد که تنها عملیات دوستانه و جانبداری او بود که آن سه نفر آلمانی فراری ترکستان توانستند صحیح و سالم از خاک قشقائی گذشته خود را بواسموس برسانند.

واسموس رفته متوجه شد که خط مشی و روش اور گذشته رضایت بخش نبوده و او بی جهت با قوام و صolut دو پهلو بازی کرده است.

از هنگامی که صolut با سایکس و فرمانفرما سازش کرده بود افراد ایل کماکان ازا و تعیت نمینمودند و همواره در پی فرصت میگشند که در موقع مناسب علیه او دست به طغیان بزنند.

واسموس هم که از این جریان مستحضر بود با چند نفر از کلانتر-های قشقائی تماس گرفت و آتش اختلافات را دامن زد.

صolut چون مقام و منزلت خود را در مخاطره دید با واسموس از دردوستی در آمد و او هم از هیچ اقدامی فروگذار نمود و بوسایل گوناگون صolut را تعطیع کرد.

یکی دیگر از اقدامات خطرناک واسموس تماس گرفتن او با صاحبمنصبان پلیس جنوب بود و افسران ایرانی این سازمان نظامی هنگامیکه بمرخصی میرفتند خارج شهر و حوالی شیراز با واسموس ملاقات میکردند و برای انجام عملیات تخریبی از او تعلیمات لازم میگرفتند.

ژنرال سایکس پس از مراجعت از هندوستان اوضاع فارس را دگرگون دید و معلوم شد صolut نفوذ سابق خود را در میان ایل از دست داده و قوام و فرمانفرما هم با مشکلات بزرگی رو بروشده اند.

از طرفی شایع بود مخبر السلطنه استاندار سابق فارس که بوزارت کشور منصوب گردیده محروم‌انه بصولت‌الدوله پیغام فرستاده است که با انگلیسیها مخالفت و بنفع دولتهای مرکزی اروپا فعالیت کند. در نتیجه این تبلیغات روز افزون و انتشاراتی که از طرف مخالفین پلیس جنوب داده می‌شد چند نفر از افسران ایرانی این سازمان تصمیم گرفتند علیه این قوه نظامی که از طرف حکومت مرکزی غیرقانونی شناخته شده قیام نمایند لیکن سایکس بدقت مراقب اوضاع بود و با فسران‌هندی دستور داد عملیات صاحب منصبان ایرانی را زیر نظر بگیرند.

در این گیرودار و اسموس میکوشید که قشقاویها و ایلات خسمه عرب و کازرونیها در مخالفت خود با انگلیسیها یک هدف مشترک داشته باشند و در یک جبهه واحد با آنها به پیکار ادامه دهند.

در تابستان ۱۹۱۸ که خبر فتوحات ارتش آلمان در میدان جنگ فرانسه منتشر گردید فعالیتهای و اسموس به نتیجه رسید و ایلات و عشایر فارس در صدد برآمدند جداً با قوای پلیس جنوب وارد زد و خورد شوند.

حکومت مرکزی ایران هم در این تاریخ متمایل به آلمانها بود و یادداشتهای متعددی میان دولت و سفارت انگلیس مبادله گردید. سفارت انگلیس از یک طرف اصرار داشت که دولت ایران از اقدامات خصم‌مانه مأمورین آلمان جلوگیری بعمل آورد و تشکیلات پلیس جنوب را بر سمیت بشناسد و از طرفی دولت ایران مدعی بود که سازمان قوه نامبرده با بیطریقی دولت شاهنشاهی مغایر و غیرقانونی میباشد.

رونوشت یادداشتهای مبادله در کلیه نقاط فارس مخصوصاً در

نقاطیکه قوای پلیس جنوب مستقر گردیده بود انتشار یافت و در نتیجه نه فقط مردم محل بمخالفت با قوای نامبرده برخاستند بلکه جسته گریخته بعضی از افراد و صاحب منصبان ایرانی پلیس جنوب هم خدمت خود را ترک گفته‌اند.

متعاقب این اقدامات چون دسته‌ای از ایلات نیریز واقع در جنوب شرقی شیراز قوای پلیس جنوب را مورد تعرض قرار دادند سرهنگ دوم گرانت بسر کردگی یک ستون نظامی بتعقیب ایلات نیریز رفت و ضربت سختی به متجاوزین وارد کرد.

واسموس که وضع را چنین دید با صولت‌الدوله و ناصر دیوان تماس گرفت و با آنها تذکر داد که با این وصف جای تأمل نیست و قوای پلیس جنوب باید مورد حمله قرار بگیرند.

قوام‌الملک هم در این هنگام بیکار نشسته و در حدود دوهزار سوار مسلح در شیراز و اطراف شهر مستقر ساخته و منتظر بود بینندگان دام از طرفین فایق می‌شوند تا او نیز جانب قوای غالب را بگیرد. مامورین دولت نیز از همه طرف مردم را بمخالفت با قوای انگلیس تحریض می‌کردند و حتی شاهزاده فرمانفرما هم که از سابق متمايل با انگلیسيها بود در این تاریخ قدمی بنفع دوستان قدیمی خود بر-نمیداشت.

در همین هنگام چند دسته از سواران قشقائی بدستور صولت‌الدوله یکی از واحد‌های پلیس جنوب را در خان زنیان مورد حمله قرار دادند ..

پادگان خان زنیان چند نفر از مهاجمین را دستگیر و در کاروان

سرای محل زندانی ساخت. قشقاچیها پیغام فرستادند که هرگاه دستگیر شدگان بیدرنگ آزاد نشوند پاسگاه خان زنیان مورد حمله قرارخواهد گرفت و چون این پیام تهدید آمیز مؤثر واقع نگردید قشقاچیها به کاروان سرای محل شروع به تعرض نمودند.

خبر این واقعه که به شیراز رسید عده‌ای از قوای پلیس جنوب و سواران هندی بکمک محاصره شدگان خان زنیان رفتند و هرگاه در این تاریخ صولت مکث نکرده و بلا فاصله قوای اعزامی شیراز را مورد حمله قرار داده بود مسلماً حریف شکست می‌خورد و شیراز بتصرف سواران قشقاچی در می‌آمداما صولات به پیروی از سیره معمولی همه مشرق زمینیها بجای اینکه هنگام بروز حوادث خطیر ابتکار عملیات را ازدست ندهد بطفره و تعلل پرداخت و چون از عوایق امر می‌اندیشید با فرمان نفرما وارد مکاتبه شد.

سرپرسی سایکس هم که می‌خواست قضایابه دفع الوقت بگذرد و از عامل زمان استفاده کند موقع را مغتنم شمرد و بتقادرهای صولات روی موافق نشان نداد و در بیست و سوم مه که صولات تصمیم بجنگ گرفت او ضماع دگرگون گردید و کلتل گرانت باستون اعزامی به نیریز وارد شیراز شد.

بدیهی است ورود قوای امدادی بنفع سرپرسی سایکس بود و با این ترتیب او بهتر می‌توانست از تجاوزات و حملات قشقاچیها جلوگیری بعمل آورد.

قوای انگلیسی مقیم بوشهر در این تاریخ تقویت گردیده بود اما سرپرسی سایکس از جانب آن ناحیه انتظار کمک نداشت زیرا فرمانده پادگان محل اعلام داشته بود که تا قبل از اکتبر نمی‌تواند بکمک قوای پلیس جنوب بیاید و پادگان شیراز باید بنهائی با حریف وارد

نبرد شود .

سایکس مینویسد که قوای مسلح قشقائیها و کازرونیها در این تاریخ بالغ بر هشت هزار تن بود در حالیکه قوای پلیس جنوب و سر بازان هندی از دوهزار و دویست نفر تجاوز نمیکرد .

در شانزده میلی جنوب شیر از قریه محقریست بنام «ده شیخ» که تا خان خویس فاصله زیادی ندارد و صولت الدوله و سواران قشقائی در همین حدود موضع گرفته و ناصر دیوان و هزار و پانصد نفر تفنگچی کازرونی هم خان زیان را محاصره کرده بودند .

صولت الدوله فکر می کرد که قوای پلیس جنوب ابتدا بکمک افرادی خواهند رفت که در محاصره کازرونیها میباشند و پس از اینکه عازم خان زیان شدند او و سواران قشقائی از عقب آنها حمله خواهد کرد .

برخلاف پیش بینی صولت ، قوای پلیس جنوب با مدادان روز بیست و پنجم مه اردوی قشقائیها را مورد تعرض قرارداد .

هنگامیکه تلاقی فریقین شد جنگ خونینی در گرفت و پس از چند ساعت زد و خورد قشقائیها بگردنه های پائین دست خان خویس که هشت هزار پا ارتفاع آنهاست عقب نشینی کردند . صولت بمنظور تشجیع سواران خود و تقویت روحیه قشقائیها اظهار داشت که هندیها در باطن با انگلیسها مخالف می باشند و اگر قشقائیها چند روز دلیرانه به پیکار و سیز ادامه دهند اردوی خصم از هم متلاشی خواهد شد .

صولت یک اراده توب شصت تیرهم با خود همراه داشت که در اثنای جنگ از آن استفاده می کرد . این توب و اظهارات تشجیع آمیز صولت موثر واقع نگردید و کلانتران حریص و طماع قشقائی پیش از اینکه نتیجه نهایی جنگ معلوم شود بر سر تقسیم غنائم با هم اختلاف

پیدا کردند و بر فراز ارتفاعات خان خویس سرگرم مشاجره بودند که ناگهان با سر نیزه سربازان هندی رو برو شدند. از انصاف نباید گذشت که قشقاچیها در این موقع با کمال رشادت بجنگ ادامه دادند ولی سرانجام تاب مقاومت نیاورده و بادادن دویست و پنجاه نفر تلفات و چهارصد و پنجاه نفر زخمی راه جنوب را پیش گرفته بطور غیر منظم هزیمت نمودند.

صولت الدوله شکست این جنگ را در خان زنیان جبران کرد و شرح قضیه از اینقرار است که محرمانه با افسران ایرانی پاسگاه پلیس جنوب در خان زنیان تماس گرفت و با آنها اطلاع داد از طرف دولت ایران مأموریت دارد تا قوای بیگانه را از خاک وطن قلع و قمع کند و شرط وطن پرستی این است که در این حادثه علاقمندان باستقلال مملکت از او که بمنظور اجرای او امر دولت متبع خود قیام نموده حمایت و پشتیبانی نمایند.

افسران ایرانی پادگان محل باغوای این تحریکات دست بطيحان زدندویک نفر سروان و یک سرجوخه انگلیسی را تیرباران نمودند و پس از این حادثه پرچم سفیدی بالای قلعه کاروانسرا برافراشته در را بروی مهاجمین کازرونی گشودند لیکن بجای اینکه مورد نوازش تفنگچیهای کازرونی واقع شوند همه اسباب و اثاثیه آنها بتاراج رفت و آنها نیز ناچار راه شیراز را پیش گرفتند. در شیراز بعداً پرونده امر تحت رسیدگی قرار گرفت و چهارده نفر از آنهایی که بیشتر مقصرو خطای کار بودند محاکمه و تیرباران شدند.

گفتار یازدهم

شکست و اسماوس و بلااثر ماندن نقشه‌های او

با وجود تحقیقاتی که بعمل آمده معلوم نیست و اسماوس پس از سقوط خان زنیان کجا رفته و چه اقداماتی کرد ولی از قرائن و امارات میتوان گفت که او پس از واقعه غیرمنتظره خان زنیان بسرعت میان ایلات و عشاير جنوب فارس رفته و بتحریکات دامنه‌دار خود ادامه داده است زیرا خبر شکست قوای پلیس جنوب فی الفور در همه جا شایع گردید و عشاير دشتی و دشتستان و کلیه قبایل و ایلات تنگستان، هم‌آهنگ بطرفداری صولت قیام کردند و تصمیم گرفتند ماجرای خان زنیان را در سایر پاسگاههای پلیس جنوب نیز تجدید نمایند.

بعضی میگویندو اسماوس بسران قبایل فارس خاطرنشان می‌ساخت که قوای پلیس جنوب بحمله و تعرض مبادرت خواهند کرد ولی مثل دفعه سابق سرانجام موفق به پیشرفت نگردیده در مقابل نقاط کوهستانی و ارتفاعاتی که محل و مأوى دلیران عشاير است متوقف خواهند شد. این اظهارات مؤثراً واقع گردید و در نیمة اول ماه زون تفنگچیهای کازرونی باغات حومه شیراز را واقع در پنج میلی شهر تصرف کردند و قشقايهای هم در تپه و ماهورهای اطراف موضع گرفتند.

کازرونیها متدرجاً شروع به پیشروی نمودند و ضمناً برای اینکه اهالی شیراز لحظه آب در مضیقه بیفتند قنواتی را که بسمت شهر امداد داشت کور کردند.

ستون جلودار قوای پلیس جنوب مرکب از چند سوار هندی و یک افسر و چند تن درجه دار انگلیسی که در این هنگام حوالی «چnar راهدار» سنگر گرفته بودند وضع را که چنین دیدند پیشستی کرده سواران کازرونی را مورد تعرض قراردادند.

تو پخانه قوای پلیس جنوب بکار افتاد و «چnar راهدار» در معرض شلیک توپ واقع شد و بیست نفر از سواران کازرونی به هلاکت رسیدند.

سر کرده تفکیچیهای کازرونی بتقویت قوای خود پرداخت و در شانزدهم ژوئن مجدداً جنگ شدیدی میان قوای طرفین در گیر گردید. این زد خورد در قریه احمد آباد اتفاق افتاد و جمع نسبتاً کثیری از دو طرف کشته شدند.

طبق تصمیم متخذة قبلی قرار بود صولت الدوله روزه فدهم ژوئن شروع به حمله و قوای پلیس جنوب را غافلگیر کند و ضمناً در همان تاریخ عده‌ای از اهالی شیراز در داخل شهر پایگاههای نظامی انگلیسها را اشغال نمایند. این نقشه در نتیجه خیانت یک نفر از مجاهدین فارس جامه عمل نپوشید و هنگامیکه بسر پرسی سایکس گفته شد صلاح در این است شهر را تخلیه و بطرف شمال عقب نشینی کند او که از نقشه واقعی دشمن آگاه شده بود گفت: «ما اولاد و اعقاب همان سگهای پوزه پهنه هستیم که باین آسانی میدان را برای حریف خالی و بلا معارض نخواهند گذاشت». سایکس بقوای پلیس جنوب که برای جلوگیری

دشمن رفته بودند دستور داد روز شانزدهم در ناحیه احمد آباد شروع بتعرض کنند و با جنگ گریز سواران قشقائی و کازرونی را بسمت شهر بکشانند.

فرمانده اردوی پلیس جنوب احمد آباد را بتوب بست و همانطور که با و دستور داده شده بود در چنار راهدارهم مختصر زد و خوردی نمود و بسمت شیراز عقب نشینی کرد. همینکه قشقائیها و کازرونیها به باغات اطراف شهر منجمله باغ جنت رسیدند ماگزینهای قوای اسپیار بکار افتاد. مهاجمین در مقابل گلو لوهای شصت تیر و مسلل پلیس جنوب تاب مقاومت نیاورده و دویست نفر کشته و سیصد تن زخمی شدند.

صolut الدوله محترمانه برای مجاهدین شیراز و طرفداران خود در شهر پیغام فرستاد که صدها تن از سربازان هندی در جنگ کشته شده و از قشقائیها فقط مهتر او آنهم در اثر بیاحتیاطی بقتل رسیده وقت آنست که اهالی شیراز قیام و قوای پلیس جنوب را در شهر خلع سلاح کنند. میون شیراز مقدمات کار را درخفا فراهم نموده آماده کارزار شدند لیکن صبح روز هفدهم که قرار بود پایگاههای مهم نظامی شهر را اشغال کنند با یک عمل انجام یافته رو برو شدند یعنی صبح که از بخانه بیرون آمدند معلوم شد قوای اسپیار شبانه نقاط حساس را متصرف گردیده‌اند.

زعماً حزب دموکرات که وضع را چنین دیدند فقط با برادر یکی دونطق و خطابه اکتفا کرده متفرق شدند. کسبه و اصناف هم که از غارت و چپاول ایلات و عشاير خاطره‌های شومی داشتند اطمینان حاصل و دکاکین خود را باز کردند و بکسب و کار پرداختند.

این یکی از جنگهای مهم عشايری فارس بود که بنفع انگلیسها تمام شد.

صolut الدوله پس از این حادثه دیگر در حقیقت نتوانست قد علم

کند و بیشتر طوایف قشقائی از دور او پراکنده شدند و تنگستانیها هم با وطن خود مراجعت نمودند لیکن واسموس و ناصر دیوان کازرونی و سواران او صولت را ترک نگفته کما کان با او معارضت میکردند.

سایکس تصمیم گرفت امکانًا صولت را تضعیف نموده از تعداد طرفداران او بکاهد و برای اینکه این موضوع بدون قتل و خونریزی جامه عمل بپوشد با فرمانفرما و قوام الملک وارد مذاکره شد. فرمانفرما از سردار احتشام برادر صولت الدوله تقاضا کرد برای مذاکره بشهر بباید و پس از جند جلسه ملاقات و تذکار عواقب و خیم عملیاتی که صولت پیش گرفته اورا بجای صولت بسمت ایلخانی قشقائی انتخاب کرد.

پس از اینکه خبر انتصاب سردار احتشام باین سمت انتشار یافت محمد خان کشکولی که از سابق با صولت مخالف بود و در جنگهای اخیر هم شرکت نداشت با ششصد سوار بشیراز رفت و آمادگی خود را برای اطاعت از ایلخانی جدید بفرمانفرما اعلام داشت بلا فاصله علیخان یکی دیگر از برادران صولت نیز با چند نفر از اتباع خود بشیراز رفت و نسبت بقوای نظامی اظهار انقیاد کرد.

پیش از اینکه اتحادیه جدید، قوام و نصح بگیرد صولت الدوله و ناصر دیوان با شاره واسموس تصمیم گرفتندیک بار دیگر قوای پلیس جنوب را مورد تعرض قرار دهند.

در اجرای این تصمیم روز بیست و نهم ژوئن یکی از پایگاههای نظامی حمله کردند ولی کاری از پیش نبردند.

در این زد و خورد کازرونیها سی نفر تلفات دادند در صورتیکه از هندیها و انگیسیها کسی بقتل نرسید.

پس از این واقعه‌ها جین با کمال سرافکنندگی بچنار راهدار عقب نشینی کردند و در آنجامیان قشقائیها و کازرونهای اختلاف حاصل شد و طرفین بجان هم افتادند.

ناصردیوان کازرونهی بصولت‌الدوله تعرض کرد و گفت: «جز خیانت از قشقائیها کاری ساخته نیست و در کلیه مراحل پشت بمیدان جنک میکنند و هدف نهایی آنها چیاول و تاراج هموطنان خود میباشد». و اسموس هرچه تقلاکرد نتوانست فیما بین صولت و ناصردیوان وحدت والفت ایجاد کند و کازرونهای درحالیکه مشتها راگره کرده و خان قشقائی را بیاد فحش گرفته بودند، از چنار راهدار عازم کازرون شدند.

پس از اینکه کازرونهای‌هم صولت‌الدوله را تنها گذشتند او ناگزیر بخان‌خویس رفت و تنها تسلای قلب‌شکستهای ننگین او و اسموس بود که ویرا درهمه جا راهنمایی و از او دلجوئی میکرد.

پیش از آنکه صولت‌الدوله عازم خان‌خویس شود مورد حمله قوای انگلیس و عده‌ای از طرفداران جدید آنها واقع شد.

روز هفتم جولای، حوالی چنار را هدار صحنه پیکارهای خونینی بود که میان قوای طرفین درگیر شد و انتظار میرفت که این کارزارشید برای همیشه بفعالیتهای صولت خاتمه دهد.

در این تاریخ فقط یک ثلث قوای سابق از صولت فرمانبرداری میکردند و انصافاً از دل و جان برای حفظ و حمایت او میکوشیدند و در این جنک دلاوری و رشادت شایانی از خود نشان دادند.

خشقاویها بقوای انگلیس شیوخون‌زدند ولی در مقابل آتش مسلسل تاب مقاومت نیاورده عقب نشینی کردند.

صolut از این معركه هم جان بسلامت دربرد و باسوارانی که باو وفادار مانده بودند بسمت فیروزآباد رفت.

سردار احتشام و قوام الملک که قرار بود در حین عقب نشینی صolut را دستگیر کنند دیرتر از موعد مقرر به محل رسیدند و فقط بقتل و کشتار چندتن سواری که عقب افتاده بودند اکتفا نمودند.

قوام و سردار احتشام دو روز صolut را تعقیب کردند ولی همینکه صolut الدوله به جلگه فیروز آباد رسید ناگهان برگشت و بقوائی که در تعاقب او بودند حمله کرد و دلیرانه تمام روز را با آنها بجنگ ادامه داد.

چون تعداد سوارن صolut با قوای دشمن قابل مقایسه نبود و بسیاری از افراد ایل جز معدودی از بستگان و اقوام نزدیک، او را نهاده که از اینها گذاشته و بی خیال خود رفته بودند، صوات ناگزیر دست از جنک کشید و در کوههای اطراف متواری شد.

محمد علیخان قشقائی که با کمال صمیمیت از صolut پشتیبانی میکرد تصمیم گرفت بهر ترتیبی که هست موجبات پیروزی او را فراهم کند.

در اجرای این منظور عازم آباده شد و بدروغ در همه جا شایع کرد که صolut در یکی دو مرحله انگلیسها را شکست داده و هرگاه یک عده قوای امدادی باو بر سر پیروزی نهائی با او خواهد بود و غنایم زیادی بدست عشایر خواهد افتاد.

این انتشارات موثر واقع نگردید و پنج هفته بعد نامبرده بدون اینکه کاری صورت داده باشد بصolut ملحق شد صolut مدتی را در میان طوایفی که با او همراه بودند بسربرد و سردار احتشام بعنوان

ایلخانی در فیروزآباد مستقر گردید.

این وضع بهمین ترتیب تمامه اکتبر ادامه یافت و در تمام این مدت و اسماوس با صولت زندگی میگرد.

در بعضی اسناد وزارت خارجه انگلستان نوشته شده است که واسماوس در این گیرودار با صولت اختلاف پیدا کرد و در نتیجه همین پیش آمد او را ترک کفت ولی حقیقت قضیه بموجب اظهارات سلطان علی این است که واسماوس همه جا با صولت همراه بود.

سعی و کوشش واسماوس این بود که از نوموجبات اتحاد وهم آهنگی عشایر جنوب را فراهم کند و چشم زخمی باطرافیان سایکس وارد آورد.

در حوالی ماه سپتامبر بواسماوس اطلاع رسید که باز وقایع تازه ای در ناحیه تنگستان در شرف تکوین است.

تعداد قوای نظامی انگلیس در این تاریخ در بوشهر افزایش یافته بود و خوانین و مشایخ جنوب از این جریان استحضار داشتند ولی با این وجود یک روز شنیده شد که سر کردگان تنگستان باز تصمیم گرفته اند بپادگان بوشهر تعرض نمایند - روز بیست و یکم سپتامبر غصفر - السلطنه و شیخ حسین خان چاه کوتاهی با چهارصد نفر تفنگچی در «چفادک» موضع گرفتند و روز بعد نیز زایر خضرخان و عده‌ای سوار با آنها ملحق شدند.

مصلحین خیراندیش بیان افتادند و برای اینکه از تلفات بیمورد جلوگیری بعمل آورند سعی کردند بین طرفین تفاهم حاصل شود.

مقامات انگلیسی موضوع را بررسی نموده برای صدمین بار اعلامیه صادر کردند که : « چون دولت ایران در جنک جهانی جنبه

بیطرفی پیش گرفته بناء علیهذا دولت انگلیس نیز با توجه به این موضوع بیطرفی ایران را نقض نخواهد کرد و تنها منظور فرمانده پادگان بوشهر این است که طرق و شوارع فارس امن و منظم باشد و قوافل تجاری بدون دغدغه در این راهها عبور و مرور نمایند و هرگاه خوانین مزاحم مسافرین نشوند و اموال بازارگانان بسلامت بمقصد برسد و مورد دستبرد واقع نگردد مسلماً کسی هم متعرض آقایان خوانین و مشایخ نخواهد شد . »

با وجود این معلوم شد که تنگستانیها گوششان باین حرفا بدهکار نیست و تصمیم گرفته اند قوای بوشهر را غافلگیر و ناگهان با انگلیسها حمله نمایند .

از طرف پادگان بوشهر بتنگستانیها تذکر داده شد که از چندا ک متفرق شوند و چون سران عشایر باین تذکاریه ترتیب اثر ندادند جنک در گیر گردید و تنگستانیها بقوه قهریه از آن حدود متفرق شدند .

در همین اوقات شنیده شد که صولت الدوله نیز بجمع قوا پردا - خته است و جمعی از اطرافیان سردار احتشام که از عواقب کاراندیشناک بوده اند قیروز آباد را تخلیه کرده اند .

در ماه اکتبر صولت الدوله با یکهزار و پانصد نفر سوار تازه نفس فیروز آباد را محاصره کرد و قبل از اینکه قوام لملک خود را بآنجا برساند و بکمک سردار احتشام بستاید شهر را متصرف شد و سردار احتشام پیش از اینکه بدست او بیفتند فیروز آباد را ترک گفت و صولت مجدداً با عنوان ایلخانی قشقائی در آنجا مستقر گردید .

سایکس بلا فاصله یک ستون از قوای مجهز پلیس چنوب را بفیروز آباد فرستاد و زد و خورد خونینی بین قوای طرفین در گیر شد .

در این جنگها اتفاقاً قشقاچیها جانفشنانی و فدایکاری را از حدگذرانیده و با اینکه از حیث تجهیزات و تعداد قوا باستون اعزامی قابل مقایسه نبودند از دل و جان برای پیشرفت منظور صولات میکوشیدند و با وجود دادن تلفات زیاد پشت بمیدان جنک نمیکردند.

سرانجام که صولات وضع را خطرناک دید با سوارهای خود مجدداً بمناطق کوهستانی متواری شد و چنانکه در همه جا مرسوم است مردم با فرادپلیس جنوب که در این جنگ غالب شده بودند درود و تبریک فرستادند و شعر اشعاری با این مناسب سروندند و بعضی از روزنامه‌های شیراز هم مقالاتی در اطراف این فتح و فیروزی بر شته تحریر کشیدند.

مقارن همین اوقات واسموس راه اهرم را در پیش گرفت و هنگامیکه با آنجا رسید وضع را آشفته و پریشان دید.

تنگستانیها با اینکه در جنک شکست خورده بودند باز خود را آماده پیکار میکردند ولی بخوبی هویدا بود که روحیه آنها تضعیف گردیده و مقابله با قوای مجهز انگلیسها در بوشهر که اینک مرکب از یک اردوی بیست هزار نفری بود کار سهل و آسانی بنظر نمیرسید.

از اواسط اکتبر با این طرف انگلیسها تصمیم گرفتند کار تنگستانیها را یکسره کنند و به اهرم و چاه کوتاه و سایر نقاط قشون بفرستند برای اجرای این منظور از بوشهر تا بر از جان را موقع تراه آهن کشیدند و در امتداد جاده راه آهن یک جاده شوشه نیز احداث نمودند.

بعد از انجام این امر ببعضی از خوانین و شیوخ محل تماس گرفتند و یکی از برادران شیخ حسین خان را بکلانتری چاه کوتاه منصوب کردند.

غضنفر السلطنه نیز شخصا در یکی از پایگاههای نظامی حضور یافت و خود را بفرمانده ستون معرفی کرد و قرار شد برای اینکه ثابت کند که از عملیات گذشته نادم گردیده باتفاق ستون اعزامی بوشهر به برازجان برود.

روز هیجدهم اکتبر ستون اعزامی بسمت اهرم حرکت کرد. ستون نامبرده دارای یگدستگاه توب کوهستانی بود که میتوانست در صورت آژوم مهاجمین را زیر آتش بگیرد و هنگامیکه سر بازان هندی و انگلیسی وارد اهرم شدند از یکی از برجها صدای شلیک و گلوله تفنک بگوش رسید. توپخانه ستون باین صدا پاسخ داد تا هنگامیکه افراد وارد آبادی شدند احدي را در آنجا مشاهده نکردند و هرچه تفحص نمودند کسیرادر آنجا نیافتد و معلوم شد اهالی اهرم بلااستثنای خانه و زندگی و خود را رها کرده و بمقابله کوه پناهنده شده‌اند. قریه مجاور نیز همین حال را داشت و فرمانده ستون که وضع را چنین دید پیگایگاه مرکزی خود مراجعت نمود.

از اینکه سر بازان انگلیسی و هندی از اهرم خارج شدند سکنه محل دسته دسته بانهایت حزم و احتیاط بخانه و لانه خود بازگشتند و برای آنها ثابت شد که همه انتشاراتی که راجع بعملیات انگلیسها از طرف مخالفین داده میشود عاری از حقیقت است و سر بازان هندی و انگلیسی نه مزارع محصول را آتش زده و نه اموال و اثاثه آنها را غارت کرده‌اند.

یک هفته بعد غضنفر السلطنه بنای قولی که داده بود در معیت یکدسته از سپاهیان انگلیسی عازم برازجان گردید ولی پس از اینکه با آنجارسید ناگهان از نظر ناپدید شد و یکی دور روز بعد خبر رسید که نامبرده به لرده رفته و عده‌ای تفنگچی دور خود جمع کرده است.

عدم تسلیم تنگستانیها و زدوخورد آنها با سپاهیان انگلیسی آنهم هنگامیکه عده زیادی باتجهیزات کامل وارد برازجان شده بودند حاکی از دلاری و شهامت مافوق تصور دلیران تنگستانی میباشد . بهر حال ستون اعزامی بوشهر یکی دو فقره با تفنگچیهای تنگستان زدوخورد کرد ولی از تعقیب و دستگیری آنها خود داری نمود . در ماه نوامبر بدینختی تازه‌ای برای تنگستانیها پیش آمد کرد و آن شیوع انفلوانزا بود که مثل برک خزان مردم تنگستان را بخاک هلاک میانداخت .

در این ایام بحرانی و خطرناک هم واسموس با آنها بسرمیبرد و در آبادی مختصری بنام تله زندگی میکرد اما بیماری انفلوانزا با اندازه‌ای شدید بود که با وساایر همدستان او مجال توطئه نمیداد .

روز بیستم نوامبر بود که معلوم شد یک نفر در همه آبادیهای اهرم در بدر عقب واسموس واشپیلر میگردد و هنگامیکه به تله رسید نامه ایرا که فرمانده پادگان بوشهر خطاب به واسموس واشپیلر نوشته بود بواسموس تسلیم کرد .

واسموس وقتی که نامه ارسالی را خواند فهمید که چند روز است جنک بپایان رسیده و فرمانده قوای بوشهر با و اشپیلر خاطر نشان ساخته است که هرگاه در ظرف یک‌هفته خود را در بوشهر با و یاولین پست نظامی انگلیس معرفی کنند وسائل مراجعت آنها بالمان با کمال آبرومندی و احترام فراهم خواهد گردید و در غیر اینصورت اگر بوسیله قوای انگلیس دستگیر شوند با آنها مثل اسرای جنک معامله خواهد شد .

واسماوس در پاسخ تقاضا کرد که یک‌هفته ضرب الاجل بدو هفت‌هه تمدید گردد و مقامات انگلیسی با این موضوع موافقت بعمل آوردن.

در تاریخ سیزدهم دسامبر نامه‌ای از طرف واسماوس نوشته شد مبنی بر اینکه مسئله خروج او از ایران از حدود صلاحیت مأمورین بریطانیا خارج است و او الزامی نخواهد داشت که دستور نماینده‌یک دولت بیگانه‌را در خاک ایران بموضع اجراگذارد و هرگاه اقدامی برای دستگیری او بعمل بیاید بمنزله نقض بیطرفی دولت ایران تلقی خواهد شد.

فرمانده پادگان بوشهر که انتظار وصول چنین جوابی رانداشت در مقام دستگیری واسماوس برآمد و نامبرده و اشپیلر هم برای اینکه بدست مأمورین انگلیسی نیفتند تصمیم گرفتند از راه ترکیه به آلمان مراجعت نمایند.

هنگامیکه واسماوس تصمیم قطعی اتخاذ کرد شش نفر از تنگستان نیها نیز داوطلب شدند که او و اشپیلر را تسرحد ترکیه همراهی کنند و در موقع حرکت میرزا علی کازرونی و سلطانعلی و دادخان نامی هم با تفاق آنها عزیمت نمودند.

زایر خضرخان و شیخ حسین خان برای اجرای مراسم تودیع به تله رفتند.

شب حرکت واسماوس بسکی از شباهی تاریخی تنگستان میباشد.

سران عشاير پروانه وارگرد رفیق صمیمی و وفادار خود حلقه زدند و مثل ابربهار شروع بگریه وزاری نمودند.

واسموس از گذشته اظهار تأسف نمود و از اینکه بالآخره نتوانسته است وسایل پیروزی تنگستانیها و شکست انگلیسها را که غایت آمال او بود فراهم کند ابراز تأثیر میکردو ضمناً بهمه آنهایی که برای مشایعت او جمع شده بودند خاطر نشان کرد که در حال حاضر صلاح در این است که با انگلیسها کنار بیائید.

سران عشاير از او تقاضا کردند که از اظهار این قبیل مطالب خود داری نماید زیرا ممکن است یکی از جاسوسهای زبردست انگلیسها در میان جمع حضور داشته باشد و چگونگیرا اطلاع دهد.

واسموس و همراهان پس از اینکه سران عشاير بگوش هریک دعای سفر خواندن عازم فاریاب واقع در نزدیکی فیروز آباد شدند مؤلف جریان این مسافرت را از سلطانعلی که همه‌جا با واسموس همراه بوده تحقیق کرده و این مطالب را بهاتکای اطهارات او مینویسد.

پس از دو سه شب که مسافرین به نوجان رسیدند ناگهان در تاریکی شب با ناصر دیوان کازرونی مصادف شدند و همگی از این پیش آمد بحیرت افتادند.

ناصر دیوان گفت یکی دو نفر از پیشکاران و نزدیکان من با بیگانگان تماس گرفتندو بمن و سایر آزاد یخواهان خیانت کردند و منهم ناگزیر بطرز ناشناس باین حوالی آمده‌ام.

میرزا علی کازرونی و واسموس و دیگر همراهان پس از خدا حافظی با ناصر دیوان راه خان زنیان را پیش گرفتند و از آنجا باقافله ایکه بشیراز میرفت و از میان پاسگاههای پلس جنوب میگذشت عازم مقصد شدند. در حوالی شیراز برای اینکه در شهر شناخته نشود و بدست

انگلیسها نیفتند شیراز را دور زدند و پس از ده روز در حالی که روزها را در محل امنی استراحت و شبها را حرکت میکردند بخاک بختیاری رسیدند.

مسافرین از برودت هوای شب فوق العاده متأذی بودند و از ترس دشمن سردی هوارا تحمل میکردند. هنگامیکه بخاک بختیاری رسیدند واسموس بلباس اروپائی درآمد و جامه قشقائی را از تن در آورد.

لزوماً تذکر داده میشود که واسموس از سال ۱۹۱۵ تا آن تاریخ بلباس قشقائیها در آمده بود و جامه فرنگی بر تن نمیکرد ولی وقتی به خاک بختیاری رسید و تا اندازه‌ای از تعرض دشمن اطمینان حاصل نمود مجدداً لباس اروپائی پوشید و خود را همه جا یکی از متخصصین و زمین شناسان شرکت نفت جنوب معرفی و فارسی را بهجهة انگلیسی صحبت میکرد، نام مستعار واسموس در این ایام مستر ویت بود و همه جا خود را باین نام معرفی مینمود.

صولت السلطنه برادر ناتنی صولت الدوله در بختیاری بود و واسموس و همراهان در اروجن با او ملاقات نمودند و پس از یکی دو روز روانه دهکرد شدند.

واسموس تصمیم داشت که از آنجا نزد رضاخان جوزانی یاغی و راهزن معروف برودو بوسیله چندنفر از سواران وی اصفهان را دور زده از حدود آن شهرستان خارج شود.

میرزا علی کازرونی با این تصمیم مخالفت کرد و گفت شایسته

نیست ما به کسی که در دزدی و شرارت معروف خاص و عام است پناهندگی شویم و حیثیت خود را که دار نماییم و اسموس چون با مخالفت میرزا علی کازرونی رو برو شد از اجرای این تصمیم صرف نظر کرد و یکی از سوارهای صولت السلطنه که از اروجن همراه آنها حرکت کرده بود دستور داد فوراً باصفهان رفته و به کنسول انگلیس خبر دهد که واسموس بالباس مبدل همراه قافله ایست که قریباً شهر میرسد.

کنسولگری بیدرنگ چند نفر مأمور دم دروازه فرستادند تا کلیه مسافرین را بازجوئی و بدینوسیله و اسموس را دستگیر و بازداشت نمایند تحقیقات مأمورین تا چند روز ادامه داشت و در همین حال و اسموس و سایرین از بیراهه خود را بکاشان رسانیدند.

و اسموس در حدود مارس ۱۹۱۹ وارد کاشان شد و تا آن تاریخ مأمورین انگلیسی نتوانستند اثری از او بدست آورند.

دشمنان سیاسی و اسموس میدانستند که این مرد زیرک فوق العاده در راه پیمایی و حفظ اسرار خود ید طولائی دارد و چون از کشف مخفی گاه او ناامید شدند تصور کردند اوی صبح و سالم خود را بر حذف کرده است هنگامیکه و اسموس بکاشان رسید در نتیجه یک بیاحتیاطی حریفان سیاسی را از محل اقامت خود آگاه ساخت و همین بیاحتیاطی بضرر او تمام شد و سرانجام او بچنگ مأمورین انگلیسی افتاد.

جريان واقعه از این قرار است که واسموس در کاشان علی‌غم تذکرات میرزا علی کازرونی علناً بکوچه و بازار میرفت و بی‌پردم گفتگو می‌کرد و معلوم نیست چرا عالم‌آ خود را به مخصوصه

انداخت.

بیست و یکم مارس مصادف با نوروز ایرانیان است و عموم اهالی کشور از خرد و کلان و فقیر و غنی در این عید تشریفات خاصی برگزار میکنند و در مرکز، شاهنشاه ایران بسلام مینشینند و بار عالم میدهد و در استانها و شهرستانها نیز استانداران و فرمانداران به همین ترتیب مجلس سلام تشکیل میدهند.

فرماندار کاشان در این اوان ماشاء الله خان معروف فرزند نایب حسین بود که خود را سرکرده همه یاغیان ایران میدانست و با مساعدت او بود که ندر مایر سابق با واسموس تماس گرفت.

واسموس روز عید باداره حکومتی رفت تا حضورا به ماشاء الله خان تبریک بگوید و از مساعدتهای سابق او اظهار تشکر نماید.

یکی از ارامنه ایران که متصدی تلگرافخانه هندواروپ بود از ماقع استحضار حاصل کرد و بطعم پول بیدرنک به سفارت انگلیس در تهران تلگرافی اطلاع داد که واسموس جاسوس معروف آلمانی از کاشان عازم قم میباشد.

ماشاء الله خان چون نسبت به تلگرافچی ارمنی سوء ظن داشت بو اسماوس توصیه کرد که از کاشان بقم نرود و از بیراهه عازم نواحی غرب شود لیکن واسموس لجاجت کرد و سه روز بعد از کاشان روانه قم شد.

بمحض ورود بقم چند تن ژاندارم و اسماوس و اشپیلر و سلطانعلی را دستگیر نمودند ولی سایر همراهان از معز که جان بسلامت در برداشتند.

دولت ایران تعهد کرده بود که جاسوسان آلمانی را پس از دستگیری بمامورین بریتانیا تحويل دهد و بمحض همین تعهد بمامورین ژاندارمری دستگیر شدگان را از میان خیابان و بازار در حالیکه عدهٔ کثیری گردانگرد آنها ازدحام کرده بودند باداره ژاندارمری جلب نمودند تا از آنجا آنها را تحت الحفظ بتهران بفرستند.

باز داشت شدگان را با دلیجان بطهران فرستادند و سلطانعلی بنگارنده میگفت که واسموس از این پیش آمد ابدأ اظهار نارضایتی نمیکرد و در عرض راه مرتباً از قضایای سیاسی سخن بمیان میآورد و معتقد بود که بهترین حکومتها رژیم سلطنتی است.

پس از ورود بطهران سلطانعلی را تحويل زنداندادند و واسموس واشپلر را به یکی از باغات یوسف آباد که در اختیار اداره ژاندارمری بود اعزام داشتند.

از آنجائیکه چگونگی دستگیری و واسموس با قول مختلف انتشار یافته و بعضی از آزادی خواهان ایران از این بابت نسبت باقدامات مأمورین انگلیسی اعتراض کرده‌اند و چون حقیقت قضایا تاکنون باطلاع عموم نرسیده لذا اینجانب ناچار شرح ماقع را بتفصیل در اینجا مینویسدتا همهٔ خوانندگان تصدیق کنند که ایرادی بمامورین دولت انگلیس وارد نیست و روشنفکران ایران بجهت اکاذیب منتشره را باور نکرده و از مأمورین انگلیس خردگرفته‌اند.

سفیر انگلیس از سابق یعنی از قبل از جنگ با واسموس دونست بود و از همین لحاظ صلاح در این دید که واسموس بیسر و صدا بالمان برود

و قضایای گذشته بدست فراموشی سپرده شود اتخاذ چینین تصمیمی حاکی از کمال جوانمردی سفیر بریتانیا بود ولی سایر اتباع انگلیس در ایران خاصه آنهایی که منافعشان در نتیجه اقدامات واسموس بخطر افتاده بود با این تصمیم موافقت نداشتند و میگفتند : این جاسوس تبه - کار باید محاکمه و بکیفر اعمال سیه خود برسد .

وزیر مختار انگلیس طی یادداشتی از دولت ایران تقاضا کرد که واسموس و اشپیلر را از یوسف آباد به باغ سفارت انتقال دهند و خود تا وصول دستور از لندن، تهران را ترک گفت و بقزوین رفت تا بواسطه ساقه آشناei با واسموس محظوظ اخلاقی نداشته باشد و ضمناً قرار شد که حضرات را با کمال احترام بسرحد بفرستند تا از آنجا بالمان بروند مشروط براینکه قول و اطمینان دهند که در صدد فرار بر نیایند .

واسموس و اشپیلر را با اتومبیل از یوسف آباد بدقروابسته نظامی سفارت انگلیس فرستادند و معاون نظامی دم دراز حریفان سیاسی استقبال و از آنها تقاضا کرد وارد عمارت شوند ولی حضرات از توی اتومبیل تکان نخوردند و در مقابل اصرار بانکار افزودند .

تقاضای معاون وابسته نظامی رفته رفته صورت تحکم پیدا کرد اما باز نتیجه نبخشید و پس از اینکه مامورین سفارت متدرج عصبانی شدند اشپیلر از اتومبیل بیرون آمد لیکن واسموس با ظهارات آنها ترتیب اثر نداد . وابسته نظامی با صدای بلند فریاد کرد چرا پیاده نمیشود؟ واسموس هم متقابلًا بهمان آهنگ عربده کشید : پیاده نمیشوم .

ناچار بچندتن از پسر بازان هندی دستور داده شد که واسموس

را بزور پیاده کنند ولی واسموس با وجود اینکه باقداق تفتك هم اورا کتگ میزدند باز از خروج از اتومبیل امتناع میورزید سرانجام چند نفر دست و پای وی را گرفته واو را بداخل عمارت انتقال دادند.

این منظره همه کسانی را که ناظر واقعه بودند بخنده درآورد. معاون وابسته نظامی باز با کمال احترم از واسموس خواهش کرد که باین جنقولک بازی خاتمه دهد و چون وی در جواب چیزی نگفت دستور داد دست و پای او را بینند و ویرابهمان ترتیب بسمت قزوین حرکت دهنده اشپیلر چون سر و صدائی راه نمیانداخت از این مجازات معاف شد ولی البته اورا هم تحت الحفظ باواسموس فرستادند. وقتی که مسافرین در یکی از قهوه خانه های بین راه پیاده شدند واسموس تقاضا کرد دست و پای او را باز کنند و مامورین انگلیسی با این تقاضا موافق بعمل آوردن بهر حال شبرا بقزوین رسیدند وقرارشد بکنسولگری انگلیس بروند.

مامورین از اینکه واسموس آرام گرفته بود و سروصدائی نمیکرد راضی بنظر میرسید ندولی غافل از اینکه این صبر و سکوت بمنزله آرامش قبل از طوفان است و واسموس نقشه هائی با خود طرح میکند.

سفیر انگلیس در تهران تصور نمیکرد که مقامات وزارت خارجه بریطانيا با پیشنهاد او راجع بازادی واسموس مخالفتی بعمل آورند و از همین نقطه نظر دستور داده بود تا وصول جواب لندن نسبت بواسموس واشپیلر آن اندازه ها سختگیری نکنند.

پس از آن که واسموس بقزوین رسید از طرز رفتار مامورین

انگلیسی متوجه شد که با پیشنهاد سفیر موافقت به عمل نیامده و ضمناً از گوهه و کنار شنید که تصمیم گرفته‌اند نامبرده را بعنوان یکی از تبهکاران جنگ محاکمه و مجازات کنند.

متجاوز ازده روز و اسماوس و اشپیلر در قزوین سلندر و بلاتکلیف بودند و این پیش آمد احساسات و اسماوس را برانگیخت و وی را به خشم در آورد و هنگامی که بر او ثابت شد شایعات مربوط به محاکمه او محقق و مسلم می‌باشد موضوع رابا اشپیلر در میان گذاشت و دو نفری تصمیم گرفتند از معراج بگردند و خود را از چنگ مأمورین بریتانیا نجات دهند.

در این او ان‌کنسول انگلیس به مرخصی رفته بود و امور مربوط را موقتاً رئیس بانگشاھی قزوین اداره می‌کرد.

واسماوس و اشپیلر هر دو در عمارت کنسولگری منزل داشتند ولی یکروز ناگهان معلوم شد مأمورین انگلیسی تصمیم گرفته‌اند آنها را به منزل رئیس بانک انتقال دهند.

قبل از اجرای این تصمیم واسماوس و اشپیلر بهر ترتیبی بود فرار کردند و وقتی مأمورین محافظت از این جریان استحضار حاصل کردند که آن دو نفر فرسنگ‌ها از قزوین دور شده بودند.

چند هفته بعد در میان مسافرینی که از دروازه شمیران وارد تهران شدند یکی هم آقای واسماوس قهرمان داستان ما بود که فوراً خود را به یک درشكه رسانید و از سورچی تقاضا کرد اور اسفارت آلمان برد.

واسموس از فرط خستگی بلا فاصله بخواب رفت و وقتی بیدار شد که در شگه‌چی اشتباه‌آ از قصاصدم سفارت انگلیس رسیده بود. واسموس با تغیر بدر شگه‌چی دستور داد که زود از آنجا حرکت کند و او را بسفارت آلمان برساند.

پیش از اینکه بشرح بقیه داستان پردازیم لازم است گفته شود که واسموس و اشپیلر برای این که در راه شناخته نشوند تصمیم گرفتند از هم جدا شوند و بهتر ترتیبی که هست خود را از بیراوه بطهران برسانند.

واسموس از قزوین بنواحی شمالی ایران رفت و سپس از راههای شمال البرز عازم تهران شد اما اشپیلر چون آن اندازه‌ها باوضاع و احوال مملکت آشنا نبود همان راه پر مخاطره کرج را که مأمورین انگلیسی در فواصل مختلف پاس میدادند انتخاب کرد.

بهر حال سرگذشت واسموس پس از مراجعت بطهران بسیار مفصل و از حوصله این سطور خارج است و در اینجا فقط بشرح روی مطالب اکتفا می‌شود.

سفارت انگلیس پس از چندین بار مکاتبه با لندن بالاخره مقامات وزارت خارجه انگلیس را مقاعد کرد که از محاکمه و اسماوس صرف نظر کنند و سرانجام قرارشدو اسماوس چون برخلاف تعهدی که سپرده بوده است فرار نموده رسم‌آmundret بخواهد و سپس به وسیله مأمورین انگلیسی تحت الحفظ روانه آلمان شود.

این ماجرا مدتی بطول انجامید و اسماوس بدفع الوقت می‌گذراند

و هر روز مسئله تازه‌ای را پیش می‌کشید و حرکت خود را بتأخیر می‌انداخت
مثلاً یک روز می‌گفت مأمورین بریتانیا اسناد و اوراق و دفتر لغات و
اصطلاحات فارسی او را توقيف کرده‌اند و تا اوراق توقيفی را مسترد ننمایند
حرکت نخواهم کرد.

البته سفارت انگلیس از استرداد اسناد و اوراق او خودداری نمود
ولی دفتر لغت را باو مستردد داشت. عاقبت الامر و اسماوس گفت سلامت
مزاج من در اثر چند سال کار پر زحمت و طاقت فرسا مختل گردیده و در شرایط
حاضر مسافرت من خطرناک است.

ظاهراً اعضای سفارت متوجه نبودند که چهار سال متولی
بیابان گردی و سر و کله زدن با ایلات و طوایف مختلف در حقیقت
او را فرسوده نموده و تأمین سلامتی وی مستلزم مدتی استراحت
می‌باشد. بالاخره وزیر مختار اسپانیا که موقداً عهددار حفظ منافع
اتباع آلمان بود او را مقاعد کرد که طبق خواسته انگلیسها معدّرت بخواهد
وروانه آلمان شود.

واسماوس که وضع را چنین دید به پیشنهاد وزیر مختار اسپانیا تن
در داد و کتابی از سفارت انگلیس معدّرت خواست و سپس در روز
مقرر با چند نفر مأمور مجدداً باتفاق اشپیلر عازم قزوین شد که از آنجا زرای
ناد کوبه و با توم بایک کشتی انگلیسی به مارسیل و بعد با راه آهن به کلن
عزیمت نماید.

چون در نتیجه جنگ و حوادث بین‌المللی اوضاع همه جامغشوش بود
واسماوس در عرض راه با اشکالاتی چندروبرو گردید در این تاریخ عده‌ای

از قوای بریتانیا در رشت و همچنین در باطوم مستقر بودند و همین که واسموس و مأمورین برشت رسیدند فرمانده پادگان انگلیس چون دستوری در این مورد باو نرسیده بود همه آنها را بازداشت کرد و بعد از چندروز و پس از مخابره چندین تلگراف به مرکز مختلف آنها را آزاد ساخت.

در باطوم هم کشته برای حرکت آمده بود و آن جا هم باز فرمانده پادگان انگلیس همه را توقيف کرد و یک افسر انگلیسی مأمور شد که ازو اسموس و اشپیلر بازجوئی نماید.

افسر نامبرده بخيال اينکه ممکنست اطلاعات تازه‌ای از زندانيان بدست بياورد در جلسه‌دوم بازجوئی دستورداد چند بطر ويسيکي بياورند و آقاي باز پرس و مقصريين سياسي بسلامتی هم جامها را بالا کشيدند و جلسه بازجوئی تبديل به مجلس باده گساری شد و متهمین در صرف نوشابه افراد کردن و در اثر مسئلي هر ۳ نفر غوغائي بر پاساختهند که شرح مضحك آن تمامشي و ردزبان مقامات نظامي بود بعد از چندروز، تلگراف آزادی متهمين رسيد و قرارشد با کشته که با سكنديه ميرود حرکت کنند و از آن جا عازم مارسيل شوند.

در اسكندریه مأمورین انگلیسی باز واسموس و اشپیلر را مدتی در اردوگاه زندانيان سياسي توقيف کردند و با عتراضات متواли آنها ترتيب اثر ندادند و بعدها که تلگراف آزادی آنها رسيد و اسموس و اشپیلر را به مارسيل اعزام داشتند.

در مارسيل نيز باز اوضاع سابق تجدید گردید و مجدداً آن

بیچاره‌ها را توقيف کردند و بعد هم که به کلن رفتند باز در آنجا زندانی شدند. یکی دو هفته بعد واسموس از زندان گریخت و اشپیلر تا مدتی بازداشت بودتا دستور آزادی اور سیدودر پائیز ۱۹۱۹ مستخلص شد.



گفتار دوازدهم

واسموس در برلین

واسموس پس از رود با آلمان مستقیماً به « هارز » مسقط الرأس خود رهسپار گردید و پس از ازدواج و طی ماه عسل روانه برلین شد تادر آنجام مقام آبرومندی را که بعنوان پاداش زحمات بی پایان او برایش در نظر گرفته بودند اشغال نماید.

واسموس بدستور مقامات وزارت خارجه آلمان گزارش مأموریت خود را در ایران بطور مشروح تهیه و به مصادر امور تقدیم نمود و سپس بریاست اداره شرقی وزارت خارجه آلمان منصوب و مشغول کار شد .

وی در همین هنگام اطلاع حاصل کرد که خوانین و شیوخ تنگستان اضطراراً با مأمورین بریتانیا از در صلح درآمده و حتی بزائر خضرخانهم اجازه داده شده است که در اهرم سکونت اختیار نماید ، واسموس از شنیدن این خبر مدتی بفکر فرو رفت و متوجه گردید که تمام زحمات وی نقش برآب شده و عملیات و فعالیت های او تنها نتیجه‌ای که بخشیده همان خرابی و ویرانی تنگستان و قتل و کشتار های یهوده بوده است .

نامبرده از این پیش آمد خشمگین شد و از اینکه چهار سال متولی به مردم تنگستان دروغ گفته و وعده های بی اساس داده است نادم و پشیمان گردید و هر وقت بیاد عملیات گذشته میافتاد پیش وجودان خود مت فعل و سربزیر میشد و همواره در این فکر بود که بچه وسیله خطاهای گذشته را جبران نماید.

هنوز مدتی از اشتغال بشغل جدید نگذشته بود که نامه های متعددی از تنگستان برای او واصل و لزوم اجرای وعده های گذشته یادآوری گردید.

در ضمن نامه های رسیده مراسلاتی هم از « زائر خضر خان » و « شیخ حسین خان چاه کوتاهی » فرستاده شده بود که اشخاص نامبرده بدون اینکه کوچکترین گله و شکایتی از حوادث گذشته و اسموس بنمایند سلامتی و موقیت اورا خواستار گردیده و فقط اظهار امیدواری کرده بودند که واسموس در اجرای تعهدات خود تعلل ننماید.

مفاد مراسلات واردہ حاکی از این بود که واسموس به موجب تعهداتی که در موقع مختلف نموده مبلغی در حدود ۳۰ هزار پوند بدبایستی بتنگستان حواله کند.

واسموس بحساب خود بیشتر از پنج هزار پوند بتنگستانی ها بدهی نداشت ولی متوجه شد که خوانین محل مزبور در مقابل مساعدت هائی که باو کرده اند وزیان هائی که در این راه متوجه آنها شده است در حدود ۳۰ هزار پوند خود را بستانکار می دانند این مکاتبات تا مدتی ادامه یافت و سرانجام نامبرده کتابی بخوانین تنگستان و عده داد که برای

تصفیه بدهی واقعی خود یعنی همان مبلغ پنجهزار پوند در آتیه نزدیکی تصمیم لازم اتخاذ خواهد کرد و ضمناً از مقامات مافوق خود تقاضا نمود که این مبلغ را در اختیار او گذارند تا وی هر چه زودتر دیون خود را تصفیه نماید.

واسموس مرتباً به مقامات وزارت خارجه آلمان مراجعه و مصراً تقاضا می کرد که مبلغ پنجهزار پوند برای خوانین تنگستان حواله کنند و چون برای اجرای این منظور از پای نمی نشست سرانجام روزی مدیر کل وزارت خارجه نامبرده را احضار و باو خاطر نشان ساخت که آلمان در نتیجه جنک جهانگیر از پای درآمده و بنیه مالی او اجازه نمی دهد که با این درخواست و پادار کردن اعتبار مبلغ مورد تقاضا موافقت بعمل آورد و اگر در واقع خوانین تنگستان استحقاق دریافت چنین مبلغی را داشته باشند مسلماً کسانی که به «ندمایر» و «شونمان» و «ژنرال فاندر گولتز» کمکهای مالی و معنوی کرده اند استحقاق دریافت مبالغ بیشتری را خواهند داشت و انجام این امر در شرائط حاضر از عهده دولت آلمان خارج خواهد بود.

از طرفی واسموس معتقد بود که حفظ حیثیت آلمان منوط براینست که مأمورین آن دولت در اجرای تعهدات خود ذره ای فرو گذار ننمایند و بالاخره چون این جریان دو سال متواالی بدون نتیجه بطول انجامید و واسموس تیغاضای مرخصی کرد تلا اقل از تحمل خاطرات تلغی این بار گر ان رهائی بیابد.

وزارت خارجه آلمان با تقاضای مرخصی او موافقت نمود و

هنگامی که مدیر کل کارگزینی وزارت خارجه اطلاع حاصل کرد که واسموس تصمیم گرفته است ایام مخصوصی را در حوالی خلیج فارس بسر ببرد با وی وارد مذاکره شد تا او را از انجام این کار ممانعت نماید ولی واسموس متقادع نگردید و راه بوشهر را در پیش گرفت.

نامبرده مصمم شد که شخصاً مشکلات کار را با خوانین تنگستان در میان گذارد و ضمناً آنها اطمینان دهد که به محض ایجاب مقتضیات قرار تصفیه مطالبات خوانین داده خواهد شد.

واسموس پس از ورود به بوشهر با فرماندار شهر ملاقات و از او تقاضا کرد اجازه داده شود که شخصاً با خوانین و شیوخ تنگستان تماس بگیرد.

مقامات انگلیسی هم چون اطمینان داشتند که با شرائط موجود عمل مخالفی از واسموس ناشی نخواهد شد در راه انجام تقاضای او مخالفتی ابراز ننمودند.

واسموس از بوشهر، یکه و تنها با اسب سواری خود روانه تنگستان شد و به محض اینکه باولین آبادی رسید اهالی محل دور او را گرفته از تجدید دیدار او اظهار مسرت نمودند همینکه وی با هرم رسید اطلاع حاصل کرد که «زار خضرخان» در جنگی که چندی پیش با سواران قشقائی کرده بقتل رسیده و اینک فرزندار شد او بجای وی مستقر گردیده است.

یکی دو روز بعد سران اهرم به ملاقات اورفتند و نامبرده رشته سخن را در دست گرفته گفت :

دولت آلمان در جنگ شکست خورده و دولت انگلیس و متفقین او شاهد پیروزی را در آغوش گرفته‌اند و با این ترتیب خوانین تنگستان باید بدربیافت همان پنججهزار پوند طلب واقعی خود اکتفا نمایند و برای جبران خساراتی که با آنها وارد آمده سخنی به میان نیاورند و ضمناً متذکر شد که پرداخت همین مبلغ هم باین فوریت از عهده دولت متبع او خارج است و خوانین باید باو مهلت بدهند تا عند القدرة والاسطاعه قرار پرداخت مبلغ مزبور داده شود.

چند روز بعد واسموس از اهرم بپوشهر مراجعت کرد و در آنجا با «ولهم مایر» که در موقع جنگ بدنست انگلیسها اسیر و باسترالیا فرستاده شده بود طرح آشنائی ریخت، مایر از ادبیات فارسی اطلاعات کامل داشت و مخصوصاً به منشی و افکار مولانا جلال الدین رومی علاقه‌افری ابراز می‌نمود.

واسموس شرح گرفتاری‌های خود را باماير در میان گذاشت و بتسویق وی مقاعد شد که از دولت آلمان تقاضا کند مأموریتی در سواحل خلیج باو داده شود تا وی با نصف حقوق دریافتی گذران و نصف دیگر را پسانداز نماید و ضمناً با مبلغ پسانداز یکقطعه زمین در حوالی «چفادک» اجاره و در آنجا با سلوب جدید شروع بزراعت کند و با درآمد محصولات کشاورزی زمین مورد اجاره، قروض خود را پرداخت و ضمناً بالابردن سطح فکر مردم محل و آشنائی کشاورزان با صول جدید بزراعت نیز کمک کرده باشد.

تنها مسئله‌ای که در این مورد فکر «ویلهم مایر» را نکران و مشوش می‌ساخت این بود که او نمی‌دانست که در صورت مباررت باین اقدام از ناحیه مأمورین انگلیسی چه عکس‌العملی نشان داده خواهد شد و آیا مأمورین بریتانیا که از اعمال گذشته واسوس ناراضی بنظر می‌رسیدند، در راه اجرای این منظور مخالفتی بعمل نخواهند آورد؟

لیکن واسوس از این حیث باو اطمینان داد و متذکر شد که بعد از پایان جنگ عده زیادی از انگلیسها برای ملاقات او اظهار اشتیاق کرده‌اند و فعالیت‌های گذشته در راه اجرای این نقشه تأثیری نخواهد داشت.

مایر گفت در این صورت من همه نوع باشما مساعدت خواهم کرد تا این نقشه‌جامه عمل پیو شد پس از اینکه واسوس مقدمات کار را به مردمی مایر فراهم نمود با شیخ حسین خان چاه کوتاهی ملاقات و وی نیز و عده کرد یک قطعه‌زمین مناسب در حوالی چگادک با اختیار وی گذارد و سپس واسوس با نفاق همسر خود که در همه جا باجرای خیالات او کمک و مساعدت می‌کرد روانه برلین شد.

واسوس پس از مراجعت از خلیج فارس از مقامات وزارت خارجه تقاضا کرد که در کنسولگری آلمان در بوشهر شغلی باو و اگذار نمایند تا در ضمن اشتغال و انجام وظائف محوله مقدمات کشت و زرع اسلامکی را که با شیخ حسین خان چاه کوتاهی مذاکره کرده بود فراهم کند ولی وزارت خارجه آلمان در آن تاریخ چون نمی‌خواست با اعزام مأموری که مبغوض و مغضوب دولت

بریتانیا میباشد احساسات مقامات لندن را بر انگلیز دبتقاضای اوروپی موافق نشان نداد.

نویسنده‌گان اروپائی در اطراف عملیات واسموس داستان‌های مجعلی تنظیم کرده‌اند که هیچیک مفروض به صحت نمی‌باشد چنانکه کارهای هم بکلمل لارنس مأمور معروف انتلیجنت-سرویس نسبت داده‌اند که آنها نیز هیچکدام مطابق با واقع نیست مثلاً اقدامات بعضی از کارمندان وزارت خارجه انگلیس راهم که در خاورمیانه مأموریت داشته و در کشورهای مختلف شرق عملیاتی انجام داده‌اند بحساب لارنس گذاشته‌اند، در صورتی که پس از تحقیقات عمیق بخوبی روشن خواهد شد که لارنس ابتدا به عراق و سپس با افغانستان رفت و در آنجا در اقداماتی که برای برکناری امان الله خان پادشاه اسبق افغانستان از مقام سلطنت بعمل آمده شرکت داشته و مسلماً فعالیت‌های او درین مورد مؤثر بوده است یک مقام موثق معتقد است که کلمل لارنس پس از ختم غایله «بچه‌سقا» از کابل بحسبه رفته و مدتی در آنجا بسر برده است.

نویسنده‌گان اروپائی در مورد واسموس هم بقراری که در بالا گفته شد حکایات و افسانه‌های زیادی جعل کرده و هر واقعه‌ای که در هر نقطه خاورمیانه علیه منافع انگلیس اتفاق افتاده و قوع آنرا به واسموس آلمانی نسبت داده‌اند.

به حال همینکه واسموس استنباط کرد که دولت آلمان با اعزام مجدد او بسواحل خلیج فارس موافقت نخواهد نمود با مدیر کل وزارت خارجه ملاقات کرد و متذکر شد که هرگاه دولت بیش از این

از پرداخت مطالبات خوانین تنگستان استنکاف واز اعزام او بیوشهر خودداری نماید او ناگزیر از مقام خود استعفا خواهد داد تا بایکی دونفر کارشناس کشاورزی بچگادک عزیمت نماید و پس از کشت و زرع اراضی و املاکی که با اختیار او گذارده خواهد شد ر آمدی بدست آورده دیون خود را تصفیه کند.

نصایح و مذاکرات مدیر کل وزارت خارجه برای انصراف او از این تصمیم مؤثر واقع نگردید ولی واسموس برای اجرای نظریه خود تامیتوانست پا فشاری کرد و وزارت خارجه آلمان حاضر گردید اور اباستنای ایران بهر کشوری که مایل باشد بعنوان نمایندگی بفرستد، لیکن واسموس از تعقیب تقاضای خود دست بردار نبود و اصرار داشت که حتماً اورابیوشهر اعزام دارد. درین حیص و بیص دوستان و آشنايان متنفذ و اسماوس بین افتدند تا بالاخره وزارت خارجه آلمان مجبور شد پنجهزار پوندمور دمطالبه و اسماوس را که بشیوه خوانین تنگستان بدھکار بود با اختیار او گذارد.

واسموس بجای آنکه مبلغ دریافتی را بلا فاصله بیوشهر منتقل و قروض خود را تصفیه نماید مبلغ مزبور را بعنوان یک قسمت از سرمایه او لیه خود برای کارهای کشاورزی چگادک اختصاص داد و در ضمن از وزارت خارجه مصر اتفاقاً کرد که استعفای اورا پذیرد.

واسموس با خود میگفت وقتیکه من بادست خالی آنهم در بحبوحه جنگ بین المللی در سرتاسر جنوب فارس نفوذ و محبوبيت پیدا کرده ام مسلماً در موقع صلح با سرمایه کافی و با کمک و دستیاری دوستان تنگستانی توفیقات کامل حاصل خواهم کرد و دیری نخواهد پائید که در نتیجه

اقدامات من سطح کشت تنگستان و حول وحش آن ناحیه افزایش خواهد یافت و با این ترتیب سرزمینی که یکروز محل تاخت و تاز پاره‌ای از ماجر اجویان بوده رشگ بهشت برین خواهد شد و اسموس با این رؤیاهای طلائی که آینده ثابت کرد هیچیک جامه عمل نخواهد پوشید، بالاخره تصمیم گرفت روانه تنگستان شود.

دوستان وزارت خارجه و اسموس معتقد بودند وجوهی را که وزارت خارجه برای تصفیه قروض سابق با پرداخته است باید بلا فاصله ببستان کاران تأدیه گردد نه این که برای سرمایه کارهای شخصی اختصاص داده شود و از همین نظر بعضی اورا نادرست و برخی دیوانه و مجنون خطاب می‌کردند، اما واسموس بهیچوجه تحت تاثیر اینگونه نسبت‌ها واقع نگردید و سرانجام مصمم شد نقشه خود را بموقع اجراء گذارد.

*** *

هفته اول دسامبر ۱۹۲۴ بود که واسموس با خانم خود و دو نفر متخصص کشاورزی و چند تن مکانیسین وارد بوشهر شد و چون تراکتور و ماشین بذر افشار و سایر ماشین آلات کشاورزی او قبلاً با آنجا رسیده بود این پیش آمد را بفال نیک گرفت و اظهار امیدواری کرد که اقدامات او بنتیجه بر سد این امیدها و آرزوها هنگامی تقویت یافت که باو گفته شد «زائر خضرخان» کلانتر اهرم چشم از جهان پوشیده اما خوشبختانه فرزند سه‌ساله او بقیمه میت یکی از بستگان نزدیک خود بجای پدر نشسته و همه حول وحش اورا دوستان سابق و اسموس تشکیل داده اند و «حسین دشنستانی» هنوز در قید حیات است اما «غضنفر السلطنه» را مقامات دولتی بتهران فرستاده اند.

دیگر این که «شیخ حسین خان چاه کوتاهی» هنوز از مرک فرزند دلبنده خود که در جنگ شور بشهادت نوشیده عزادار است و امیدی بزندگی نداشته و شاید دیریا زود رخت از جهان بر بند اما بنابه وصیت او قرار است «شیخ ناصر احمدی» پس از وی بجانشینی او منصب گردد و شیخ حسین خان، با او که از دوستان نزدیک واسموس است تاکید نموده چندین قطعه از اراضی چغادک را برای کشت و زرع با اصول جدید با اختیار او گذارد.

هنگام اقامت بوشهر روزی واسموس سلطانعلی گماشته وفادار سابق خود را ملاقات کرد و نامبرده بهوی گفت پس از این که او از تهران عازم بر این گردید و نیز از زندان آزاد و در تهران در یک مغازه سلمانی مشغول کار شده است ولی پس از چندی چون متوجه میشود که مامورین خفیه پلیس مراقب او میباشند از بیم این که مباداً مجدد از زندان بیفتند شبانه از تهران گریخته و اینکه وارد بوشهر شده و در صدد تهیه کاری است تا امور زندگی خود را اداره کند. واسموس تصمیمات خود را با اطلاع او رسانید و از وی تقاضا کرد کما فی السابق با استخدام او در آید ولی سلطانعلی با این پیشنهاد موافقت نکرد و متذکر شد که مصمم است بشغل آزاد بپردازد.

مؤلف بعدها که با سلطانعلی ملاقات نمود علت این استنکاف را از وی جو یاشدوی در جواب متذکر گردیده که آثار پیروزی و موقیت از ناصیه واسموس هویدا نبود و گویا از غوب بمن الهام شد که او درین مرحله هم شکست خورده و در اجرای نقشه های خود با مشکلات فراوان رو برو

خواهد شد.

صبح روز چهاردهم دسامبر «مایر آلمانی» که از شیراز می‌آمد وارد بوشهر شد و یکراست بخانه‌ای که واسموس و همراهان در آنجا سکونت داشتند رهسپار گردید. مایر به شرح مسافرت خود از برآذجان ببوشهر پرداخت و معلوم شد که در اثر بارندگی سیل همه‌جا را فراگرفته است و به واسموس که در همین هنگام عازم چغادک بود تذکرداد که عبور او از «مشیله» آنهم با ماشین آلات کشاورزی میسر و مقدور نخواهد بود و چون واسموس در حرکت عجله داشت مایر با و نهیب زد «شرط عقل نیست که در شرائط حاضر از بلو شهر حرکت کنی» واسموس متقابلاً متغیر گردید و سرانجام چون در حرکت اصرار داشت تصمیم گرفته شد که همسر خود را موقتاً در آنجا گذاشته مواباتفاق مایر و مکانیسین‌ها، ماشین آلات کشاورزی را بچغادک انتقال دهند.

هنگام حرکت واسموس و همراهان باران بشدت هرچه تمامتر می‌بارید و امواج خروشان خلیج فارس همه را به وحشت می‌انداخت و با این که حرکت ماشین آلات کشاورزی در کوچه و خیابان‌های بلو شهر هم با آسانی می‌سر نبود و مرتب‌آچرخهای تراکتور و ماشین‌های بذر افشار در گل و لای فرومیرفت، واسموس دست از لجاجت برنداشت و برای حرکت بسمت چغادک پافشاری مینمود.

گویا واسموس فراموش کرده بود که آب درین هنگام سرتاسر «مشیله» را فراگرفته و عبور و مرور وسائل نقلیه در شرائط موجود مشکل و بلکه محال و ممتنع می‌باشد. هنوز مسافرین چغادک بمشیله نرسیده بودند که هو اتار یک شدو جز طوفان و رعد و برق منظره دیگری پدیدار نبود، مسافرین

که هر کدام باهم فاصله کوتاهی داشتند هیچیک دیگری را نمیدیدند و فقط با صدای نعره خود که آنهم در مقابل رعدهای برق آسا ناچیز بشمار میآمد از محل توقف یکدیگر اطلاع حاصل میکردند، مکانیسین‌های بیچاره با ماشین آلات، شب را بهر زحمتی بود در زیر باران‌های متواتی و لاینقطع بروز آوردند و همینکه صبح واندکی هوا روشن شد مشاهده چرخ ماشین‌ها که هر یک در نقاط مختلف بگل فرو رفته بود همه را برقت در آورد.

درین هنگام با اینکه کار از کار گذشته بود و همه غرق در آب بودند واسموس دست ازلجاج برداشت و تصمیم گرفت حرکت خود را به چگادک یکی دو هفته به تأخیر بیاندازد و ماشین آلات را بهر ترتیبی که هست از گل در آورده ببوشهر عودت دهد، در اجرای این منظور مکانیسین‌ها بکمک سایر مسافرینی که پیاده ببوشهر یا بالعکس ببرازجان میرفتند ماشین آلات را بخدمت از خندق‌های گل و لای بیرون کشیده بسمت بوشهر مراجعت و تا یکی دو هفته بعد از عید میلاد مسیح در آنجا توقف نمودند و همین‌که هوا مساعد شد مجدداً روانه چگادک گردیدند.

گفتار هیزدهم

چغادک

واسموس و همراهان سرانجام وارد چغادک شدند و مایر در کار و انسرا و سایرین هر یک در خانه‌ی یکی از روستائیان سکونت اختیار کردند و پس از رفع خستگی بعزم ملاقات شیخ حسین خان به چاه کو تاه رفته‌اند و همین که با آنجار سیدند معلوم شد نامبرده در حال نزع و احتضار است و قریب‌اجامه زندگی را تهی خواهد کرد شیخ حسین خان بمحضی که صدای واسموس را شنید گریه‌را سرداده واورا در آغوش گرفت و دوستان و بستگان شیخ که در آنجا حضور داشتند از تصریع وزاری این دویار دیرین متأثر گردیدند.

شیخ حسین‌خان و اسموس را به «شیخ ناصر» که شخص بلنداندام و رشیدی بود و سبیله‌ای مردانه او همراه اتحت تأثیر قرار میداد معرفی و باو توصیه کرد چند قطعه‌زمین که مورد تقاضای واسموس است برای کشت و زرع در اختیار اوی بگذارد؛

واسموس جواباً اظهار تشکر و در ضمن از تعویق پرداخت بدھی اش اظهار تأسف نمود و در پایان متذکر شد علت تأخیر امر اینست که دولت آلمان مصمم بود با تهیه و حمل چند دستگاه تراکتور و

ماشین بذر افشار بترویج اصول جدید کشاورزی و افزایش سطح کشت این ناحیه کمک و مساعدت نموده و ضمناً بدین وسیله مطالبات خوانین را تصفیه کند.

بدیهی است اظهارات و اسموس ابدأ مطابق با واقع نبود و دولت آلمان اصولاً درمورد این تصمیم دخالتی نداشت و اسموس مختصری در اطراف نقشه هائی که طرح کرده بود توضیح داد و تعهد کرد که تدریجاً از درآمد محصول املاک واگذاری چفادک بدھی خود را پردازد.

وی تلویح حاصل کرد که دولت آلمان مبلغ پنج هزار پوند برای اجرای منظور در دسترس وی قرار داده است.

شیخ حسین خان از این پیش آمد اظهار مسرت نموده و بشیخ ناصر مؤکداً دستور داد که حتی المقدور با واسموس مساعدت و اشتراك مساعی نماید.

شیخ ناصر با حضور واسموس و شیخ حسین خان متعهد شد که هر گاه خوانین تنگستان برای وصول مطالبات خود باین ترتیب رضایت داشته باشند اوهم بنوبه خود با واسموس کمک خواهد کرد و هنوز دستهای شیخ حسین خان در میان دست واسموس بود که وی کلمه «شهادة» را بر زبان جاری کردو برای همیشه چشم از جهان پوشید. در همین موقع بود که واسموس متوجه شد که یکی از باران و دوستان و همکاران صمیمی خود را از دست داده است.

اقوام و بستگان شیخ حسین خان نمی توانستند بفهمند که چرا او و سایر خوانین تنگستان مبارزه با دولت انگلستان را شعار خود قرار داده اند

وشیخ ناصر هم که بجانشینی شیخ حسین خان منصوب شده بود زیاده از اندازه نسبت به واسموس رشک می‌ورزید و سایر بزرگان محل نیز به تبعیت او نسبت با این مرد اجنبی تغییر عقیده دادند ولی سکنه محل کما کان و اسموس را تا حد پرستش دوست میداشتند و اجرای نظریات و نقشه‌ها و جلب رضایت وی را واجب و لازم میدانستند.

مذاکرات شیخ ناصر با واسموس برای واگذاری زمین مورد اجاره در ماهه‌انویه به پایان رسید و به محض این که واسموس و همسر او در منزل مسکونی استقرار یافتد شروع بعملیات و اقدامات کشاورزی نمودند.

در ابتدا «شیخ ناصر» قطعه زمین وسیعی را در حوالی چفادک به واسموس واگذار کرد اما همین‌که «مایر» از نزدیک محل نامبرده را مورد بازدید و بررسی قرارداد متوجه شد که زمین مزبور شوره‌زار و برای کشت وزرع غیرقابل استفاده می‌باشد.

پس از این که مایر چگونگی موضوع را به واسموس اطلاع داد واسموس و مایر متفقاً جریان امر را با شیخ ناصر در میان گذاشتند و همین که شیخ ناصر متوجه گردید که با بکار بردن تراکتورها و ماشین آلات کشاورزی نتایج و منافع خوبی عاید او خواهد شد تصمیم گرفت قطعه زمین مناسبی برای کشت و زرع در اختیار واسموس گذارد.

از اوایل بهار واسموس و دستیاران و همکاران او شروع بکار نموده و بمنظور آنکه قطعه زمین مزبور زودتر از حد تصور

برای عملیات و اقدامات کشاورزی آماده و حاضر گرددستیاران و اسموس شبها را نیز بکار ادامه دادند لیکن هنگام بذر افشاری بر سر نحوه عمل بین و اسموس و مایر اختلاف نظر شدیدی حاصل گردید و سرانجام مایر هشتصد جریب زمین را بفاصله دو اینچ مطابق سلیقه خود و بقیه را و اسموس بفاصله شش اینچ طبق نظریه خود بذر افشاری نمودند.

بالنتیجه محصول ناحیه‌ای که بدستور و اسموس بذر افشاری شده بود همگی ترش از کار درآمد و در اثر وقوع این پیش آمد شیخ ناصر از جریان امر باطنان اراضی و دلتانگ گردید ولی علنًا سخنی از این مقوله به میان نیاورد.

و اسموس در عین حال بیکار ننشست و اوقات خود را بتسطیع جاده‌های اطراف گذرا نمود و ضمناً در موقع لزوم تراکتور و ماشین‌های خود را برای رهائی و سائط نقلیه‌ای که در مشیله بگل و لای فرو میرفت با شخص و اگذار می‌نمود و علاوه بر احداث چند نخلیه بکی دو مزرعه نیز بسبک مزارع نواحی مختلف آلمان ایجاد نمود.

در این او ان «مایر» بشیر از رفته بود و بجای وی برادرزاده و اسموس با او مساعدت و همکاری می‌کرد لیکن گاه و بیگاه مایر هم از شیر از به محل مزبور رفته و پس از بازدید و بررسی عملیات جدید به و اسموس و برادرزاده او نظر مشورتی میدارد.

نتیجه‌ز حمات و اسموس در سال دوم رضایت بخش بود و نامبرده تو انس است از محل فروش محصول اراضی، قسمت عمده‌ای از مطالبات خوانین تنگستان را پردازد و چون نسبت به ثمره و نتیجه اقدامات و عملیات خود اعتقاد و اطمینان کامل داشت روزی کلیه خوانین و بزرگان تنگستان را

در چهادک احضار و بآنها خاطر نشان ساخت که اگر حاضر نباشد در اجرای تصمیم جدید باوی همکاری و مساعدت و در حقیقت شرکت نمایند او بقیه پنجهزار پوند طلب آنها را پرداخته و مستقلابکار ادامه خواهد داد و درینصورت سود و منفعت محصول املاک منحصرآ متعلق بنامبرده خواهد بود و در پایان متذکر شد که بهتر است خوانین و بزرگان تنگستان برای پیشرفت نقشه جدید باوی همار کت نمایند تا متدرجأ طلب هر یک باقساط مختلف مستهلك و بقیه منافع و عواید حاصله برای ادامه کار تخصیص داده شود .

خوانین پس از مختصراً مذاکره و تبادل نظر با پیشنهاد و اسموس موافقت بعمل آوردن و در نتیجه، او شرائط قرارداد را بخط خود نوشت و برای امضاء بحاضرین تسلیم کرد .

شیخ ناصر نیز ذیل قرارداد را بامضاء رسانید ولی در باطن با شرائط و مواد پیشنهادی و اسموس چندان موافق نبود و همین مسئله سبب شد که زمزمه نارضایتی دیگران هم متدرجأ بگوش برسد .

روزی یکی از مأمورین راه تصادفاً با شیخ ناصر ملاقات و از جریان کار و اسموس استحضار حاصل کرد و بعداً با کنایه و اشاره شیخ ناصر را آگاه و مطلع ساخت که واسموس یکنفر جاسوس و دست نشانده بیگانه است که عملیات و اقدامات او هیچگونه سود و منفعتی برای خوانین تنگستان نخواهد داشت و نتیجه زحمات او منحصر آغازد دولت آلمان خواهد شد .

مأمور نامبرده چگونگی امر را بمقامات مرکزی تهران گزارش داد و چون مأمورین سفارت آلمان در پایتخت هم از موضوع قرارداد بح

و تعهدنامه‌ی واسموس با شیوخ تنگستان آگاهی و اطلاع نداشتند در جواب پرسش مقامات وزارت خادجه ایران اظهار بی‌اطلاعی نمودند و همین امر موجب شد که دولت ایران نسبت بفعالیت‌ها و اقدامات واسموس سوء‌ظن حاصل نماید.

واسموس از کشت و زرع اراضی چفادک نتیجه‌ای عایدش نگردید و با اینکه مشایخ و خوانین تنگستان هم مبلغی باو کمک کردند و در حقیقت یک شرکت سهامی برای بهره‌برداری املاک کشاورزی تشکیل دادند باز هم واسموس توفیقی حاصل نکرد و تنگستانیها علاوه بر پنج هزار پوند سابق مبالغ هنگفتی از او بستانکار شدند.

شیخ ناصر و سایر شیوخ محل رفته نسبت با وطنین شدند و بعضی از ماموران دولتی هم که بطور کلی از عموم اروپائیها بلا استثناء ناراضی بودند باین اختلافات دامن زدند.

در این اوقات سلطنت از خانواده ضعیف النفس قاجاریه منتزع گردید و شخصیت توانائی مانند رضا شاه زمام امور را در دست گرفته بود و ایرانیهادر همه‌جا به پیروی از حکومت مرکزی خارجیها را بیگانه واجنبی میدانستند و همکاری با این قبیل عناصر برای آنها ذنب لایغفر بشمار میرفت.

همینکه واسموس دستش تهی شدمجدداً دست حاجت بسوی شیخ ناصر و سایر بزرگان محل دراز کرد ولی دیگر کار از کار گذشته بود و نه فقط احدی دیناری با و مساعدت ننمود بلکه همگی برای وصول مطالبات سابق خود باو فشار آوردند واسموس در این هنگام از هرجهت در در تنگنا واقع شده بود و همه هموطنان او که در نقاط مختلف ایران

بودند همینکه از چگونگی حالات او خبردار نمیشدند نسبت باو رقت میکردند.

از جمله کسانیکه نصیم گرفتند بواسموس کمک کنند و او را از این مخصوصه نجات دهنده شونمان بود که از سرگذشت واسموس من البو الى المختم اطلاع داشت و در باطن متاؤف بود که چرا واسموس بتوصیه مقامات وزارت خارجه آمان ترتیب اثر نداده و خود را عبت در مهلهکه انداخته است.

شونمان در این تاریخ در اصفهان به تجارت اشتغال داشت و ضمناً با یکی از کارخانجات ریسندگی جدیدالاحداث محل نیز همکاری میکرد و دختر او بعقد پسر یکی از بازرگانان و سهامداران کارخانه نامبرده در آمده بود شونمان بهمین مناسبب با همه معاریف و بزرگان اصفهان دوستی و ارتباط داشت و مصمم شد از این موقعیت استفاده کند و واسموس یعنی یکی از هموطنان فعال خود را که از بخت بد بر سر نوشته شومی دچار گردیده بنحوی از انحصار از تیره روزی و شور بختی رهائی بخشد.

برای اجرای این منظور شونمان با استاندار اصفهان تماس گرفت و چگونگی حالات واسموس را با او در میان گذاشت و از او تقاضا کرد اجازه دهد واسموس به اصفهان برود و با شرایط مرضی الطرفین در یکی از املاک خالصه بکشتوزرع بپردازد و دور از غوغای تنبکستان و فارغ از حب و بعض مردم آن ناحیه متدرجابدهی خود را تصفیه کند.

شونمان تا اندازه‌ای موافقت استاندار را جلب و واسموس را به

اصفهان دعوت کرد و همینکه نامه‌او به تنگستان رسید و اسموس و همسرش
بلافاصله عازم اصفهان شدند.

و اسموس در کازرون با ناصر دیوان دوست صمیمی دیرین خود
ملاقات و در آنجا وسپس در شیراز برای العین مشاهده نمود که
او ضاع نسبت بسابق از زمین تا آسمان تفاوت کرده و دوران
خیره سری سپری و نفوذ و قدرت حکومت مرکزی برهمه‌جا چیره
گردیده است.

و اسموس یکبار دیگر از مشاهده ابنیه با عظمت و تاریخی
سلطین صفویه بوجد درآمد و از نزدیک متوجه شد که اثری از
آشوب طلبان سابق اصفهان بجانمانده و مناره‌های فیروز فام مسجد شاه و گنبد
نقیس مسجد شیخ لطف الله ناظر آرامش و امنیتی است که از پرتو همت رضا
شاه پهلوی در همه جا بسط و تعمیم یافته و اشرار و گردن کشان را بترك عادات
مذموم سابق و ادار نموده است.

شو نمان در یک فرستنگی شهر از مهمانان هموطن خود استقبال
و هر دو نفر را به منزل مسکونی خود هدایت کرد و پس از صرف چای و
رفع خستگی او و اسموس دو نفری برای مذاکره و گردش به
خیابان چهارباغ وحاشیه زنده رود رفتند و همین که از منزل خارج شدند
و همسر و اسموس با خانم شونمان تنها ماندند همسر و اسموس عقده
دلش باز شد و شروع به گریه و زاری کرد و رنج و مصیبتی را که در
تنگستان متحمل گردیده برای خانم شونمان توضیح داد ولی
ضمناً تقاضا کرد از این مقوله سخنی با واسموس به میان نیاورند زیرا
وی ممکن است التماس و تصرع همسر خود را بیوفائی و عدم ثبات و پایداری

او تعبیر نماید.

خانم شونمان قول داد که از این موضوع حتی با شوهر خود سخنی به میان نیاورد و برای اینکه اورا دلداری دهد گفت: «شونمان با استاندار اصفهان راجع به واسموس بتفصیل مذاکره کرده و رضایت اورا جلب نموده و امیدوار است با انتقال واسموس از تنگستان به پایتخت صفویه وضع زندگی این زن و شوهر بدبخت که مدتها در نواحی دور دست جنوب ایران یکم و تنها بسر برده‌اند بنحو رضایت بخشی تغییر حاصل نماید.»

شونمان و واسموس در حاشیه زنده‌روز قدم زنان خاطرات جنگ را برای هم شرح داده و از گذشته اظهار تأسف کردند و سپس شونمان جریان ملاقات و نتیجه مذاکرات خود را با استاندار اصفهان باطلاء واسموس رسانید و او صمیمانه از کمک و همراهی دوست‌دیرین خود اظهار تشکر نمود.

صبح روز بعد شونمان و واسموس برای ملاقات با استاندار بکاخ چهلستون رفته‌اند و وی هر دو نفر را با کمال خوش روئی پذیرفت و به واسموس اطمینان داد که او با فراغ خاطر می‌تواند در یکی از املاک خالصه اصفهان بکشت و زرع بپردازد و از مخالفت کنسول انگلیس بی‌می بخود راه ندهد.

استاندار صریحاً متذکر شد که در شرائط حاضر احدی را برای آن نیست که در امور داخلی ایران مداخله نماید و دولت اجازه نخواهد داد که بیگانگان اعمال سابق را از سر بگیرند و برای یکدیگر کارشکنی کنند و در نتیجه جمعی به حمایت این و گروهی پیش‌بینی آن

برخیزند ولی یکی از شرایط واگذاری املاک خالصه هم این است که شونمان و یکی از بازرگانان محلی متنضم‌نمای صحت اعمال و اسموس را تضمین نمایند.

در پایان استاندار از واسموس پرسید او برای انجام کار چه نقشه‌ای طرح کرده و درآمد املاک را بچه مصرفی خواهد رسانید و همینکه فهمید و اسموس مصمم است قسمت عمده درآمد املاک را برای تصفیه دیون خود تخصیص دهد موضوع بمرحله بن بست رسید زیرا چندنفر از سران تنگستان که از واسموس طلبکار بودند هنوز از گذشته عبرت نگرفته تجدید اوضاع مغشوش سابق را آرزو میکردند و البته دولت نمی‌توانست اجازه دهد درآمد املاک خالصه بدست کسانی برسد که باز هم سودای خام یا غیگری در سر دارند و چه بسا ممکن است وجود حاصله را به مصرف پیشرفت نقشه‌های شوم و خطرناک خود برسانند.

بعضی از خوانین تنگستان که از واسموس بستانکار بودند هر یک مبالغه‌هنگفتی از بابت مالیات‌های گذشته بدوات بدھکار بودند و استاندار با توضیح این مسئله به واسموس خاطرنشان ساخت که هرگاه او حاضر شود درآمد املاک را بحساب بدھی خود در مقابل رسید بدوارائی محل بپردازد تا دولت وجود دریافتی را بحساب دیون مالیاتی تنگستانیها پابپاکند، عقد قرارداد و واگذاری املاک خالصه زودتر ممکن الحصول خواهد شد و الا بیم آن می‌رود که دولت با پیشنهاد او موافقت ننماید.

واسموس تقاضا کرد اجازه داده شود یکی دو روز در پیرامون

موضوع مطالعه و باشونمان تبادل نظر نماید و بعداً چگونگی را بعرض استاندار بر ساند.

جلسه بهمن ترتیب خاتمه پذیرفت و به محضر اینکه واسموس از اکاخ چهلستون خارج شد رعشه شدیدی برآندام او مستولی گردید و دستخوش احساسات شدو شونمان را مخاطب قرار داده گفت: «من این ننکرا کجا بیرم که بدستان خود خیانت کنم و کسانی را که در روز سختی بکمک من برخاسته‌اند بدشمن !!! بفروشم .» الحاج و اصرار شونمان و خانواده او نتیجه‌ای نبخشید و واسموس دست از لجاج برنداشت و بالاخره هم بدون این که به پیشنهادات شونمان رضایت دهد اصفهان را با کمال یأس و نومیدی ترک گفت و روانه تنگستان شد.

سال بعدهم از فعالیتهای واسموس نتیجه‌ای گرفته نشد و محصول «لکه‌بناب» گفته بعضی دراثر خرابکاری چند تن از تنگستانیها دچار آفت گردید و یکروز شیخ ناصر و جمعی دیگر بچغادک بسراغ واسموس رفتند و متفقاً از او خواستند که مطالبات هریک را بدون چون و چرا فی المجلس بپردازد .

واسموس از این پیش‌آمد خشمگین گردید و ناگزیر رودربایستی را کنار گذاشت و صریحاً بشیخ ناصر گفت علت عدم موافقیت او در اجرای نقشه تنظیمی خرابکاری چند نفر از تنگستانیهاست که عالم‌او عامدأ در موقع آبیازی مزارع را بآب گذاردند.

شیخ ناصر گفت با این دستاویزهای بی‌اساس و عنادین پوچ بیش از این نمیتوانند پرداخت بدھی خود را به تأخیر بیاندازید و مقتضی

است همین آلان مطالبات ما را نقداً پردازید و هرگاه در اجرای تعهد خود قصور کنید مادسته جمعی از شما بدادگستری بوشهر شکایت خواهیم کرد.

واسموس از این سخن برآشافت و با شیخ ناصر گلاویز گردید و سپس به همراهان او گفت به موجب قرار داد منعقده اظهارات شیخ ناصر مجوزی ندارد و چند سال دیگر تا انقضای قرارداد باقی مانده است.

تنگستانیها گفتند استناد شما بقراردادی که ما تفهمیده با مضام رسانیده ایم موردی نخواهد داشت و شما بایلدر همین دو سه روز طلب مارا بدون لاؤنعم پردازید والا مسؤولیت هرگونه پیش آمدی بعوهده شما نخواهد بود.

ضيق صفحات کتاب اجازه نخواهد داد که شرح کشمکش واسموس با تنگستانیها به تفصیل در اینجا نوشته شود و تنها بنویسنده این نکته اکتفا میکنیم که رفته رفته واسموس برای تأمین مخارج روزانه خود به مضیقه افتاد و متدرجأ همه اثاثیه خود را باستثنای پیانوی خانمش کا فوق العاده مورد علاقه او بود بفروش رسانید و سرانجام نیز ناگزیر شد همسر خود را بتهران بفرستد تا او در آنجا موقتاً با یکی از دوستان آلمانی بسر بردو خود او هم چندی بعد ببوشهر رفت و در عمارت محققی که سابقاً کنسولخانه آلمان بود سکونت اختیار کرد.

از واسموس تنگستانیها متناوباً بدادگستری بوشهر شکایت کردند و تنگستانیها در دادگاه مدعی شدند قرارداد مورد استناد واسموس ساختگی است و نامبرده امضای آنها را جعل کرده است

ضمناً از دادگاه تقاضا کردند که موضوع بچند نفر از کارشناسان خبره مراجعه شود.

واسموس از این اتهام ناروا بخنده در افتاد و با اجازه رئیس محکمه به تفصیل از خود دفاع کرد پس از او نوبت سخن به شیخ ناصر رسید و سرانجام دادگاه به نفع تنگستانی ها رای صادر کرد.

واسموس پس از محکومیت چنان فرسوده و ناتوان گردید که دیگر سلامتی خود را از سر نگرفت و با این وصف سال بعد راهم در ایران توقف کرد.

چند روز بعد از صدور رأی، تنگستانیها از کرده خود پشمیمان شدند و چون اطمینان حاصل کردند که واسموس واقعاً قادر به پرداخت بدھی خود نمیباشد از او تقاضا نمودند به چغادک برود و به کارهای زراعتی ادامه دهد اما واسموس این تقاضا را نپذیرفت و برای صادره محکمه بداعیت بوشهر اعتراض و عرضحالی به محکمه استیناف شیراز تقدیم کرد.

تنگستانیها که وضع را چنین دیدند با خوانین قشقائی وارد مذاکره شدند و با آنها تذکر دادند که هرگاه سران عشاير تنگستان محکوم شوند افتضاح و بیآبروئی غیرقابل جبرانی دامنگیر عموم ایلات و عشاير ایران خواهد شد و مقتضی است برای جلوگیری از این پیش آمد خوانین قشقائی در این قضیه از بذل هیچگونه مساعدت دریغ ننمایند.

در روز محاکمه چند نفر از خوانین متنفذ قشقاوی باتفاق شیوخ تنگستان در محکمه حضور بهم رسانیدند تا با این ترتیب قضات محکمه را تحت تأثیر قرار دهند. و اسموس در دادگاه استیناف شیراز هم محکوم گردید و پرونده بنابه تقاضای او به دیوان کشور احالة شد.

در تهران و اسموس مثل دیوانگان و مجانین در کوچه و خیابانها سفیل و سرگردان بودواز اینکه منظورش تأمین نگردیده و مخصوصاً خانم او نیز عاقبت بخیر نشده اظهار تأسف میکرد.

رسیدگی به پرونده او تا مدتی در دیوان کشور بتأخیر افتاد و اوی ناگزیر در آوریل ۱۹۳۱ پیش از این که پرونده به جریان بیفت دروانه بر لین شد و در آنجا در نتیجه شکست و ناکامی به بستر بیماری افتاد.

چندی بعد در گیرودار اینکه میخواست برای همیشه چشم از جهان بپوشد با خبر رسید که دیوان عالی کشور رای صادره استیناف شیراز را نقض کرده است.

سه سال بعد از عزیمت و اسموس از تنگستان مؤلف برای بازدیده اوضاع، و در کنایه مردم آن ناحیه نسبت بنامبرده عازم چگادک شدم. و پس از ورود به آنجا از یکنفر روستائی تقاضا کردم یک اطاق مناسب یکی دور روز با اختیار من گذارد اما نامبرده در جواب گفت ما با اروپائیها آمیزش نمیکنیم زیرا انجام این کار مارا به مخاطره خواهد انداخت و مامورین دولت از ماباز خواست خواهند کرد.

بعد که سراغ دوستان واسموس را گرفتم وضع تغییر کرد و جمع کثیری بتصور اینکه من با او آشنا هستم پر و انهوار گردم از حلقه زدن و مرتبًا جویای حال او شدند و سپس گفتند: «چون شما از دوستان واسموس هستید باید در قلعه بزرگ محل سکونت اختیار کنید و ما با کمال مهر بانی از شما پذیرائی خواهیم کرد».

یک پسربچه ۱۲ ساله که کتوشلوار پوشیده بود و کلاه لبه دار بر سر داشت به ملاقات اینجا نب آمد و معلوم شد که او تنها فرزند شیخ این ناحیه است که فعلا آزادانه در آنجا بسرمی بردوشیوخ و سران محل همگی با تهم شرار特 و راهزنی دستگیر و به وسیله مأمورین انتظامی به تهران گسل شده‌اند.

من از احساسات مردم تنگستان نسبت بواسموس بحیرت افتادم زیرا هر کس که بسراغ من می‌آمد بجای واسموس مرادر آغوش می‌گرفت و بی اختیار اشک از دیدگانش جاری می‌شد.

ماشین آلات کشاورزی واسموس بمرور زمان فرسوده و بلا استفاده در گوشه بیابان افتاده بود و روستائیان از این که شیخ ناصر و دیگران با واسموس مماشات نکرده بودند اظهار ندامت می‌نمودند – یکنفر از تنگستانیها بنام محمد واسموسی هنوز اظهار امیدواری می‌کرد که ارباب او مجدد بچغادک بر و دو فعالیت‌های گذشته را از سر بگیرد ولی افسوس که او بآرزویش نرسید و واسموس در برلن بدروز زندگی گفت و بدیار باقی شتافت.

فهرست اعلام

امان‌الله خان (پادشاه مخلو افغانستان) ۲۵۲	آدمیت (محمدحسین رکن‌زاده) ۱۰۹-۰۵۹-۲۵
امیر حبیب‌الله خان ۱۴۵-۵۰	الف
۱۵۹-۱۴۹-۱۴۸-۱۴۷-۱۴۶	احسان‌پاشا ۱۳۴-۱۳۵-۱۳۶
انور‌پاشا ۱۲۹-۴۰-۳۷-۳۶	احمدخان (سردار احتشام) ۶۳
۱۵۹-۱۵۸-۱۳۴	۲۰۲-۲۰۰-۱۹۸-۱۷۹
ب	احمدشاه ۱۷۳-۱۶۹-۸۷-۵۳
باراتف ۱۳۶-۱۳۴-۱۵۶	ارتانگرین ۶۸
بعجه‌سقا ۲۲۵	استاز (پیشکار بلجیکی مالیه‌فارس)
برکت‌الله (پرسور) ۹۷	۶۸
برون (پرسور ادوارد) ۱۱-۱۰	اسمیت ۱۱۸-۱۱۷-۱۱۶-۱۱۳
بکر ۹۹	اشپیلر ۲۱۰-۲۰۶-۲۰۵-۱۸۵
بوب ۱۳۲	۲۱۸-۲۱۵-۲۱۳-۲۱۲-۲۱۱
بورن‌سدرف ۱۸۵-۰۵۷-۵۱	اکونور ۱۱۵-۱۱۳-۹۳-۶۹-۶۸
بیچراخف ۱۶۲-۱۶۱-۱۵۶	۱۲۷-۱۲۳-۱۱۹

واسمون آلمانی ...

		ب
داریوش	۱۸-۱۳	
داودخان	۲۰۶	پاچن ۸۵-۱۴۵-۱۵۰-۱۵۱
دایر	۱۳۸	۱۵۲
دریابیگی (میرزا احمدخان)	-۱۷۹	پتیگرو ۱۱۳
	۱۸۴-۱۸۲	پراوتیس ۷۶-۷۴
دنست، ویل	۱۶۵-۱۶۲-۱۶۱-۱۵۶	پوژن (دکتر) ۱۵۵-۱۱۰-۸۶-۵۲
	۱۷۱-۱۶۶	۱۷۲-۱۵۹
دنیکین	۱۶۴	
	ر	توشند (ژنرال) ۱۲۱
رضا جوزدانی	۲۰۸-۱۷۲	ترویور ۱۲۵
رشاشه	-۲۳۶-۱۲-۱۷۳	
	۲۳۸	ج
روهر	۱۵۱-۱۵۰	جمفرقلی چرمینی ۱۷۲
روپس (پرسن هافری)	-۸۵-۸۴-۸۲	جلال الدین رومی ۲۲۳
	۱۳۳-۱۳۲-۱۲۶	جیمز موریس ۱۱
رئوف بیک	-۸۰-۵۱-۵۰-۳۷	
	- ۱۳۲-۹۶-۸۸-۸۴-۸۲-۸۱	چ
	۱۷۰	چرچیل (وینستون) ۱۳۰
رئیر، علی دلواری	-۹۵-۹۴-۹۰	چنگیز ۱۵۸
	- ۱۰۷-۱۰۵-۱۰۴-۱۰۲-۱۰۱	چیک ۵۸
	۱۱۳	
زایر خضرخان از صفحه	۲۴ بیمداد	ح
اغلب صفحات		حاج بابا ۱۱
زایلر	۱۵۵-۱۲۰-۹۹-۹۷	'حاج علی تنگستانی ۱۲۴
زوگمایر	- ۸۳-۴۳-۴۱-۴۰	حافظ ۶۵
	- ۱۲۸-۱۲۱-۱۲۰-۱۰۴-۹۷-۸۵	
	۱۵۵	خ
زومر	۱۵۳	خالو حسین دشتی ۱۲۴
		خشایارشا ۱۲
		خلیل بیک ۹۶-۴۸-۴۵
		د
		دارسی ۷

شیخ محمود ٩٠ شیخ مزعل ٣٠ شیخ ناصر خان (سالار مفخم) ٢٩ ٢٤٣ تا ٢٣٦ - ٢٣١ - ٢٢٨ ص صمام السلطنه (نجف قلی خان بختیاری) ٨٤ صمام الممالک (شیر خان سنگابی) ٨٤ صولت الدوله (محمد اسماعیل خان) سردار عشاپیر) ١٠٣ - ٦٣ - ٦٢ - ٧٧ + ١٠٩ تا ١١١ - ١٢٥ - ١٦٥ تا ١٢٨ + ١٩٩ تا ١٩٠ - ١٨٥ - ١٨٣ - ١٨٢ ٢٠٣ تا ٢٠١ ض ضباء الوعظین (سیدا براہیم) ١٠٧ ع عبدالحمید (سلطان) ٣٢ عبدالعظیم (حضرت) ٢ عبدالله افندی ٤٥ علی (حضرت، علیہ السلام) ١٥٢ علی خان ٦٣ - ١٩٨ علی قلی خان پسیان ٠٢ - ٢٢ غ غضنفر السلطنه (میرزا محمد خان) ٤٠١ - ١١٧ - ١١٥ - ٨٩ - ٣٠ - ٢٤ ٢٢٧ - ٢٠٤	١٥٠ ڈاکوب س سایکس (ڈنرال سپرسی) ١٢٠ - ١٧٥ - ١٦٥ - ١٤٢ - ١٤١ - ١٣٠ - ١٣٩ تا ١٧٨ - ١٨٤ - ١٨٦ - ١٨٠ تا ١٧٨ - ٢٠١ - ١٩٨ - ١٩٦ - ١٩٣ - ١٩٢ - ١٨٩ ٢٠٢ سپهسالار (محمد ولی خان تنکابنی) ١٣٩ سردار احتشام ر.ک: احمد خان سلطان علی ٩٠ - ٧٨ - ٦١ - ١٢٨ ١٩٩ تا ١٩٠ - ١٨٥ - ٢١١ - ٢١٠ - ٢٠٧ - ٢٠٦ - ٢٠١ ٢٢٨ ش شوستر (مر گان) ٨ - ٢ شونمان ٣٣ تا ٣٦ - ٣٨ - ٤١ - ١٣٢ - ٨٦ - ٨٢ - ٧٩ - ٥٢ - ٤٤ - ٤٣ ٢٤١ تا ٢٣٩ - ٢٣٧ - ٢٢١ شیخ حسین خان چاه کوتاهی (سالار اسلام) ٢٩ - ٩٠ - ٣٠ - ٩٤ - ١١٨ - ٢٠٣ - ٢٠١ - ١٧٩ - ١٢٤ - ١٢٣ ٢٣١ - ٢٢٨ - ٢٢٤ - ٢٢٠ - ٢٠٦ ٢٣٣ شیخ حسین دشتستانی ١٢٨ - ٢٢٧ شیخ خزعل خان ٣٠ شیخ صالح خان ٣٠ شیخ عبدالحسین خان ٢٩ شیخ عبدالرسول خان ٣٠ شیخ محمد خان (سالار جنگ) ٢٩
---	---

ل	ف
لارنس ۱۵۴-۶۲	فرصت الدوله ۶۳
لندرس ۵۱-۵۷	فرگسن ۱۱۳
لنین ۱۶۷	فرماننرما (عبدالحسين میرزا) ۱۴۱
لیستر من ۶۱-۳۱	۱۸۳-۱۸۰-۱۷۸-۱۷۷-۱۷۵-۱۴۱
لیوبنگستان ۱۱۳	۱۹۲-۱۹۱-۱۸۹-۱۸۸-۱۸۵
م	
مارکوپلو ۱۲	فیلد مارشال فن در گلتز ۱۲۷
مارلینگ (سرچارلز) ۱۰۶	۲۲۱-۱۷۰-۱۶۹-۱۳۳
ماشاءالله خان کاشی ۹۶	ق
مالسون (سرولفريد) ۱۶۲	قوام الملک ۱۱۱-۱۰۹-۷۶-۶۳
۱۶۴	
ماهاندارا پراتاب ۹۷	-۱۸۴-۱۸۳-۱۸۰-۱۷۸-۱۷۷
مایر (ویلهلم) ۲۲۳-۲۲۴-۲۲۹	-۲۰۰-۱۹۸-۱۹۱-۱۸۹-۱۸۸
۲۳۴-۲۳۳	۲۰۲
محمد خان کشکولی ۱۹۸	ک
محمد علی (شیخ) ۵۱	کاکس (سرپرسی) ۱۶-۱۷-۵۸
محمد علی خان قشقائی ۲۰۰	۱۶۸
محمد علی میر راعنای ۸	کانیتز ۱۳۲-۱۳۳
محمد قلی خان ۱۵۹	کلینگ (رودیارد) ۱۶۵
محمد و اسموسی ۲۴۵	کرزن (لارڈ) ۱۶۸-۱۴۸-۶۴-۱۴
مخبر السلطنه (حاج مهدی قلی خان	۱۶۹
هدايت) ۱۱۱-۱۰۶-۷۵-۶۷	کرنیلف ۱۵-۱۴
مظفر الدین شاه ۶-۲	کریسمس ۱۱۴
معاون الدوله (محمد ابراهیم خان	کلین ۱۳۲-۱۱۰-۴۸
غفاری کاشی) ۷۱	کوچک خان (میرزا) ۱۶۰
معین الوزاره (حسین علا) ۶۸	-۱۶۱-۱۶۴-۱۶۶-۱۷۰-۱۷۱
مکردیج ۷۲	کورش ۱۲
مود (ئنرال) ۱۳۳-۱۳۶	گ
میرزا حسن (برادر حبیل المتنین) ۲۰	گرانت ۱۹۳-۱۹۱
۷۴-۷۵	گرسینکر ۴۱-۸۳-۸۵-۹۷
	۱۵۵
	کلیخ ۱۳۳-۱۳۴-۱۳۵

نوبل ۵۹ تا ۱۰۰-۶۲	میرزاده ضایی کرمانی ۲
بنکسون (سر جان، فرمانده پادگان	میرزاده افغانی ۱۸۷
انگلیس در بوشهر) ۹۴	میرزاده اعلیٰ کازرونی ۲۵ - ۲۰۶ تا
نیکلسون (هارولد) ۱۶۹	۲۰۹
و	
واسموس در اغلب صفحات	نادر شاه ۱۱
واکت ۹۹	ناصر الدین شاه ۲-۱۵
واگنر ۹۸ تا ۱۵۲-۹۹-۱۵۰	نامه دیوان (خواجہ عبدالله ناصر
وایت ۸۵-۱۵۰	لشکر سابق) از صفحه ۲۵ بی بعد در اغلب
ودیک ۹۹	صفحات
ویت ۲۰۸	نایب حسین کاشی ۹۶-۲۱۰
ویلسن (سر آرنولد) ۱۱-۱۲۹	ندر مایر از صفحه ۳۴ بی بعد در اغلب
ه	
هنتیک ۹۷-۱۵۰-۱۵۱	صفحات نصرالله خان (برادر امیر حبیب الله خان) ۱۴۷



انتشارات وحید

چند مقاله تاریخی و ادبی؛ از استاد نصرالله فلسفی - ۲۶۱ صفحه
چهل ریال .

ظل السلطان؛ نوشته حسین سعادت نوری - ۲۹۰ - صفحه چهل ریال
یادداشت‌های ابراهام گاتوغی گوس؛ جریان تاجکداری نادر در دشت
منان. ترجمه عبدالحسین سپنتا - ۱۱۷ - ۲۵ صفحه ۲۵ ریال .

تأثیر زبان فارسی در عربی؛ نوشته استاد عبدالحامد عبدالقادر
استاد دانشگاه الازهر - ترجمه فیروز حربی - ۲۵ ریال.
سفر نامه ویلسن یا تاریخ سیاسی و اقتصادی جنوب غربی ایران -
ترجمه حسین سعادت نوری - ۳۹۰ - ۳۹ صفحه - چهل ریال.
غزلیات میر سید علی همدانی چهل ریال.

تاریخ فرانسه؛ نوشته آندره موروا - ترجمه نجفقلی معزی. (زیر چاپ)
صدر التواریخ؛ نوشته اعتمادالسلطنه (زیر چاپ)
 حاجی میرزا آقا سی؛ نوشته سعادت نوری.
غار تگران سرحد؛ ترجمه دکتر سلامی زاده.
واسموس آلمانی؛ ترجمه سعادت نوری
دفاع از ملانصر الدین؛ نوشته ابوالقاسم پاینده .

بها با جلد معمولی ۱۶۰ ریال

« سلفون ۱۸۵ «